

بقلم میر غلام محمد (افغانستان و نگاهی بتاریخ آن)

(۱)

مملکت ها برای ملت ها حکم خانه را دارند برای پایه ها . چنانیکه تنظیم حیات در يك خانه بالبداهه محتاج است به معرفت در و دیوار و ساختمان خانه و جوار ، شناختن جغرافیای ممالك برای مال همان احتیاج را وارد مینماید . از جغرافیا که میگذریم وظیفه ثانویه ملت ها فهم قضایا و حوادثی است که در ایام ماضی بر ساکنین يك مملکت تطبیق شده . محفظه های این قضایا و حوادث را (تاریخ) نامند .

عدم تاریخهای ماضیه سر رشته امور و انتظام حیات ملت ها را ، در حالت موجود و استقبال ژولیده و پریشان میسازد . چونکه حیات عبارت است از یکسلسله تغیرات و حرکاتی که تابع حوادث زمان است ، و لهذا کیفیت اغاب حرکان حال را میتوان در علل محرکه ماضی جستجو و نتایج مطلوبه زندگی را از آن استخراج نمود . و یا زمینه مساعدی برای انتاج مقاصد حیاتی جهت مستقبل آماده کرد . خود میدانیم اگر فی المثل آدمی قوه حافظه دماغ خویش را امروز معطل کرده ، و از مساعی و اعمال دیروزه فراوش میکند ، لابد آن قسمت اعمال دیروزه او ، که برای انتاج مطالب امروزه و یا فردا مقدماً بصحنه شهود آمده ، عقیم و بی نتیجه مینماید .

بعلاوه تاریخهای گذشته ملل آینه سرایانمای اعمال اسلاف بوده ، و مساعی نافعه و مضرة ماضی را ، برای تشویق و تحذیر اخلاف ، در انظار مجامع بشریه هدیم میکند .

باندازه تقدم مدنیة جهان ، احساس تاریخ شناسیهای اہم عمیقتر میگردد .

از نجاست که امروز نه تنها صحایف و اوراق کتب ، بلکه دستگاه های وجود بشری ، آلات و افزار سنگی و گلی ، مغارهای تنگ و تاریک دنیا ، مورد استفاده تاریخ شناسان انسان گردیده است . آری سینه خاك را میشکافند و از قلب اموات قصه های پریشان روزگار گذشته استماع مینمایند .

درین میانه ملت و مملکت افغانستان متأسفانه هنوز مراحل دور افتاده تری را طی میکند ، و در عالم تاریخ فقر شدیدی را دوچار است . بحدیکه اگر اهمیت مقام و عظمت حوادث گذشتگان این مملکت در فضای دنیا انعکاس نمی نمود ، و بعد از قرنهای امروز کوچکترین صدای رسای آنخاطرهای فراوش ناشدنی ، از دهان دوردست ترین نقاط جهان . تمدن بگوش هوش نمیرسید ، و یا آثار بهت آور مدنیتهای قویم او هنوز در دل خاکها و کوه های وطن ، صئون عن الزوال نمی ماند ، لامحاله مملکت از تذکارهای درخشنده این سرزمین ، مأیوس و محروم همیشه گی میبود . چونکه گردش روزگارها و یغما های بیابانه اجانب سفاک ، برای احما و افنای جاه و جمال این مملکت از قرنهای مصروف و منهلك بوده اند . اهمال هموطنان از قرنهای درازی ، در عدم ترتیب و تدوین تاریخهای ملی ، ممکن است مورد انتقاد قرار گیرد . ولی سیر در تاریخ سر گذشته های خونین و محاربات سنگین و انقلابات عظیم افغانستان ، تا اندازه معذیر مشروعه در مقابل این اهمال تقدیم میکند . با آن میتوان گفت گذشته گان مملکت اگر گاهی وقتی یافته و فرصتی جسته اند ، دستی یازیده و ارایفای این خطایف نفیسه مضایقه و دریغی نموده اند ، و هنوز آثار ، مؤرخین بلخ و غزنی ، هرات و کابل ، غور ، و قندهار بیادگار آنخدمات ظریف باقی و پایدار است .

اما چه باید کرد ؟ تاریخهای این مؤرخین در زمان و مکانی تحریر و تدوین

یافته که از کلاسیکی کلاسیکتر حتی میتالوژی تری بصفحه عیان برآمده است ، و لهذا درد های امروزه ما را نمیتواند دوا کرد . متأسفانه معاصرین با اطلاع نیز گذاشتند تاریخهای ملی را حکومت ها تدوین نمایند ، چونکه تدوین این تواریخ محتاج است به مؤسسه های جغرافی ، تاریخی ، نژاد و زبان شناسی ، حفريات سنگین و غیرها ، اینها هم محتاج بودند بظروف زمان و مصارف عمرها و سرمایه های کافی ، که رویهمرفته از دایره قدرت و توان افراد با اطلاع معاصر عجمه خارج بود . از دیگر طرف حکومت بالطبع مجبور و محتاج تر بودند باصلاحات و ترقیات ماده مملکت ، و چون تاریخها درصاف ادبیات و در عقب احتیاجات ماده قرار دارد ، لامحاله همیشه حواله باستقبال گردیده است .

این قضایا سبب شد که بعلاوه ترا کم جهالت عمومیه در تاریخهای ملی ، اجانب ویکانگان موقع مفصلتری یافتند ، و کافی السابق به تحریر تاریخهای مابرداختند ، و هر يك بسوائی مختلفه بلکه متضاده پلتیک ، اقتصاد ، مذهب ، رقابت و غیره آنچه خواستند در حق ما گفتند . و نوشتند . بحدیکه میتوان گفت امروز در هجوم مطالب معموله این تاریخهای بوقلمون اجانب ، نزدیک است روح تاریخ ملی بمیرد ، ویم آن است که حتی تربیه شده گان ما در داخله و خارجه از هویت و موجودیت ملی خود در تردد و اشتباه افتند . چونکه تاریخهای هند و فارس ، تورك و مغول ، روس و انگلیز هر يك بمیل خود پانزده ملیون نفوس داخله و خارجه افغانستان را بصدها قبایل و عشایر متفاوت النسل متباین اللسان پارچه پارچه کرده و سلسله انساب آنها را از هند و یهود گرفته تا بشجرهای تورك و منگول مربوط و منسوب داشته اند . وضعیت اراضی و جغرافیای طبیعی این مملکت قدیم را که از فرانسه بزرگتر ، و اینک در عرصه شهود و عیان هویدا و آشکار است ، باندازه

فشرده و به ممالك ديگر چسبانده اند كه حتى از وجود آن در عالم كون و فساد بايستی انكار نمود . از مدنيت های مشعشع تقريباً سه هزار ساله اين مهدي و منشأ نژاد آريا ، خود چگوئيم كه هيچ يادی از ان نکرده ، و ظالمانه طفرها زده اند .

ولی با اين مراتب ايمان بحقيقت اميد ميدهد كه حق و حقيقت هيچگاه از ميان نمرود ، و بکلی مغلوب اباطيل و اغراض سيئه نميگردد . امروز و يا فرداست كه نور علم و حقيقت زوایای تاریک وطن را روشن ، و از هر گوشه و كنار ویرانه های اين سرزمين ، آثار برجسته و قيمتدار تهرن و افتخار قدیم را ظاهر و مبرهن خواهد نمود .

اميدواری ما زياده تر ميشود ، و قتيكه در صفحات تاريخهای ملل مختلفه جهان از آثار هيرودوت *Herodoti* يونانی گرفته تا كرزنانگایسی *G. M. Curzon* نظری افگنيم ، در عين تراكم اغراض سيئه مورخين خود خواه ، باز هم مصنفين منصف و حق پرستی می يابيم كه گاهی پرده های اشتباه را از روی مملكت قدیم افغانستان برداشته ، و حقایق را تا اندازه بی حجاب در انظار عالم عرضه داده اند . حتی می بینیم كه بعضاً مورخين متعصب اجنبی هم ، در ضمن تحریرات پلتیک آمیز خویش ، گاهی بی اختيار گردیده و نتوانسته اند از حقایق بکلی چشم به پوشند .

در زمانه حال نویسنده واجب میدانند خاطر نویسندگان با اطلاع مملكت را ، درین زمینه فريضه ملی جلب و بخدمات قلميه تاريخيه دعوت نماید . تايدشتر از آنكه مجامع مليه و حكومت ها ، مقتدر به تدوين تاريخهای اساسيه و عموميه مملكت گردد ، در سایه خدمات قلميه افراد با اطلاع اقلاً ذخایر تاريخيه نفیسی تدوين و آماده

گردد . ما یقین میکنیم تحریر و نشر رساله های کوچک و مختصری ولو ناقص باشد ، بنام سلسله های مشاهیر علمی ، ادبی ، عسکری ، و نکات تاریخی عسکری ، سیاسی ، اقتصادی ، یا مضامین جغرافی و فهرست های کتب مؤلفه مؤلفین و مصنفین افغانستان و امثالها ، در راه توسیع معلومات هموطنان از بهترین خدمات نویسندگان وطن بشمار خواهد رفت .

بارعایت همین مطلوب است که ما در اینجا آغاز کردیم به تحریر مختصری از جغرافیا و تاریخ قدیم افغانستان . و لازم میدانیم قبلاً متذکر شویم این محررات ناچیزانه ما رو به مرفته مستند است ، بر نوشته های مؤرخین و سیاحین محقق مغرب زمین از یونان و آلمان گرفته تا روس و انگلیز . که ما از اقوال آنها تائید و مطالب تاریخی را استخراج ، و با تاریخ ها و جغرافیای وطن خویش تطبیق و ترتیب داده ، اینک بمطالعه هموطنان محترم تقدیم مینمایم و در پایان مقالات خویش مآخذ مذکوره را آشکارا میکنیم و بسببیکه این نوشته های مایک رشته مقالات است نه یک سلسله رسالات در اختصار آن میکوشیم .

افغانستان جغرافی :

افغانستان در چهار هزار سال پیشتر (تخمیناً) از طرف اقوام آریائی که از سواحل سیحون و جیحون در افغانستان هجرت کرده و بدوآ ولایت هرات را مسکن قرار داده بودند ، بمناسبت نام مهاجرین آریائی آریانا نامیده شد . تقریباً در سه هزار سال قبل هنگامیکه این نژاد آریائی در ولایت باخ به تشکیل سلطنت پرداختند ، افغانستان موسوم به باکتریا گردید و در اثر تبدلات طبیعی اسم باکتریا بود که ولایت بزرگ مشرق افغانستان باکتیا و متعاقباً باکتیا خوانده شد ، و ساکنین آن با اسم باکتین مشهور گردیدند ، پکتون

و پکتانه یا پختون و پختانه (که در حصه غربی افغانستان ، خ سخت آن به ش ملایم تبدیل شده ، مثل خز (زن) شر ، پشتون و جمع آن پشتهان تلفظ شد) از همان اسم پا کتیا و پکتین گرفته شده و بعدها اسم ملی افغانستان گردید ، و اجانب و هندوها پشتهان را به پتهان مبدل ساختند ، که ما در قسمت تاریخی خود ازین و جوه اسمای ملی جدا گانه بحث خواهیم نمود . و الحاصل یونانیان مجموع افغانستانرا اکسیمیا نامیدند . و هندوها اورا باه لمکا گفتند ، و بعد از چندی راجهای هندو افغانستانرا آلهیک دیس خواندند . فارسی ها در اوایل افغانستانرا بنام آریا ورتا میشناختند و در واسط بنام نیروز و بعد ها زابل یاد میکردند . شاهی ها با اندک تبدیل از اسم با کتر قدیم باختر تلفظ مینمودند . اعراب باین مملکت خراسان نام نهادند . و در بعض از منه بنائیر تشکیلات مختلفه سیاسیه ، افغانستان بنامهای متعدده ولایات خود یاد میکردید . بالاخره ازدونیمقرن پیشتر افغانستان اسم عمومی و ملی مملکت گردید . که ما از وجه تسمیه افغان در قسمت تاریخی آن سخن خواهیم گفت .

این افغانستانی که گفتیم در عالم تاریخ سیاسی کمتر اتفاق افتاده است که با وضویت اراضی یعنی جغرافیای طبیعی خود تشکیلات سیاسیه را متساویاً دارا باشد . غالباً اقتدار و ساطه سلطنت های افغانستان تا داخل بلاد ممالک همجوار کشیده شده و یک امپراطوری وسیعی را متشکل ساخته است . گاهی هم جغرافیای سیاسی این مملکت طوری قرار گرفته است که اکثر اراضی طبیعی و ملی او خارج دایره حکومت ها مانده و جزو ممالک همجوار بشمار رفته است . مثلاً در عهد حکومت های یونانیان بلخ در قبل المیلاد و یا دورهای سلاطین کوشانی

و هیاطله ها در بعد المیاد ، و هکذا در زمان سلطنت های غزنویه و غوریه در بعد الاسلام ، حتی در عهد عروج ابدالیان در دو قرن پیشتر ، مملکت افغانستان دارای چنان تشکیلات عظیمه امپراطوری بود که حدود سیاسیه اش بعلاوه افغانستان طبیعی شامل ممالک ماوراءالنهر ، خوارزم ، قسماً فارس و هندوستان بوده ، و گاهی هم تعداد اتباع امپراطوری افغانستان بیکصد میلیون میرسید .

افغانستان امروزه در رقبه سه صد هزار مربع میل با تعداد تقریباً ده میلیون نفوس ، در آسیای جنوبی باشکل بی قاعده واقع شده ، و از جهات مختلفه خود محدود است به ممالک ماوراءالنهر و تورکستانات و سلسله کوههای همالیا و چترال و چین و سلسله کوههای سلیان و ممالک بلوچستان و فارس . و محل وقوع این مملکت در بین ۳۹ درجه ۳۰ دقیقه و ۳۸ درجه ۳۵ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۰ درجه ۵۰ دقیقه و ۷۴ درجه ۵۰ دقیقه طول البلد شرقی میباشد ، که شرقاً غرباً طول افغانستان بالغ میشود بر شصت میل .

برای آنکه خواسته باشیم جغرافیای طبیعی افغانستانرا خوبتر ظاهر نمایم لازم است بگوئیم ، افغانستان در صفحات شرقی و شمال خود فرو رفته گیهای دارد که حدود طبیعی او را از یکطرف تا دریای سند و از دیگر طرف تا دریای آمو و ریگستانهای خوارزم میرساند ، حصص باقیمانده مملکت سطوح مرتفعه میباشد که در عهد سوم تشکیلات ارضیه بوقوع پیوسته است . افغانستان دارای سلسله کوهها و جبال متعدده است که در تشکیلات ارضیه و ساختمان وادیها و جریان رودها عامل و مؤثر یگانه مملکت بشمار میروند .

و از آن جمله است سلاسل متعدده و طویلی که از شمال شرقی بجنوب غربی و از شرق به

مغرب مملکت امتداد یافته ، وادیهای ولایات هرات ، قندهار ، کابل ، نورستان و دریاهاى کرم ، هلمند ، ترنگ ، ارغنداب ، ارغستان را تشکیل و تقسیم مینمایند ، که ما عجزاً از آنها بحث نمیرانیم و خواننده را در هجوم مطالب جغرافیائی سرگردان نمیسازیم . فقط از دوسلسله کوه های مهم هندوکش و پامیر و سلسله سلیمان در آینده نزدیک سخن خواهیم گفت ، چه این دوسلسله بزرگ است که هیئت عمومی افغانستان یعنی جغرافیای طبیعی او را تشکیل و تعیین میکند . اما دریاهای افغانستان عموماً بسه قسمت متقسم میشوند : - قسمت اکسس (آمون) قسمت هلمند . قسمت ایندس (سند) .

در قسمت آمو رود آمون و معاونینش رود های شمالی هندوکش مثل رود مرغاب و هریرود و رود های خورد دیگری شامل است که از کوه های شمالی برآمده نظر بمقیاس ارضی و سطحی مملکت جانب وادی آمون شیب داشته و جریان دارند ، و هرگز بدریای آمو نمیرسند . تنها هریرود است که درین میانه از کوه های جنوبی کوه بابا برآمده و در میدان های هرات داخل ، و در جهت شمال بمیدان تورکستانهای روسیه رسیده ، جانب ذوالفقار جذب میشود . در قسمت هلمند ، دریای هلمند و معاونینش یعنی دریا های جنوبی هندوکش شامل است ، آن دریاهای جنوبی که نظر بوضعیت اراضی بالتدریج جانب سیستان شیب داشته و بعضاً به هامون زره جریان دارند . رود های جنوب غربی هندوکش که از قرب وجوار کابل برآمده و در ولایت زهپنداور میروند . و در جهت یسار ارغنداب ملحق میشوند ، نیز در قسمت هلمند حسابند .

قسمت سند عبارت است از نهراى کابل و معاونین او دریا های کنر ، تگاو ، کرم ، توجی که بشعب جنوب رفته و در خاکهای ماورای سرحد حالیه افغانستان

با هم مایحق میشوند . هکذا دریای گومل که کوه های وزیرستان را از تحت سلیمان جدا ساخته ، از الحاق کندر و ژوپ تشکیل میشود ، در قسمت سند بشمار میروند .

افغانستان از قسمت های شمالی خود با صفحات جنوب هندو کش و از صفحات جنوب هندو کش با ولایت های شرقی سلله کوه های چترال و اسپین غر و کوه های سلیمان ، راه های دشوار گذاری دارد ، که از کوه های بلند و وادیهای صعب المروری عبور نموده است ، صعوبت همین راه ها بود که در روابط همیشه کی اقتصاد و اختلاط اقوام افغانستان خلل انداخته و تفاوت فاحشی در مدنیت و اعتیادات ولایات مختلفه آنها ایجاد کرده است . بالعکس راه های مواصله افغانستان با ممالک همجوار از نهر های آمون و سند و ریگستانهای خوارزم از جهت شمال و شرق سهل المرور است ، هکذا راه های که از هرات و سیستان جانب فارس می رود . تنها از جهت شرق شمالی باتور کستان چینی از کوه ها و دره های صعبی مربوط گردیده است .

نباتات افغانستان با نباتات هندوستان اختلاف شدیدی دارد ، بالعکس بانباتاتی که در سطح مرتفع مملکت فارس بعمل می رسند مشابهت نزدیکی را داراست . در میدانهای آبی افغانستان بعلاوه اشجار غرسی و باغی اقسام اشجار مشمره و غیر مشمره وحشی بکثرت موجود است . در قسمت های مرتفعه اراضی اشجار مختلفه از قبیل صنوبر ، کاج ، بلوط ، تاکهای انگور صحرائی ، گلابهم میرسد . در اراضی خشک و کم آب درخت های بسته صحرائی ، زیتون ، انگوزه ، هنگک میروید ، گل های صحرائی در فصول بهار بسیار است . بته های نیل ، سیاو و شان ، نعناع ، پو دینه و غیره ، از قبیل شیر خشت ،

غلبه الشعب ، ترجیحین وغیره در افغانستان بعمل میرسد .
زراعت افغانستان و محصولات آن در ولایات مختلفه ، متفاوت است ، گندم
 وجو ، جوار و باقلی ، چقندر و شلغم ، برنج ، اقسام سبزی کاریهای مشرقی
 و مغربی ، تربوز و خربوزه ، کدو و نیشکر ، تنباکو و زعفران ، بیدانجیر وغیره
 در قسمت های افغانستان بعمل میرسد .

معدنیات افغانستان بی نهایت مهم است ، طلا ، نقره ، لاجورد ، یاقوت ، آهن ،
 مس ، سرب ، سرمه ، جست ، گوگرد ، نوشادر ، زاک ، اهنک ، زغال سنگ ،
 شوره ، نمک وغیره در نقاط مختلفه افغانستان موجود است .

حیوانات افغانستان از قبیل حیوانات اهلی و وحشی و سباع و طیور زیاد است
 تنها طیور آن به یکنیم صد انواع پرندگان مختلف بالغ میشوند . اقسام اشتر و
 اسب ، کاوکوسقند ، سگک و شیر ، میمون و پلنگک ، شغال و روباه ، کرک
 وراسو ، قاقم و سنجاب ، خرس و موش ، آهو و گوزن ، دارد . مؤرخین ،
 وطن اصلی اسب ، آسیای وسطی و افغانستانرا میگویند ، و شترهای دوکوهانه
 بلخ حتی در عهد سلاطین آنور از بهترین حیوانات اهلی آسیا بحساب میرفت و
 تصاویر آنها در ستونهای یادگاری نگاشتنند .

آب و هوای عموم افغانستان سرد و خشک است ولی بعض حصص آن در کرما
 نهایت حار است که از آن جمله است قسمتهای سیستان و کرم سیر و قندهار و پشاور
 و بلوچ و سواحل سند . قسمتهای جنوب - هندوکش غالباً معتدل و گوارا و بعضاً
 زیاده برفگیر و شدید البروده است ، هکذا سواحل آمون . و الحاصل حرارت
 در هر نقطه مملکت اختلاف فاحشی دارد و فی مابین آنها از ۱۷ تا ۳۰ درجه
 فامرن هایت تفاوت موجود میشود . در موسم بهار و خزان هوای وادیهای مرتفعه

بی نهایت خوشگوار و مساعد به رسیدن انگور ، خرپوزه ، شفتو ، زردآلو ، چارمغز و غیره است .

این اثرات آب و هوای مختلفه مملکت هر چند بصحت جسمانی ملت مساعد است ولی باصعوبت طرق مواصله داخلی شانه بشانه داده ، در تمام وادیها و حوضه های صفحات جنوبی و شمالی سلسله هندوکش و ولایات شرقی و غربی سلسله پامیر و سلیمان ، اختلاف رسوم و اعتیادات ، موزیک و ادبیات ، حتی لهجه و زبان و غیره ایجاد کرده است . و اینست از بزرگترین عوامل تفاوت حیاتی در قبایل و اعتبار و بلاد مملکت که ما در محل مناسبی ازان سخن خواهیم گفت .

حالا میرویم به تفصیل همان دو سلسله عظیمه جبال هندوکش و پامیر که از شرق شمال بحساب شمال و شرق مملکت امتداد یافته و جغرافیای طبیعی افغانستان را تشکیل کرده است بس میگوئیم :

اگر سطح مرتفعه پامیر که در شرق شمال وطن قرار گرفته ، رأس یک زاویه حساب شود ، دورشته جبال سلسله ای تقریباً بتکین زاویه از رأس آن نسبت کرده است ، که بکرشته شمالی او بجانب غرب شمال افغانستان تا پیر بند ترکستان بشمل هر ت تمتد و بخط اعوجاجی سیر کرده است . این سلسله شمالی پامیر و پامیرس و پاهند و کش نامیده میشود . رشته دیگر این زاویه ، عبارت است از سلسله کوههای شرقی که ز پامیر گرفته تقریباً بخط موج ، تمام وادیهای مشرقی صفحات جنوب هندوکش را تا داخل بلوچستان سیر مینماید ، این سلسله پامیر در هر حصه افغانستان نامهای مختلفی داشته و در قسمت آخری خود بسلسله سلیمان مشهور است ارتفاع این در سلسله جبال ۱۲ تا ۲۰ هزار فوت است ، و هر قدر بحضرت غرب و جنوب مملکت نزدیکتر میشوند از ارتفاع شدن میگذرد .

با نخباب تشکیلات جغرافیای طبیعی افغانستان در سه قسمت منقسم میگردد .
 اول ولایات و وادیهای که در ماورای سلسله هندوکش در صفحات شمالی وطن
 موجود شده . دوم حوضه ها و وادیهای که در ماورای سلسله پامیر و سلیمان در
 صفحات مشرقی مملکت قرار گرفته است . سیوم وادیهای که در بین این دو سلسله
 جبال یعنی جنوب هندوکش و مغرب سلسله های پامیر و سلیمان واقع گردیده است .
 وادیهای صفحات شمالی هندوکش را از مملکت اجنئی بخارا ، رود بار آمون بصورت
 طبیعی از هم جدا میکند . این رود بار از شرق شمالی افغانستان بر آمده تقریباً
 مانده آن ولایات شمالی مملکت جریان دارد ، و بعد از آن منحرف گردیده
 راه بحیره ارال را می یابد .

حصص باقی مانده شمال جنوبی صفحات شمالی را ولایات مرو از ریگستانهای
 خوارزمه سوا مینماید . ولایات مشرقی افغانستان را در شرق شمال همان رشته های
 کوه های پامیر از تورکستان چینی ، و بعد از آن در تمام جهت شرقی مملکت
 از دیار وسیع هند ، رود بار سند بشکل طبیعی جدا و تقسیم می کند . و همین
 رود بار سند است که افغانستان را به بحیره عرب پیوند مینماید . قسمت غربی
 افغانستان را صفحات خراسان و کل سیستان و بلوچستان از صحرای لوت و مملکت
 فارس جدا میکند . جنوب مملکت نیز بلا واسطه به بحیره عرب چسبیده
 است .

قسمت شمالی هندوکش عبارت است از ولایات طخارستان (قطن و بدخشان)
 و باکتیا (باخ ، گوزکان ، مروالود و مرغاب و ولایت مرو) .

قسمت شرقی سلسله پامیر و سلیمان شامل ولایات بلور (چترال) و گندهار (پشاور ، سوات ، بنیر ، باجور) و ولایت باکتیا (بنو ، دامان ، دیره جات ،

سند است) .

قسمت وسطی مملکت که بین سلسله های هندو کش و پامیر و سایمان واقع است شامل ولایات ذیل است : ولایت کابل و قسماً ولایت بلور و قسمت اعظم ولایت پاکتیا (سمت جنوبی و قسماً مشرقی کابل) و ولایات آریانه و غاجستان (هرات و هزاره جات) و ولایت سیستان و اراکوسیا (قندهار) و ولایت بلوچستان .

ماراجع باین تشکیلات ملکیه و جغرافیای داخلی و تاریخی مملکت ، از زمان یونیان به بعد در مقاله دوم سخن خواهیم گفت ، و اسمای مختلفه ولایات را با اصطلاح جغرافیون یونان و اعراب و هند و قرس معین خواهیم کرد . و کوشش خواهیم نمود که در تمام قسمت های ثلاثه افغانستان یعنی ولایات شمالی هندو کش و جنوبی هندو کش و شرقی سلسله پامیر و سایمان ، مراکز مدینت مختلفه ، آریانه و پاکتیا ، کندھاریا ، بلورستان و سیستان کابل و اراکوسیا را ، معین و روشن سازیم .



که بعض اوقات در ترجمه اصطلاح و محاوره يك زبان بديگر موافق نمی شود و در تلاش و ایجاد مصطلحات اشکال بسیار پیش می آید ، اما بگمان ناقص ما این اشکالات کار ترجمه را وقیع تر میسازد ، زیرا وقتی که این گونه مشکلات حل شوند ، باز عمارت لسانی استوار تر و جهت انسال آتیه شاهره طلاقوت زبان و تحریر وسیع تر میگردد .

افغانستان جغرافیائی

بقلم میر غلام محمد غبار

(۲)

در قسمت اول گفتیم افغانستان طیدی در سه قسمت شامل و منقسم است :- صفحات شمالی هندو کش . وادیهای شرقی سلسله پامیر و سایمان . حوضه های بین هندو کش و پامیر و سایمان . این قسمت های ثلاثه شك نیست قبل از ورود اسکندر مقدونی ، دارای تشکیلات ملکیه بطور خاصی بوده است ، چونکه افغانستان قدیمترین سلطنت های آریائی را در آسیای وسطی داشته ، و ویشناسب سلطان مشهور بلخ در حدود هفت قرن قبل المیلاد ، مملکتی را اداره میکرد ، که از داشتن تقسیمات و تشکیلات ملکیه فی لاجار بود . ولی این تشکیلات از پشت پرده های تاریکی بما معلوم میشود ، روشن ترین نقاط آن همان ولایت های باکتریا و آریانه است .

یونانیان بعد از ورود خویش تشکیلات نوینی کردند که شاید قسمت بزرگ آن بر اساسهای همان تشکیلات ملکیه سلطنت قدیم افغانستان منطبق میگردد . اما یونانیان اسبی ولایت و بلاد مملکت را عادهً بزبان معمول خود تحریف

یا تبدیل نمودند . قبول اسمای یونانی در افغانستان طبیعی بود ، چه به علاوه تسلط سیاسی یونانیان قدیمترین ملتی هستند که تاریخ و جغرافیا های اکثر ممالک عالم را نوشته اند ، و از آن جمله بود مملکت افغانستان .

تشکیلات مملکت یونانیان در افغانستان ثابت و ابدی نبوده ، بلکه تابع قضایا و مقتضیات اقتصاد و مخصوصاً پولیتیک سلطنت ها میگردد است . ولی با این مراتب تقسیمات طبیعی مملکت غالباً محظوظ و تا هنوز بمضاً باقی و پایدار است ، که ما هم از همین جنس اخیر سخن میگوئیم .



تخارستان

یعنی قطغن و بدخشان

قسمت شمال هندو کش مشهور به باکتریا بود که مرکزش همان بلخ بشمار میرفت ، ولی باکتریا در صفحات شمالی خود شامل ولایات بزرگی شمرده میشد که در جهت شرقی آن ولایت تخار و در جهت غرب ولایت گوزکان و در غرب گوزکان ولایت مرگیانا افتاده بود .

اما ولایت تخار یا طخارستان ، عبارت از قطعه ایست که در شرق شمال افغانستان واقع شده ، شرقاً بکوه های پامیر و شمالاً به نهر آهون و غرباً بولایت خلم (تاشقرغان) بلخ ، و جنوباً بسلسله هندوکوه محدود و متصل است . تخارستان بدو حصه علیا و سفلی منقسم است که علیار (بدخشان) و سفلی را (قطغن) خوانند . تخارستان علیا در شرق تخارستان سفلی افتاده و لوالیز جرم (رستاق حالیه)

فیض آباد، شهر بزرگ، اشکاشم، راغ، زیباک، کشم، از شهرها و قریه های مشهور اوست. معدن - لاجورد بدخشان خود مشهور آفاق است.

تخارستان سفلی مملکت زراعتی ست، گندم و جو و اشجار پسته او مشهور است. مرتع سبز و خرم قطن بعد از بادغیس های هرات بهترین مراتع افغانستان بوده، و ازین رو اسب های آن معروفترین اسب های مملکت است. تالقان، اندراب، اشکمش، نهرین، بغلان مشهورترین شهرهای تخارستان سفلی است.

مربوطیت تخارستان با ولایت بلخ از حیث اقتصاد طبیعی است، چونکه باکتریا از صفحات تخارستان علیاً با مملکت تبت و چین راه موافقه پیدا میکند. و یونانیان بلخ بعد از اشغال تخارستان از همین راه با بقی های چین محاربات کرده و روابط تجارتی با چین برقرار نموده اند. حالات تاریخی تخارستان قبل از اسکندر مثل اغلب ممالک مجهول است. و نفوذ و تاریخ یونان در تخارستان محتاج به حفريات و تحقیقات است. تخارستان غالباً و در قرون وسطی عموماً در قید بسته گی بلخ و ارلحاظ تاریخ با قدرت او شریک بوده است.

ولایت تخار معلوم نیست در عهد قدیم بچه نامی موسوم بوده، اما از اینکه بنام تخارها نامیده شده، ز آنوقتی است که طافه از باشندگان اینسر زمین بنام تخار مشهور آفاق شدند منابع یونانی هم قوم تخار را در زمرة فاحین یونانیان باختر در قرن دوم قبل المیلاد ذکر کرده اند. مسیو بار تولد روسی در کتاب معروف خود

W. Barthel Historic Geography of ...

درین زمینه اطلاعاتی بدست میدهد، او میگوید قوم تخار سابقاً در بولیونسزیر واقع در سرحدات خود چین (شرق شمال افغانستان) میزیسته، و در دوره اسلام هم قسمتی از باختر بنام قوم تخار

(تخارستان) نامیده شده راجع به نژاد تخارها مسیو لونگورت دیمس المانی // *Tangueth Lemea* . در دایرة المعارف اسلامی المانیا مینویسد که آنها آریائی بوده اند . وغالباً آلمانها وطن اصلی نژاد هند و ژرمن « آریائی » را در آسیا بکوههای هندو کش و پامیر میدانند . پس معلوم شد که قوم تخار از ساکنین قدیم تخارستان بوده ، و نژاداً با اقوام افغان از یک اصل میباشند . بطوریکه مورخین معاصر مهاجرت آریائی هارا از سواحل سحیون و جیحون در افغانستان ذکر کرده ، و هجرت اقوام هند و فارس را از افغانستان به هندوستان و فارس نشان میدهند ، این مسئله واضح میشود که آریائی های اصیل در افغانستان متوطن ، و دسته دسته در وادیهای داخله مملکت منقسم شده اند . این دسته های آریائی بمرور دهور در اثر وضعیات بلدی و جغرافیائی ، به اسمای متعدد موسوم ، و هر یک دارای لسان و لهجه های مختلفه گردیده اند ، که از ان جمله است ، قوم تخار « تخارستان »

راجع بزبان تخارها ، چنانیکه در مقدمه کتاب بارتولد ذکر یافته ، هر چند تمام السنه افغانستان از لهجه ساریگل که شرقی ترین لهجه های پامیر است گرفته تا لهجه های کردی غربی شبه جزیره آسیای صغیر ، یعنی تقریباً از ۷۵ تا ۳۸ درجه طول شرقی نصف النهار گرینویچ همه داخل زبان آریائی است ولی زبان قدیم طخاری که از قرن اول بعد المیلاد تا قرن دهم وجود داشته ، از جمله آن السنه آریائی آسیای وسطی شمرده شده که دارای رونق و جمال ادبی نیز بوده است . این مطلب از یکفقره آثار باقیمانده بودائی ترکی معلوم شده ، که بزبان تخار ادبیات بودائی وجود داشته ، وغالباً بزبان ترکی ترجمه شده است و مسیو بارتولد اران ذکر می کند .

والحاصل چنانیکه قبلاً اشاره کردیم تخارها در حدود دو قرن قبل المیلاد در بلخ نفوذ پیدا کردند ، و بعد از صد سال سکونت در باختر طائفه از آنها بنام کوشانی ترقی کرده ، و بتدریج قسمت عمده هندوستان را مسخر ساختند . سلاطین کوشانی از پیروان جدی دین بودا بشمار میرفتند . از قرن سوم بعد المیلاد کوشانی ها بجانب بلخ رانده شده ، و در تحت سلطه ساسانیان درآمدند ، فقط شعبه از اینها در کابل تا حدود قرن پنجم بایک نوع حاکمیتی باقی بود ، که مسکوکات پادشاه قرن پنجم کوشانی کابل تاپکی مالیک نام در موزه کابل موجود است .

حدود سیاسیة افغانستان در عهد کوشانیان توسیع ، و عمرانات و صنایع اینعهد مخصوصاً صنعت حجاری و مجسمه سازی تکمیل گردید . در نتیجه محاربات سنگینی که در حدود دو نیم قرن بعد المیلاد بین کوشانی ها و فارس واقع شد ، داثرة نفوذ کوشان شاهان در صفحات جنوب هندو کش محدود گردید .

چنانیکه گفتیم نفوذ سیاسی قوم تخار از بلخ آغاز میکند ، ازان رو لازم می آمد مادر مورد سلطنت کوشانی ها ، در ضمن وقایع با کتربا سخن بگوئیم . ولی بمناسبت نام تخارستان خواستیم در اینجا شعبه از احوال آنها بحث کرده باشیم ، لهذا باین مختصر اکتفا رفت . برای آنکه این سلسله از دست نرود مناسب است از طائفه دیگر تخارها یعنی دولت های طله نیز سخنی چند گفته آید :

بعد از سقوط کوشانیان در باختر طایفه یفاتله که اعراب آنها را هیا طله خواندند ، به تشکیل سلطنتی در بلخ پرداختند ، و متعاقباً بر مناطق جنوبی هندو سکوه استیلا جستند . یانکار یفاتله ها در تخارستان بقول بار تولد شهرهای بود بنام یفتل که یکی آن در تخارستان سفلی و حالیا سوای نام نشانی ندارد ، و دیگری در تخارستان علیا تا هنوز بشکل قریه

موجود است . این قریه یفتل در ده میلی شهر موجوده فیض آباد ، و دارای سه هزار خانوار اهالی و سیزده هزار نفوس ، است که زبان شان همان فارسی مروجه افغانستان بوده ، و خود هارا از عهد قدیم از نژاد افغان میدانند .

راجع بدولت هیاطله آقای عباس اقبال اشتهانی در دوره تاریخ عمومی خود شرحی نوشته و ازین دولت محارب تعریف میکند . او میگوید : - دولت هیاطله محاربات صعبی باشاپور ذوالا کتاف فارسی کرده اند . و فیروز والی سیستان را در حدود نصف دویم قرن چار مسیحی در پناه خود گرفتند ، اینوقت هرمن برادر فیروز بعد از فوت یزد کرد دویم پادشاه فارس بود . دولت هیاطله فیروز را تائید کرده و قهرآ بسریر سلطنت فارس نشاندند . فیروز قبول الیاتی نمود که بدولت هیاطله به پردازد ، ولی پسانها در قادیة آن اہمال نمود . لہذا بین دولتین حرب اعلان و در نتیجہ فیروز مغلوب گردید ، اینبار فیروز دادن دختر خود را بہ خوشنوار پادشاه هیاطله متعهد گردید در سال ٤٨٣ م دوبارہ بین هیاطله و ساسانیان در حدود توران حرب واقع شد ، فیروز از اردوهای هیاطله در حدود باخ مغلوب قطعی و بلا فاصلہ از طرف پادشاه هیاطله اعدام گردید .

بلاش بعد از فیروز پادشاه فارس شد (٨٣ - ٤٨٧ م) و ادای خراج را بدولت هیاطله متقبل گردید . اما قباد شهریاریار فارس در مدت سلطنت خود (٤٨٧ - ٥٣١ م) از دولت هیاطله بسی زحمت ها دید ، زیرا قباد از بانی مذهب جدیدی مزدک نام در مملکت خود حمایہ میکرد ، ملت انقلاب کرده اورا خلع و جاماسب برادرش را پادشاه ساختند . قباد بدر بار هیاطله پناه آورد ، دولت هیاطله اورا کک کرده جاماسب را خلع و قباد را دوبارہ بر تخت فارس متمکن ساختند و خراجی

باو تحمیل نمودند قباد در همان سال ۵۰۱ م برای آنکه خراج هیاطله هارا تهیه کند، مالیات خود را از دولت روم تقاضا کرد، رومیان ندادند، و جنگ دولتین در ارمنستان در گرفت. اینحرب پنجسال تا ۵۰۶ م طول کشید، ولی قباد در حین فتح بواسطه هجوم مکرر پادشاه « هیاطله مجبور شد. بارومیان صلح نماید. » در حدود نصف قرن ششم میلادی دولت هیاطله در اثر هجوم تورکان و ساسانیان فارس منقرض گردید. و تورکها بر تخارستان که در آن وقت مشتمل بر ۲۷ ولایت بود تسلط یافتند. (بارتولد) نوشیروان در سال ۵۶۵ م قسمت یسار ساحلی جیحون را اشغال و حدود فارس را به آمو رسانید. و بعد از تسخیر افغانسان، مملکت سیامی خود را بقرار ذیل تقسیم و تشکیل نمود :-
اول قسمت شمال غربی (باختریا) دوم قسمت جنوبی غربی (نیمروز) سوم قسمت مشرق (خراسان) چهارم قسمت مغرب یا ایران شهر. (تاریخ عمومی اقبال) .

بعد از هجوم تورك و فارس سلطنت افغانستان به قسمت های مختلفه تقسیم گردید، ولی این تقسیمات بر ترقیات مایه فارس بسی افزود. مسیو بارتولد میگوید :-
عظمت ساسانیان فارس دارای جنبه مصنوعی بوده، و وسیله تجارت عظیم شان طلای یزانسشمرده میشد. درکارهای ساختمانی و آب یاری و ایجاد رشته های صنعتی جدید، از اسرای یزانس استفاده میکردند. تمدن مادی فارس مربوط به تراجم یونانی و هندی و سامی بود. در بین ممالک پادشاه فارس از همه پیشتر ولایت سامی بابل اهمیت اقتصادی داشته، و ثلث عایدات شاه فارس را بابل میداد. بعد از بابل دومین کانون تمدن را ولایات شرقی فارس (افغانستان) تشکیل داده بودند، که قسمتی از انهدر انتهای مملکت فارس (مرو) و قسمت دیگر

خارج حدود فارس (باختر) واقع شده بود . اما ولایات داخلی مملکت فارس شهرهای غیر مهمی بودند .

بهر حال تخارستان بعد از آنکه در تحت تسلط تورکان رفت ، و هیاطله ها منقرض گردیدند ، تا ظهور اسلام در دست تورکها با انواع مختلف اداره میشد . در خلافت حضرت عثمان بقول صاحب حبیب السیر بسال ۳۱ هجری عبدالله ابن عامر بفتح خراسان مامور و اعزام شد ، مشارالیه عبدالله بن حازم را بولایت هرات کدیل نمود . ابن حازم بعد از آنکه باهرات مصالحه کرده و مبلغ خراج بر او مقرر کرد ، احنف بن قیس را بفتح باختریا و تخارستان مأمور نمود . احنف ولایت گوزکان (جوزجان) و بلخ و طخارستان را با شهر تا لقمان فتح کرده بین خود و قیس بن هشیم و خالد بن عبدالله تقسیم نمود . ازین پس بعد شیوع دیانت اسلامی در تخارستان رواج یافت . ولی عاده این اشاعه مذهبی با تعصبات و محاربات ملی دوچار شد ، جنگهای مشهور ابن قتیبه با شهزادگان تخار ، در دره های ایبک و بغلان از انجمله است که طبری به تفصیل این محاربات را ذکر کرده است .

در عهد طاهریان - خراسان و صفاریان - سیستان ، تخارستان غالباً جزء ولایت باختر بشمار میرفت . (قرن سوم هجری) در عهد سامانیان بلخ و ماورالنهر را استیلا کردند و از اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهارم هجری دارای سلطنت وسیعی بودند ، تخارستان بالطبع جزو ولایات باختر حساب میشد . ولی بعد از سقوط آل سامان ، ایبک خانیه تورک گاهی بمالک این روی چشمی دوخته و دستی دراز میکردند ، سلطان مشهور افغانستان محمود یمن لدوله در شکستی که به ایبک خان پادشاه تورک در دشت بلخ داد ، این دست بیگانه را

بکلی قطع نمود . ازان بعد تخارستان بصورت قطعی جزء افغانستان گردید (اواخر قرن چار تا نصف قرن شش هجری)

در مدت سلطنت سلاطین غور افغانستان که از سال ۵۴۳ هجری آغاز و به ۶۰۹ هجری خاتمه یافت ، طخارستان در زیر امر دولت مخصوص غوری که از شعبه سلطنت غور مرصکزی بوده اداره میشد . در ۶۰۹ هجری خوارزمشاهیان بر افغانستان مسلط ، و سلسله غوریان منقرض گردیدند ، بعد ازان از بکان بر تخارستان قسماً تسلط یافت و ازان جمله بود ملک وسیع خان از بک که در اسفار چنگیز خان برچندین ولایات طرفین آمو دریا حکومت می نمود . پایه تخت خان مذکور شهر قندز موجود بود که در قرن دهم میلادی بوجود رسیده است .

چنگیز خان بعد از آنکه ترمذ را خراب کرده ، برای تخریبات ولایات معموره هرات و بدخشان اردوهای خونخوار خودش را اعزام نمود . عسا کر چنگیز وارد تخارستان علیا گردیده و شهر آبادان بدخشان را که در محل فیض آباد موجود بود ، منهدم ساختند . متعاقباً چنگیز خان در حدود سنه ۶۱۷ هجری بالذات عازم تخارستان سفلی گردیده و بعد از تخریبات عمرانات عرض راه ، شهر شهر طالقان را که از بهترین و بزرگترین شهرهای تخارستان بود محاصره نمود . اهالی بشدت مدافعه کردند ، بالاخره چنگیز خان شهر را فتح و از فرط خشم بکلی خراب نموده و دیاری دران دیار نگذاشت .

پس ارمراک چنگیز که ولایات سلطنت عظیم او در بین او لادش منقسم گردید ، ماورالنهر (بخارا) و مادونالنهر (تخارستان و باختریا) و مملکت غزنین در تحت فرمان چغتائی داخلی شد . چغتائیان از سال ۶۲۴ هجری تا ۷۶۰

قری بر این ممالك استیلا داشتند ، تا آنکه امیر تیمور کورگان از سال ۷۷۱ تا ۷۸۲ هجری ممالك ماورالنهر ، خوارزم ، افغانستان را فتح کرده ، و تخارستان جزو حکومت او گردید . اگرچه بعد از مرگ تیمور در سال ۸۵۰ هجری مملکت بزرگ او پارچه پارچه شد ، با آن نفوذ شهزادگان تیموری تا اوایل قرن دهم هجری در تخارستان باقی بود ، در نصف اخیر قرن نهم مشهور ترین آنها ابو بکر حکمران بدخشان بود . و بعد از آن تا اوایل قرن دهم حکومت سلطان حسین ازهرات اجرائی تاثیر در تخارستان می نمود . در اواخر قرن دهم سلطنت از بکان ترقی یافت و بر تمام بلاد فرغانه ، کاشغر ، ختن ، باخترا ، تخارستان استیلا کردند ، و برهرات و خراسان تاختند . حتی در اوایل قرن یازده هجری بر قندهار مسلط شدند ، ولی در سال ۱۰۳۱ شاه جهان مغول کبیر هندوستان آنها را از قندهار طرد نمود . بعد از فترت از يك نفوذ امرای بومی در تخارستان روز افزون شد ، و اینها بنام (میرها) بصورت مختلفی در تخارستان علیا و سفلی حکومت می نمودند . حتی نمونه هایشان تا قرن ۱۹ هجری موجود بود . میران تخارستان را بعضی ها از نژاد سکندر یونانی گمان میکردند ، چونکه هنوز نزد آنها آثاری از مسکوکات و ظروف زمان یونانیان موجود می شد . اینها گاهی به چترال ، پامیر سرقول هم مسلط بودند . و مشهورترین آنها در قرن ۱۹ میرشاه معروف بوده است .

در نصف آخر قرن دوازده هجری هنگامیکه ابدالیان قندهار به تشکیل يك سلطنت عظیمه ابراطوری میپرداختند ، بفرمان احمدشاه بزرگ اردوهای افغان در تحت قوماندانی وزیر شاه ولیخان فوفلزائی مرورا عبور کرده ، ولایت

کوزکان (میمنه ، اند خوی شبرغان و غیره) و بلخ و تخارستان علیا و سفلی را اشغال نمودند . بعد از کمی امرای بومی تخارستان برخلاف تسلط سلطنت مرکزی قندهار حرکت نمودند ، و شاه مراد بی امیر بخارا باین اغتشاش داخله افغانستان کمک نمود . وزیر شاه ولیخان دوباره به تأمین تخارستان مامور و اعزام گردید ، و متقابلاً شخص احمد شاه بزرگ از راه فراه جانب مرو شتافت ، و برای میمنه و بلخ آمورا عبور کرده و به بخارا عسکر کشید . شاه مراد بی با عساکر بخارا در حدود قرشی بمقابله شتافت ، ولی مصلحت خود را در مصالحه دیده از دراعتذار داخل شد و خرقة مطهره حضرت رسول خدای را علیه السلام - که تیمور کورگان از عراق در ثمرقند آورده و اکنون در بخارا بود - در حضرت احمد شاه هدیه نمود ، و حدود دولت افغانستان با امارت بخارا رود آمون معین گردید . این واقعه در حدود ۱۱۸۲ هجری اتفاق افتاد . احمد شاه نظر بمشی سیاسی که داشت این مصالحه را معتبر شمرده و با خرقة مطهره بقندهار عودت نمود ، و تخارستان بکلی تأمین گردید . زیرا احمد شاه برخلاف پادشاهان خلیجی ، ولودی و سوری و غیره سلسله های افغان که ممالک بیگانه را اشغال نموده و از ترقیات داخله وطن بیگانه مانده بودند نصب العین خویش ترقیات داخله و تأمین افغانستان طبیعی را قرار داده بود ، و در عسکر کشی های خارجه خود فقط بگرفتن خراجی از شاهان همسایه اکتفا کرده ، و اتحاد دول را نسبت با افغانستان جلب مینمود . چنانیکه همین رفتار را در حین غلبه و فتوحات خود ، بمقابل شاه رخ پادشاه خراسان - فارس و شهنشاهان هندوستان مراعات نمود .

اما راجع بزبان تخارستان :- بهدارانکه مرورده و اختلاط و نقوذ سیاسی و اقتصادی و علمی السنه یونان ، تورک ، عرب ، فارسی کوهستانی افغانستان

زبان اصلی تخاری را از میان برد ، زبان مخلوط ونوینی بمیدان کشید . در دوره اسلام چنانچه که ، زبان قدیم و مشهور سغدی را در ماورالنهر از ساحه رواج اخراج کرد ، همچنان در زبان مخلوط تخارستان اجرای تاثیر نمود . و زبان پشتو نیز درین اختلاط بی تاثیر نبود . در نتیجه زبان جدید تخارستان همان زبان فارسی افغانستان گردید که در چندین قسمت افغانستان معمول و مروج بود و بازبان فارسی فارس تفاوت دارد . فارسی ها این زبان را بنام تاجیکی و صاحبان آنرا تاجیک یا تازیك خواندند که از آن بعد این اسم مشهور و معروف گردید .

مسترایش دیلیو - بیلوی انگلیز در کتاب معروف خود (که در موضوع جغرافیا و تاریخ افغانستان نگاشته) و بعضاً مورد استشهاد (انسکلوپیدی اوف اسلام بریتانیا در زمینه افغانستان واقع می شود) راجع بتاجیک های افغانستان شرح جالب توجه ذیل را می نویسد :- تاجك = پارسیوان مردمان وطنی افغانستان هستند که عرب با آنها مخلوط شده و نام خود را بآنها گذاشتند ، یعنی تازیك که فارسی ها اعراب را بآن نام میخواندند و فارسیان دشمنان خود را نیز با سَم ترك و تاز یا تاج می نامیدند ، لهذا عرب را هم تاز گفتند ، و بعد ها تازیك و تاجیک شد . اگر اسب و یا سگك عربی با اسب و سگك فارسی می آمیخت نام او اسب تازی و سگك تازی بود ، والا اسب و سگك عربی خالص میبود ، آنوقت اسب عربی خوانده میشد .

واقعاً اختلاط اقوام در تخارستان در دوره اسلام آغاز نمود ، و یکقسمت کوچک اعراب نووارد در اکثریت ملت بومی تحلیل یافت ، که هنوز یکدسته از اهالی تخارستان بنام عرب بتعداد شش هزار خانوار در حدود خان آباد وقندز و طالقان یاد میشوند . هکذا قسمتی از تورك و ازبك بعد از اسفار

جنگیز و تیمور در اهالی تخارستان تحایل شد . ولی اختلاط بزرگ اقوام داخلی افغانستان با تخارستان در عهد غزنویان و غوریان آغاز نمود ، و طوایف افغان از صفحات جنوب هندو کش در آنولایت سر ایزر شد . این مهاجرت داخلی در عصر سلاطین ابدالی و محمد زائی ها در دو قرن اخیر بسرعت تقویه گردید ، و دوباره اهالی تخارستان با اصل خود پیوستند . درین اختلاط اخیر قسمتی هم هزاره مرکزی افغانستان شامل بود .

بـر حال ما راجع بوجود تسمیه تاجیک و نژاد آریائی آنها ، در قسمت تاریخی افغانستان سخن نخواهیم گفت . عجالتاً باید فهمید تخارستان در دوره اسلام با وجود انقلاب و کشمکش های خارجی و داخلی دارای مراتب علم و فضل بوده ، و اشخاص فاضلی در صحنه وطن پرورانده است که از ان جمله اینهارا فاضل عبدالحکیم رستاقی در کتاب « چراغ انجمن » خویش قید میکند .

قاضی ابومطیع عبدالحکیم سمنجانی راوی فقه اکبر و صاحب امام اعظم رح و استاد ابن مبارک (۱۱۵ - ۱۹۹ هـ) ابوصالح عبدالحکیم خوستی (۹۳ - ۲۱۳ هـ) ابورجا امام قتیبه بنفانی معروف شیخ بخاری و استاد امام بخاری (۱۸۴ - ۲۴۰ هـ) ابو عثمان سعید ابن منصور طالقانی محدث معروف و استاد امام احمد حنبل رح و صاحب سنن (فوت ۲۲۹ هـ) ابواسمعیل ابراهیم بن شماس طالقانی محدث مشهور و شاگرد امام مبارک (۲۱۰ هـ) ابوبکر سعید ابن یعقوب طالقانی محدث معروف . قاضی حمید الدین عمر ابن محمود و لواجی رستاقی معروف به بلخی قاضی القضاة عصر سنجر سلجوقی و ممدوح انوری (فوت ۵۶۰ هـ) ابوالفتح عبدالرشید رستاقی صاحب فتاوی و لواجیه (۴۶۸ - ۵۴۰ هـ) ابواحمد امیر خسرو نهری معروف به دهلوی صاحب تالیفات متعدده (فوت ۸۲۵ هـ) مولانا شمس الدین

بغلانی جلیس نظام الملك وزیر معروف در قرن ششم . شمس الدین شاعر بدخشانی معروف به معمائی صاحب دیوان اشعار در قرن دهم . ابو عبد الله سعید ابن حیدر جرمی فقیه مشهور (فوت ۵۴۰ هـ) میرزا عبدالقادر بیدل معروفترین شعرای قرن دوازده (ارگوئی بدخشان) - ۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ مولانا محمد معمائی اشکمشی معاصر جامی (فوت ۹۲۹ هـ) اسلام خان خوشتی (قطغنی) متخلص بوالاشاعر معروف و رئیس الوزرای اورنگ زیب مغول کیرهندوستان (فوت ۱۰۸۴ هـ) میر محمد افضل ثبات خوشتی قطغنی شاعر مشهور و صاحب دیوان اشعار (فوت ۱۱۶۲ هـ) ملا شاه محمد رستاقی معروف بلسان الله صاحب دیوان اشعار و تفسیر (۱۷۰ هـ فوت) مولانا محمد صالح فرخاری اتالیق شهزاده عبد المؤمن بخارائی . داملا عبد الله راغی متخلص به مصرع شاعر معاصر اعلی حضرت شیرعلیخان . محمد عمر حسرت کشمی صاحب دیوان اشعار معاصر اعلی حضرت عبدالرحمن خان . قاضی عبد المؤمن سودا رستاقی صاحب دیوان اشعار (فوت ۱۳۱۸ هـ) واز شعرای معاصر ملا عبد الله عارف رستاقی صاحب دیوان اشعار و مثنوی یوسف زلیخا . مولوی عبدالودود الهی رستاقی صاحب دیوان و تشریح الارض و شرحی بر کافیه و شرحی بر بیدل (فوت ۱۳۴۸) مفتی شمس الدین حیرت رستاقی شاعر و صاحب دیوان قصاید و رباعیات و غزلیات نفیس قاضی عبدالعزیز عزیزی قندزی معروف به ایشان جان که شرح حالش در تذکرهاى بخارا مرقوم و مطبوع گردیده است (فوت ۱۳۴۸ هـ) میر عبید الله نائب رستاقی عالم متبحر و شاعر صاحب دیوان و زاولین خطاطان فارسی عصر حاضر و در حسن خط عدیل خطاط مشهور سید داود خان کابلی است و اینک در علاقه تیشگان منزوی است .

افغانستان و نگاه‌های بتاریخ آن

بقلم میر غلام محمد

(۳)



باکتریان (ولایات مزار ، میمنه ، مرغاب ، مرو)

باکتریان یا باختر ولایتی است در جنوب آمودریا ، که شمالاً به نهر آمون و ریگستانهای خوارزم ، جنوباً به سلسله هندوکش ، شرقاً به ولایت تخارستان ، غرباً به ولایت آریانا (هرات) محدود و متصل است . این حدود یک گفتم وادیهای طبیعی ولایت خاص باختری یعنی بلخ را تشکیل میکند . ورنه اسم باکتر در مفهوم جغرافیای عمومی و سیاسی ، اطلاق بر ممالکی میشد که بعلاوه افغانستان موجوده ، شامل تمام ممالک بخارا ، سمرقند ، خوارزم ، خراسان ، سیدستان ، بلوچستان ، وادیهای شرقی نهر سند ، بوده و پایه تخت اینهمه شهر بلخ بشمار رفته است .

باکتریای طبیعی در سه حصه منقسم است : - ولایت بلخ . ولایت گوزکان (ولایت میمنه حالیه در غرب ولایت بلخ) ولایت مرگیانا (ولایت بالامرغاب حالیه و مرو در غرب ولایت گوزکان) و چون ما در قسمت اول مقاله خود ضیق صفحات مجله را علت اختصار محررات خویش اشاره کرده ایم ، لذا مجبوریم درین سلسله ها از تعریف وضعیات طبیعی چون کوهها ، دریاها ، نباتات ، معادن ، راهها ، محصولات و غیرها منصرف بوده ، و تنها بذکر بلاد مشهوره که بتاریخ ما مربوط است اکتفا نماییم پس گوئیم :

از بلاد مشهوره ولایات بلخ و گوزکان و مرگیانا شهرهای ذیل حساب میشدند :-

بلخ قدیم ، خلم قدیم (در سه میل شمالی تا شقرغان موجوده که حالاً خراب است)
 سنگان یا اصطلاح چینی ها سی تین - تسزبان (ایبک حالیه) شهر انبار (سرپل
 موجوده) قیصار (حالاً بشکل قریه موجود است) شیرین تگای (حالا صوت قریه
 دارد) فاریاب (قریه دوات آباد کنونی) شهر یهودیه . صطاح اعراب (میمنه ، وجوده)
 شهر مرو جاق (بصورت قریه باقی مانده) طائقان (در شرق حوضه مرغاب و حالاً
 معدوم است) شهر مرو ، ارگ شبرغان همان قلعه سفید دز است که ابوالقاسم
 فردوسی در شهنامه از آن نام برده ، در بین شبرغان و بلخ شهر قدیم نملیک در مقام
 قریه سدره موجوده واقع بوده ، که یوگرانی پادشاه فاتح بلخ در حدود او آخر
 قرن دوم قبل المیلاد ساخته بود . شهر تاشقرغان موجوده را در قرن هجده
 احمد شاه بزرگ اعمار کرده است .

اما شهر بلخ از اعظم بلاد روزگار بوده ، و در وسط جلگه بفاصله چهار
 فرسخ در نزدیکترین جبال واقع شده بود . محل وقوع بلخ در نزدیک مخرج
 رود باکتروس (بلخاب) بسی حاصلخیز و مرکز تجارت با هندوستان بوده ،
 و ارتباط آن با هند (با وجود طرق سهل و قطعات آباد دیگری) غالباً از جلگه های
 خلم قایم بوده نه از جلگه های بلخاب . مسیو بار تولد شرحی درین زمینه مینگارد
 او میگوید تمام واحه بلخ به بازوی طویلی محاط بود ، که طول آن بقول یعقوبی
 جغرافیا نویس قرن نهم دوازده فرسخ ، ولی در دوره استیلای عرب وجود
 نداشت . از ابنیه مشهوره قبل لاسلام در بلخ یکی عمارت نو بهار Navà Vihare
 معبد عظیم بودائیهها حساب میرفت ، این عمارت در قرن دهم میلادی خراب
 افتاده ، و بقول ابن الفقیه نو بهار مرکب از گنبد بزرگی بود ، که طول
 شعاع آن صد عرش و دارای سه صد و شصت حجره برای خدمه معبد بود .

سوآن تسان زوار Hiuantasang معروف چینی در قرن هفتم عمارت نو بهار را در یاد داشتهای خود توصیف مینماید .

شهر بلخ در مقامت شدیدی که بمقابل اعراب بروز داد ، بکلی خراب و از عرصه وجود خارج گردید . اعراب شهر جدیدی بنا بر وقان در دوفرسخی بلخ قدیم بنا کردند . ولی امیر اسد مشهور بلخی در سال ۷۲۵ م مجدداً بلخ را ترمیم و اهالی را از بروقن بدانجا انتقال داد ، مرمت و تجدید عمارة شهر بخانواده معروف بلخ آل برمک که یکوقتی متولی معبد نو بهار بودند وا گذارشد . در سال ۱۰۰۶ میلادی بلخ موجب تهاجم و تخریب قراخانیان گردید ، ولی بتوجه سلطان محمود غزنوی بزودی کسب اهمیت و رونق نمود . چنگیز خان در قرن ۱۳ بلخ را خراب کرد و این خرابی تا نیمه اول قرن چهارده باقی ماند . امیر حسین سلف تیمور در ۱۳۶۸ م قاعه هندوان (ارک سابق بلخ) را ترمیم و اهالی را مجبور بسکونت آنجا نمود ، شهر قدیم بلخ بکلی متروک و در بخرابی گذاشت . امیر تیمور معروف بعد از خلع امیر حسین قاعه را در ۱۳۷۰ م تخریب و اهالی را مجدداً بعودت شهر قدیم امر نمود . اما اینکه بعد از تخریبات چنگیز شهر قدیم را و بنا شدن شهر جدیدی ، آیا شهر جدید در همان محل شهر قدیم بنا یافته یا بدیگر جا ، چیزی معلوم نمیشود . فقط اینقدر معلوم است خرابیهائی که امروز در سطح زمین نمایان است ، منسوب بدوره قرون وسطی میباشد . بعلاوه بار تولد مینویسد دوتبه زرکی که در جنوب شهر معروف به تخت رستم و تبه رستم بوده ، منسوب بدوره بودائی است ، و احتمال دارد دودستگاه عمارة نو بهار که سیوان تسان چینی ذکر کرده در همین ج واقع بوده است . تبه رستم سنای مدوری بوده که قطر دایره خیال آن ۱۵۰ فوت

وارتفاع او ۵ فوت ، و قله : بالای بنا از آجر بوده است . در حوالی شهر بلخ تپه های دیگری نیز است که منسوب بدوره بودائی است .

در نیمه اول قرن دوازده میلادی روایتی در دهن عام افتاد که ، شخصی در عالم رویا بکشف مرقد حضرت خلیفه چهارم (در محلی مزار کنونی) موفق شده ، مردمان بساختن مقبری جسارت کردند ، و سلطان حسین از اولاد تیمور در ۱۴۸۱ مسیحی بنای جدید حایه را در آنجا تعمیر نمود . ازان بعد برولق شهر مزار شریف که قبلاً قریه بنام (خیر) بیش نبوده ، پیفزود ، این ترقیات شهر جدید که در قرن ۱۹ اورا رسماً پایه تخت ولایت قرار داد . و تعمیران اعیان حضرت امیر عبدالرحمن مشهور در شهر مزار ، تدرجاً شهر بلخ را رو بسقوط کشید ، تا وضعیت امروزه را کسب نمود . با این مراتب اهمیت بلخ تا اواخر باقی ، و در ایامی که گاهی در تصرف خانهای بخارا ، و گاهی دریداقته ار امرای مستقل از بک میرفت ، بهمان صفت شهر مهم قبه الاسلام و ام البلاد بلخ نامیده میشد . در قرن هفده سبخان قلیخان والی بلخ مدرسه جدیدی نیز در آنجا اعمار کرد .

ولایت کوزکان در تجارت چرمهای که بخراسان میبرد شهرت فوق العاده داشت . در قرن دهم سلسله مستقلی از آل فریغون در کوزکان حکومت مینمودند ، لقب اینها کوزکان - خدات و یایه تخت شان گاهی شبرغان و گاهی میمنه حایه بود . ولایت مرگیانادر تمدن دوره اسلام مراحل بلندی طی میکرد . شهر طالقان به پارچه های پشمی و ظریف خود شهرت کاملی داشت ، ارک طالقان که موسوم به نصرت کوه بود ، در برابر چنگیز خانیان شش ماه مدافعه نمود . ترقی طالقان در قرن نهم روز افزون بود ، مسپو بار تولد از عقیده پروفیسر

ژوکوسی میگوید که شهر اسکندریه مرگیا تا در محل مرو رود یا مرو حاق
حالیه واقع بود که اسکندر مکدونی آنرا بنا کرده است .

اما شهر مرو قدیم که از مشاهیر بلاد متمدن آسیا بود ، امروز نشانی
در صفحه وجود نداشته و خرابه های آنرا در حدود کافرقلعه مکشوف نموده اند
مرو را مغول ها در ۱۲۲۲ میلادی تخریب نمودند ، شاهرخ شهر جدیدی در
۱۴۰۹ بنا کرد . بعلاوه شهر دیگری که موسوم به سلطان قلعه بود ، در قرن
سیزدهم عمارت مقبره سلطان سنجر در سلطان قلعه ارمقصرین عمارات مسلمین
عالم محسوب میشد . تاریخ شهر مرو قبل الاسلام بسیار روشن نیست ، حز اینکه
واحه مرو محاط بدیواری بوده که محیط دایره آن دوازده فرسخ بود . موقعیت
اقتصادی مرو از جهتی که در سر راه آسیای غربی با آسیای شرقی واقع شده
بی نهایت مهم بود ، و تا وقتیکه تجارت فارس با موردالنهر از راه هرت آغاز نموده
بود ، این اهمیت باقی بود . ولی اهمیت مرو همیشه بسبب قرب جوار ریگستانها
و تاخت تازیلات بدوی کوچ نشین در معرض خطر بوده ، حتی در قرن سوم
قبل المیلاد انیتوخ سوتر ، در این سرزمین شهر انطاکیه را بنا کرد ، و بدور واحه
مرو دیواری بطول چهل میل جغرافیائی کسبید ، تا تاخت تازعشایر مدون
ماند (بارتولد)

والحاصل ولایت باکتریان مملکت زر خیز فلاحی بوده ، و در قسمت های
کوزکان دارای مراتع سرسبز و خرمی است . شترهای دوکودنه بیخ و سب
های او حتی در هزار سال قبل المیلاد در عالم آسیا شهرتی بسزا داشته ، و بقول
بارتولد درستون مغروطی که بسال ۸۴۲ ق . م در زمان ساسانیان در دویه
پادشاه آنور نصب گردیده ، تصاویر این شترهای بیخ موجود ، و در حز

خراجی ذکر کرده اند که پادشاهان ارمنستان تقدیم کرده بودند .
 علی ای حال آریین ها کی بباختر آمده ، و شهر بلخ را بنا کرده اند ؟ مثل اکثر
 امهات مسایل تاریخیه قدیم ، بطور یقین معلوم نبوده و جزء معلومات ثابت شده
 نمیشود . فقط محققین راجع به تشکیل سلطنتی در باختر سخن رانده اند ، تاریخ
 این تشکیلات نیز معین نشده ، بعض از هزار سال قبل المیلاد و برخی از آنها پیشتر اظهار
 عقیده کرده اند . مسئله ظهور زرتشت در بلخ و اشاعه معتقدات وی در آسیا ،
 مورد دقت و تفحص مؤرخین گردیده ، و از اطلاعاتی که درین زمینه بدست
 میدهند ، روپهم رفته معلوم میشود ظهور زرتشت در بلخ در عهدی بوده که
 اینولایت دارای حکومت آریائی بوده است ، این حکومت قدیمترین سلطنت های
 است که در آسیای وسطی از نژاد آریا بعرضه ظهور رسیده است .

مجاهد مزدیسنان انگلستان Mazdaznan در شماره ماه ستامبر ۱۹۲۶ شرحی
 از احوال زرتشت انتشار داد ، او گفت :- زرتشت در ۶۹۰۰ سال قبل المیلاد
 در افغانستان به منزلی نزدیک Vanguhuidartya و نگهوتی داریتا تولد
 یافته ، پدر او پوروشسب و مادرش دغدو از خانواده امرا بودند ، زرتشت درسی
 سالگی بعد از فراغت تحصیل یگانه پرستی را بدینا اعلام نمود ، و خودش را
 در کوه - اشیدر ملهم دانست ، پس ازان اوستای معروف را ظاهر ساخت .
 گاتها (سرود های زرتشت) را درهند بزبان قدیم که سانسکریت شعبه ازان است
 نیز بسرودند . زرتشت در سن هفتاد در مرکز دعوت خود بلخ کشته شد .
 آئین زرتشت شامل قوانین و فلسفه های بوده که در اعصار مختلفه توسط دیگران
 تکرار شده ، او توصیه میکند به اقوال ، افعال ، خیال نیکو .

دوکتور کارل گوستافن پلاتن آلمانی Dr. Karl Gustavn Platen

بعد از مسافرت علمی خود در بلورستان - افغانستان (نورستان حالیه) شرحی در المانیا راجع بافغانستان انتشار داد ، و اران جمله در شماره ۱۰۴ نهم فروری ۱۹۲۶ روزنامه کلینشیه تسایتونک Kölnische Zeitung مطبوعه کلن اظهار کرد : - بمقیده علما مثل نظریه گوبنیونیت وطن اصلی نژاد (هندوژرمن) را در آسیا بکوههای پامیر و هندو کش با ایستی پیدا کرد . نژاد شمالی آریائی در شمال هندو کوه دولت قدیم باختری را تأسیس نموده و مذهب روشنی پرست زرتشت از بین خود ایجاد کردند . و در ۲۵۰۰ ق . م طبقه فرمانروا تشکیل نمودند . ، با تفاوت فاحشی که در تاریخ ظهور زرتشت ذکر شد ، این مطلب را با ایستی بخاطر داشت که زرتشت های متعددی ظهور کرده ، و همه از همان زرتشت نخستین پیروی کرده اند . مجله مزدیسنان انگلستان نیز گفته بود : - مبدا زرتشت ۶۹۰۰ ق . م با زرتشت زمان داریوش و یارمان دانیال پیغمبر مشته شود . ، بهر حال آنچه امروز تاریخ شرح مفصلتری میدهد ، از همان زرتشتی است که در حدود ۷۰۰ سال قبل المیلاد در بلخ ظهور کرده است .

قبل از ظهور زرتشت مذهب آریائی افغانستان ، پرستش اصنام ، قوای طبیعت : - آسمان ، نور ، آتش ، باد و غیره بوده است . علمای انانیت پرستی را در افغانستان دیانت قدیم آریائی حساب کرده اند و قعاً مذهب بت پرستی در طوایف افغان باشندگان کوهساران غور مرکزی و جبال جنوبی حالیه و مشرقی افغانستان تا ظهور اسلام بلکه تا دوره غزنویه موجود ، و حتی در باورستان تا قرن ۱۹ ثابت و پایه دار بوده است . زرتشت مبنای مذهب خود را به توحید و یگانه پرستی گذاشت ، ولی پسانها بقول مورخین فارس ، مذهب زرتشتی در اثر اختلاط نژاد اصغر و معتقدات آنها ، آمیخته به آتش پرستی گردید .

ظهور زرتشت در بلخ مصادف با ویشتاسب شهنشاہ باکتر یا بود . مسیو بار تولد او ذکر میکند ، او میگوید : - قدیمترین نکات اوستا Avesta که اصلیت آنها از روی علایم زبان شناسی مدلل میگردد ، بعیده مسیو اولدنبرگ H. Oldenberg وسایلی بدست میدهد که میتوان هویت و مذهب زرتشت را تصور نمود . او معتقد است که نه تنها زرتشت بلکه ویشتاسب پادشاه باختر که زرتشت را پیغمبر خطاب میکند ، از اشخاص تاریخی بودند . در ردیف نام ویشتاسب ارسوتا اوس ملکه و دو نفر از اعوان پادشاه ذکر میشود . این پادشاه در اطراف خود شکوه و جلالت نداشته ، پادشاه ملت زارع و مالدار بود زرتشت پادشاه و مقرر بان اورامتل دوستان خود خطاب مینمود . ، ،

زبان باختر در عهد زرتشت و ویشتاسب همان زبانی است که اوستا در آن نوشته شده ، و در نزد فرنگستان زبان اوستا معروف است . زبان باختری از همان زبان قدیم آریائی مشتق شده ، که هنوز ماهیت آن زبان کلی ، در انظار جهان مجهول است . زبان فرس قدیم و سانسکریت با زبان زند باختری شرکتی داشته است . راجع بمدنیّت آنوقت باختر ، محققین جدید رنفوذ مدینه آثور در باختر از کار دارند . واسفار جنگی پادشاهان آثور را در افغانستان ثابت نمی پندارند ، مسیو بار تولد هم میگوید اسفار پادشاهان آثور از روی کتیبه های منار یادگار آثور در افغانستان ثابت نمیشود ، ممکن است روابط تجارّتی بین باختر و آثور بوده است . لهذا معلوم شد باختر آنوقت از خود مدنیّت خاصی داشته ، و لو آن مدنیّت بقول بار تولد از مدنیّت ملی که در آنصدد در سواحل مدیترانه زنده گمی میکردند ، پایان تر بوده است .

اشاعه مذہب زرتشی در داخله باختر ، دوچار مقاومت های اعتیادی گردیده ،

و در نتیجه تحمل مشکلات بالاخره در آنجا و متعاقباً در آریانه شیوع یافته است .
 بالعکس این مذهب در ممالک خارجة میدیا و فارس بسرعت حیرت آوری مورد
 قبول گردیده ، ولی بجه طرزی و از طرف چه نوع مبالغینی ؟ معلوم نیست .
 احمد رفیق در تاریخ عمومی خود میگوید : - دین زرتشت از شرق فارس (افغانستان)
 پیدا شده ، و از آنجا در فارس و میدیا انتشار یافته ، معلوم نیست تکالی مذهب
 زرتشتی و سوخ اعتقادات او از طرف کیها بوده است . ، اقوام میدیا در شمال
 فارس تا شیوع مذهب زرتشت ، در تحت فشار و مظالم سلطنت آنور دست و پا
 میزد ، در اوایل قرن هفتم مستقل ، و متعاقباً بر مملکت فارس مسلط شدند .
 در نصف قرن ششم قبل المیلاد حکومت میدیا در دست هخامنشیان محکوم ، منقرض
 گردید ، بعد از آن دولت اولین فارس عظیم شد و کوروش کلان پادشاه معروف
 هخامنشی بر سلطنت باختر خاتمه داد . کامبوزیا بسر کوروش خراسان و باختر را
 به برادر خود بردیا نام داد (۲۹ - ۵۲۱ ق . م) اردشیر اول (۴۶۶ - ۴۲۵)
 باطغان برادر خود در باختر مصادف گردید . داریوش (۵۲۱ - ۴۸۵) پنجاب
 و سندرا نیز الحاق کرده بود .

باختر تا ظهور سکندر مقدونی ، در تحت سلطه سیاسی هخامنشیان فارس
 امرار عمر می نمود ، ولی بطوریکه مسو بارتولد میگوید ازین نفوذ هخامنشیان ،
 مدنیت و زبان فارس در باختر و اجی پیدا نکرد ، جز اینکه سلطه فارس عبارت از اخذ
 خراج و نفوذ نظامی بود و بس . ولایت باختر در عین آنکه در تحت اداره سیاسی
 هخامنشیان واقع بوده ، استقلال داخلی خویش را همیشه محافظه می نمود . حتی
 داریوش سیوم هنگامیکه ز اردوی اسکندر مغلوب و جانب مشرق فراری شد ،
 بقول صاحب تاریخ عمومی فارس ، بسوس Bessus فرمانروای باختر ،

شهنشاه هخامنشی را بدست آورده اعدام ، و خودش بنام ارد شیر چهارم اعلان سلطنت نمود .

اما سکندر بعد از فتح فارس در سالهای ۳۴۰ - ۳۳۰ ق م بفتح افغانستان پرداخت ، او درین محاربات صعوبت زیاد دید ، اردوی او تصور میکردند به محاربات افسانه‌های قدیم پهلوانان یونان دوچار شده اند ، مسیوالبر ماله و ژول ایزاک در تاریخ ملل شرق و یونان میگوید سکندر در خاک افغانستان (آرا گواری) بلاوه حرارت شدید هوا و برف باریهای سنگین از دفاع شدید اهالی افغانستان صدمات سختی متحمل شد ، وعین این صدمات پس از بدست و دو قرن در همان حدود برسراردوهای بریتانیا فرود آمد . والحاصل سکندر واردباختر گردیده تارود سیحون عسکر کشید و دو سال در آنجا ماند وچندین شهر بساخت که ازان جمله بود اسپجاناتا یا اسکندریه اقصى که امروز به خیجند معروف است . اسکندر در ۳۲۷ با صد هزار فوج جانب سند بشتافت و بعد از شکست دادن به پوروس نام والی آنجا بعد از دو سال برگشت و براه جنوب جانب فارس عزیمت نمود .

بعد از فوت اسکندر سلسله سلوکید آسیارا حفظ کرده نتوانستند و مدت یکقرن در اثر منازعات جانشینان سکندر قسمتی از جهان گرفتار اضطراب بود . درین کیر و دارها که مملکت سکندر بین جانشینانش منقسم میشد در باختر درات مستقلى از یونانیان تشکیل گردید ، دامنه این سلطنت از آسیای مرکزی تا هندوستان کشیده میشد ، این دولت تا حدود ۱۲۷ ق م باقی و پایدار بوده بعد ها منقرض گردید . علت انقراض یونانیان باختر هجوم طوایف تخار و حمله پارتها از غرب افغانستان بوده است . پارتها مردمانی بودند بروایت زرد پوستان

که از دشت های شمال آمده در جنوب بحر خزر در ولایت پارتیا (خراسان شمالی حایه) در قرن سوم قبل المیلاد به تشکیل دولتی پرداختند ، مؤسس این دولت بقول بارتولد آرشاک باختری از اهل افغانستان بوده . دولت پارت در مملکت فارس جانشین یونانیان گردید و در نتیجه محارباتی که با دولت یونانیان باخترا نمودند وقتی بقسمتی از حصص ولایت آریانا (هرات) قبض شدند حتی حکومتی هم در سواحل رود هلمند قایم نمودند . اما بعض مورخین پارتها را نژاد آیکدسته از اصل آریائی حساب میکنند .

باخترا در عهد یونانیان در نهایت اوج ترقی رسید ، پروفیسور فوشه با استناد به کتاب مسن Masson شرحی درین زمینه در موزه کابل نگاشته است ، او مسکوکات دیمیترسن پادشاه باخترا (۱۹۰ ق . م) شاهد این ترقیات قرار میدهد . باختریان تمدن یونانی خود را در مالک وسیع چین و هندوستان نفوذ دادند ، پروفیسر هیرت - F.Hirth چین شناس مسهور در قدیمترین آثار صنایع چین که منسوب به دو قرن قبل المیلاد است علائم و آثار نفوذ صنایع باختری را مشاهده کرده و مسیو بارتولد در این باب اشارتی میکند . در اینجا ناگفته نگذاریم که یونانیان نیز در تحت مدنیّت باخترا و نفوذ آن محکوم واقع گردیده اند ، و این مطلب از مسکوکات یوتهی دیمس و یوگری دی تس پادشاهان یونانی باخترا (۲۲۰ ق . م - ۱۶۵ - ۱۳۵ ق . م) آشکارا گردیده و بوضوح پیوسته که خط یونانی تغیر کرده و یونانیان خط آریائی باختری را قبول نموده اند ، مسکوکات پادشاه اول الذکر در برتنس موزیم لندن و از موخر مذکر در موزه کابل موجود است .

در عهد یونانیان مذهب باخترا تغیر نمود و به مذهب وثنی زرتشتی

مذهب بودائی هندوستانی تبدیل یافت . ظهور شهرزاده بنارسی سدر دانی که پسان به بدها معروف گردید اگرچه یکقرن بعدتر از ظهور زرتشت افغانستانی بعمل رسیده است ولی در فغانستان مذهب او از قرن - دوم قبل المیلاد معروف شده و در عهد یونانیان بجانشین مذهب زرتشتی گردید ، درین تبدلات مذهبیه قطع روابط افغانستان با فارس واستقرار اقتران اقتصادی و پلتیک با هندوستان مدخلیت نامی داشت . نفوذ بودائیت در باختر طوری توسعه یافت که نوبهار بلخ مرکز بودائیان ویشوای سلاطین چین و کابل گردید ، بار تولد میگوید باخی که مرکز دین زرتشت بود در عهد یونانیان دارای یکصد دیر بودائی و سه هزار راهب شد . آثار بودائیها هنوز در سنگگان (ایبک حایه) در غارهای کوها باقی و پایدار است . بایستی فهمید این تغییر مذهب مخصوص ولایت باختر نبوده بلکه در قسمت عمده افغانستان تاثیر نمود چنانیکه اکافو کل پادشاه یونانی ولایت قندهار حایه که در نزد نویسندگان کلاسیک به اراکوسیا Harakhushti معروف بوده در نیمه اول قرن دوم قبل المیلاد تصویر بقعه بودائی را در مسکوکات خود رواج داد در طی این تطورات خط باختری هم قبول تعدد و تغییری نموده و بطوریکه پروفیسر فوشر مینویسد خط هندی در باختر رواج یافت و این مطاب از مسکوکات انتی ماکس پادشاه یونانی باختر (۷۰ - ۱۴۰ ق . م) ظاهر و هویدا است .

این دولا - یونانی باختر که در غرب تاهری رود و در شرق تا هندوستان کشیده میشد در عهد یوفیدم و پسرش دیتری (ربع اول قرن دوم قبل المیلاد) تمام ولایات هندوستان را تادریا در شرق و ولایات کوهستانی را تاماک سرها یعنی چینی ها و فرن ها که از اقوام تبت بودند در شرق شمال ، الحاق کرده بودند ، آخر الامر در اثر اغتشاشات داخله و در نتیجه محارباتی که هلمپا کوس پادشاه

باختر (۱۴۵ ق . م) بادول - پارتها نمود ، تجزیه و در چند حکومت - ای کوچکی منقسم گردید و متعاقباً از هجوم پارتها و قوم تخار بکلی منقرض شد .

از قوم تخار بعد از یک قرن سکونت در باختر طایفه بنام کوشان ترقی و قسمت عمده هندوستان را مسخر نمودند ، دولت کوشانی در تأیید مذهب بودائی بسی کوشید ، صنایع بودائی درین دوره باجاری یونانی آمیخته گردید و باختر درین عهد دوباره رو به عروج و ترقی رفت و رونق عهد یونانیان را از سر گرفت که در این دوره تانویه و دوره ناله هیاطله ها سخن بدر از نخواهیم گفت چه در قسمت تخارستان قبلاً بجای نگاشته ایم . در قرن سوم میلادی کوشانی ها از جنوب هندو کش در جانب باختر رانده شدند و متعاقباً طایفه دیگری از تخارها بنام هیاطله ها در تشکیل یک سلطنت عظیمی جای کوشانسانان را در افغانستان و باختر گرفتند و این دولت تا نصف قرن ششم میلادی با محاربات صعی با همسایه غربی برقرار بوده و عاقبت در ۵۶۵ میلادی بدست نوشیرون عادل شهنشاه معروف آسیا مستاصل گردید . در طول این مدت مذهب بودائی که کان بر مسکلت باختر سیادت داشت و نفوذ این مذهب تا زمن فتح عرب در بلخ و صفحات و قعه در دو طرف جریان علیای آمودریا که در قید بسته کی بلخ بودند حکایت میکرد ، سلطه ساسانیان و انوشیروانی که از طرفداران جدی مذهب زرتشتی بوده و مزدکیان فارس را قتل عام کرده بود ابدآ در دیانت باختر تأثیری نه نمود ، باز تولد میگوید اقتدار ساسانیان اهمیتی دین ممالکت نداشته .

اما ظهور اسلام و عسکر کشی عرب اوضاع دینیه و دنییه باختر را دگرگون نمود ، در عهد حضرت خلیفه ثالث رضی الله عنه اردوی عرب در خراسان حاکم و هرات بر باختر تسلط شدند ، دیانت بودائی مذهب مردم را

مبدل گردید و زبان باختری از میان رفته جای خودش را بزبان نوینی گذاشت . در مقاومتی که بلخ بمقابل عرب نشان داد آن شهر مشهور بکلی ویران و از صفحه عیان محو و نهان گردید ، تنها نفوس هندو و یهود که از ساکنان ماقبل الاسلام بلخ بوده و محله های مخصوصی در شهر داشتند تا حدی ازین دستبرد و تطورات مغنویه محفوظ مانده و هنوز خانواری چند اربقایای آنها در خرابه های شهر بلخ منزوی و عزات گزینند .

ولایت باختر بعد از قبول اسلام دوره جدیدی را در مدنیت جهان آغاز نمود ، بلخ و مرو که پایه تخت دومی باختر یا شمار میشد مرکز علم و حکمت آسیا گردید ، مرو حیتیت مرکزی قوای عرب و مسلمین را کسب کرده و از اینجا دیانت اسلام در ماوراءالنهر و تورکستان تبلیغ میشد . بصد ها نفر مصنفین بزرگ و علما و حکما ازین شهر ها طلوع کردند و صدها مجلد کتب علمی و حکمتی در زبان نو ظهور عرب نوشتند . خانواده مشهور آل برمک که اسباب زینت و ترقیات سلطنت خلفای بغداد بودند از بلخ ظهور نمود ، و خاندان عظیم الشان آل سامان که معروفترین سلطنت های مدتیة اسلامیة را در افغانستان و ماوراءالنهر متجاوز از یک قرن بپا داشتند ار همان بلخ نشئت کرد . زبردستترین رجال سیاسی آسیا ابو مسلم مروزی معروف به خراسانی پروریده آب و خاک مرو بود .

بمدار نفوذ دینی و سیاسی عرب بزودی در بلخ يك پادشاهی كوچك وطنی قائم گردید این سلسله مشهور بآل داود و معاصر بخلفای بغداد و طاهریان خراسان و صفاریان سیستان بودند ، اگرچه در اوائی که خلافت بغداد بنام خراسان برای شاهان صفار میفرستاد غالباً بلخ جزو آن بشمار میرفت و امیر یعقوب صفاری در ۲۵۶ هجری نیز هجومی در بلخ نموده و عمارت مشهور نوشار و سایر عمارات پرا که

داود بن العباس بن هاشم بن مہجور آباد کرده بود تخریب نمود ، با آن حکومت آل داود مدتی محفوظ و مسلم ماند . در قرن سه و چار هجری نفوذ مستقیم دولت سامان در بلخ قایم شده و آنجا را عوایل آنخاندان اداره میکرد (۲۷۹ - ۳۸۹ هجری) در دوره سلاطین غزنوی افغانستان ولایت باختر کسب اهمیت نموده و شهر بلخ یکی از پایہ تختہای مهمہ افغانستان حساب شد ، سلطان محمود معروف سلسلہ آل فرہغون کوزکان را نیز مستاصل نمود . منتہای عروج و ترقی بلخ و باختر در زمانہ بعدالاسلام ہمین عہد سامانیان و مخصوصاً غزنویان حساب میشود . در دورہ فتور غزنویان و عصیان رعایای ترا کہ ساجوق (نصف قرن پنجم ہجری = نیمہ قرن یازدہ مسیحی) ہنگامیکہ لب ارسال ساجوقی کوس خود مختاری مینواخت ولایت باختر عموماً بتصرف سلاجقہ رفتہ و صفحات شمال ہندوکوہ از افغانستان مجزا شد . ولی بزودی سلاطین غور افغان چنگ ہای قوتمند خویش را دراز کردہ و این عضو اصلی را بدولت افغانستان مسترد و الحاق نمودند (قرن دوازده میلادی) بعد از اقراض این دولت افغانستان بود کہ روزگار اد بار و ایام فلاکت بار ولایت باختر و افغانستان با کہ آسیای وسطی آغاز نمود یعنی مقدمات ظہور چنگیزخان در صحنہ آسیا چیدہ شد . علاءالدین محمد معروفترین شاہان خوارزم در اوایل قرن ہفتم ہجری باختر را ارسالین غور گرفتہ و ضمیمہ لک خویش ساخت و متعاقباً در ۶۱۲ھ بکلی دولت غوریہ را در غزنی و غور و بامیان منقرض نمودہ و ولایت غزنی را بجایگیر رشیدترین فرزندان خویش جلالالدین مشہور اعطا نمود . ولی طولی نکشید کہ اردوہای وحشی و خونخوار چنگیزخان طومار عظمت خوارزمشاہ را یچبدہ و بر بلاد افغانستان استیلا جستند . چنگیزخان در سال ۶۱۶ھ ولایت باختر را اشغال و شہر بلخ را و ازگونہ نمود عسا کر او

بلاد مشهوره گوزگان را بحاکم سیاه برابر کردند ، شهر بزرگ مرو را در سال ۱۲۲۲ مسیحی از روی روزگار برداشتند مورخین تعداد مقتولین مرو را هفتصد هزار نفر ذکر میکنند ، کتابخانه ها ، مدارس ، جوامع ، علماء ، حکما ، شعرای بلخ و مرو و سایر شهرهای باختر که نظیری در آسیای وسطی نداشتند همه خاک شدند و برباد رفتند ، از آن بعد دیگر ولایت باختر نتوانست در صحنه جهان قامت علم نماید .

بعد از مرگ چنگیزخان رود آموں سرحد بین اولاد هلاکوخان (شاهان فارس) و چغتای خان (شاهان ماوراءالنهر) اعلام شد ، ولی خوانین چغتای این سرحد را بهم زده در قرن سیزده مسیحی در بلخ و ولایات مجاور استحکام یافته بودند از آن بس تا ظهور امیر تیمور کورگان ولایت باختر جزو ممالک ویرانه چغتایان وحشی بشمار رفت .

در قرنهای شانزده و هفده عیسوی منازعات باهمی امرای ازبک و بخارا و مغولهای کیرهندو شاهان فارس ولایت باختر را در حالت اضطراب و کشمکشهای مختلفه و آشفته ثی نگه داشت . تا اینکه در قرن هجده میلادی موسس بزرگ دولت جدید لتانیس افغانستان احمد شاه بابای مشهور ظهور کرده و تمام ولایت باختر را از تخارستان گرفته تا مرگینا و مرو بمملکت افغانستان به پیوست . ولی در عین حال ازبک ها در ولایات شرقی و غربی بلخ سکونت اختیار نموده بودند و نمونه امرای کوچک آنها تا قرن نوزده میلادی در شهرهای شبرغان ، سرپل ، مینه ، اندخوی ، موجود بوده و در همان قرن بکلی محو و معدوم گردیدند .

در قرن ۱۹ فارسی هرات را محاصره کردند در نتیجه اگرچه شکست صعبی خوردند ولی مشغولیت هرات با آنها فرصتی بدست خوانین خوار داد که وادی

مرغاب و پنج . و وادی کشک و قلعه مورد را گرفتند ، دولت روسیه نیز در ۱۸۸۴ مسیحی مرورا اشغال نمود ، متعاقباً دولت افغان نیز بالامرغاب و مرو چاق را مسترد نمود ، اما پنجده در دست روسها الی یومنا باقی ماند .

راجع بزبان باختر : چنانیکه در اثر سلطه و آمیزش یونانیان و نفوذ مذهبی هندیان و اختلاط لسان پهلوی ساسانیان اصل زبان باختری ارم پاشید ، بقایای آن نیز در نتیجه رسوخ عمیق دیانت اسلامیه و لسان عرب متروک و معدوم شده ، زبان علمی باختر عربی گردید ، و از دیگر طرف رفته رفته زبان فارسی کوهستانی افغانستانی بنوعیکه در قسمت تخارستان گفتیم جانشین زبان باختری شده و امروز بعلاوه زبان پشتو در ولایت باختر معمول و مروج است .

اما اختلاط نژادی نسبتاً در باختر زیاده تر بعمل رسیده است و بعلاوه عرب قسماً نژاد مغول و ازبك در امدالی آریائی وطنی مخلوط و تحلیل گردیده است . آمیزش ثانویه اقوام داخلی افغانستان از صفحات جنوب هند و کوه با صفحات شمالی آن در عهد غزنویان و غوریان و ابدالیان و محمد زائی ها بوقوع آمده است . و الحاصل ولایت باختر در تاریخ وطن افغانستان از حیث قدامت تاریخ سیاسی ، ادبی ، مدنی دارای اهمیت زیادی است . عظمت مقام باختر در دوره های قبل الاسلام و بعد الاسلام نه تنها اسباب افتخار مملکت افغانستان بلکه مایه مباهات مشرق وسطی است . علما و حکما ، فیلسوفها ، صوفی ها ، شعرا و صنعت کارانی که ولایت باختر در دوره اسلام پرورنده است ، غالباً از چنان نوائع جهان عام و فضل بشمار رفته اند که نظیری در آسیا نداشته و مصنفات هر يك بمجلدات مختلفه و متعددی میرسد متأسفانه شرح و ترجمه حال آنها از عهده مقالات ما خارج و محتاج مجلدی مستقل است . اراجمله اینهارا قاموس ها و تاریخها و تذکرها

غالباً ذکر میکنند .

حکیم علی ابن سینای بلخی . حکیم ناصر خسرو بلخی . محمد بن ذکریای بلخی . حکیم ابو معشر . نجم بلخی . عمر بن خالد بن عبدالملک . منجم مروزی . حضرت ابو حنیفه امام اعظم مروزی (۱) . حضرت ابو عبدالله امام احمد حنبل مروزی . مولوی روم بلخی . ابوالعباس نصاب مروی . سفیان بن سعید الشوری . اسحق بن راهویه مروی . عبدالله ابن مبارک مروی . عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله ابو بکر القفال مروی . ابواسحق ابراهیم بن احمد بن اسحق المروزی . محمد بن علی ابو بکر بلخی ، شیخ معروف بلخی ، حضرت شقیق بلخی . نظام الدین عبدالشکور بلخی . حسن بن شجاع بلخی . محمد بن عقیل بلخی . محمود ابن مسعود مورخ اند خوئی . نظام الدین . ورخ شبر غانی . محمد ابن شیرویه بلخی . ابوعلی بلخی مؤلف شهرنامه . ابن انقیب بلخی . ابن قتیبه مروزی . استاد ابو الحسن شهید شاعر بلخی . استاد دقیق بلخی . استاد انوری بلخی . استاد عنصری بلخی . استاد . نوچهر شمس کله بلخی . استاد رشید لدین وطواط بلخی . قطران بلخی . رابعه قزدار بلخیه . حکیم کسائی مروزی . ابو منصور عماره بن محمد مروزی . ابو نظر عبدالعزیز بن منصور عسجری مروی . محمود بن علی سمائی مروزی . ابوالدین اشرف الحکما فتوحی مروزی . شهاب الدین ابو الحسن طلحه مروزی . ابوزید مروزی . ابو مطیع بلخی . ابو لقاسم بلخی . مظفر پنجدهی . احمد شادان بلخی . اسعد مهنه خاوری . سراج الدین بلخی . ابوالمؤید بلخی . ترابی بلخی . عبدالله بلخی . مظفر بلخی . حمیدی بلخی . امینی بلخی . ضیاء الدین بلخی . واسطی بلخی . ابوحامد بلخی . وامشاه .

(۱) بقول انه یار ناگرای صاحب تاریخ حدقه اذا فایم امام اعظم اصلاً اسرغی کالی بوده وپساں بمری و کوفی معروف گردیده است .

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

بقلم میرغلام محمد

(٤)

آریانه یا هری (هرات)

آریانه یا آریا Ariane - Arya ولایتی است در شمال غرب افغانستان که شمالاً بصفحات ولایت مرگیانا (سرو) جنوباً بولایت درنگیانا (سیستان و فراه) شرقاً بولایت غور و غریج (غور و هزاره جات) غرباً بولایت پاریتا (قسمت خراسان حالی) محدود و متصل است، این حدود اربعه را جلد اول تاریخ عمومی فرانس از روی نقشه ممالك مفتوحه اسکندر کبیر نیز مشخص و معین میکند. آریانه در قسمت های شمال شرقی (کنج رستاق) و شمال غربی خود (بادغیس) دارای بهترین مراتع مملکت است، حتی مسیوفریه سیاح J.P.Ferrier بقول بارتولد مراتع شمال شرقی آریانه را بهترین مراتع تمام آسیا مینامد. هریرود که از کوه های بابا برآمده و رو به غرب شمال سیلان دارد، در پائین سرخس بین ریگزارها فرو میرود، این رود در قسمت سفلی مسیل خود معروف است به رود تچند، و او کمک میکند تمام وادی های واقع در دو طرف جریانش از شداداب ترین اراضی آریانه بلکه افغانستان شمار رود. رشته های انهار هری و مرغاب را سلسله کوه پاروپامیس (هندوکوه) از هم جدا میکند، این کوه ها حالا در هر حصه بنام جدا گانه تی خوانده میشود.

بلاد مشهوره آریانه اینهاست :- هرات اسفزار (سبزوار) بغشور (در

نزدیکی قلعه مورحاليا خراب است) . سرخس قدیم . بوشنگک یا فوشنج (زندجان
حالبه) کوهسان . اوفه (اوبه) شهرک (خراب اوفتاده) .

اما شهر هرات قدیمترین شهرهای آسیای وسطی است ، مورخین اسلام و یونان
بنای او را با اسکندر کلان نسبت میدهند و بقول بارتولد بطليموس تحت عنوان
Ariametropolis و هم چنین ازویدرخارا کسی Lsidori characeni
غیر از شهر ارتا کوان (پایه تخت قدیمی بومی هرات) زین شهر نام میبرند . و
شهر ارتا کوان را گویند در محل ارک کنونی هرات واقع بوده است . ولی شک
نیست قبل از اسکندر شهری در هرات موجود بوده چه محل اولین تشکیلات
جمعیتی نژاد آریا در افغانستان هرات بوده است شمس الدین ساسی نیز در قوموس
الاعلام میگوید اسکندر شهر هرات را نه تعمیر بلکه توسیع و تزئین کرده و آن را
الکساندریا آریانه نام نهاده است .

شهر هرات در دورهای قبل الاسلام به دارا که شهر بخدی یا خدی و بلخ ، پایه تخت
زر تشتیان و یونانیان گردید . در اهمیت مقام دوم حرز کرد ، در دوره اسلام نیز
پایه تخت های عمده محاکم افغانستان بلخ و متعاقباً پور و مرو و بلاخره غزنی و غور
و بامیان بود . مع هذا شهر هرات از عظم بلاداته محسوب و عبا قهرشهرزدهای صنعت
بشمار میرفت که از آن جمله بودند شهرزده مسعودی سیریمین ، رونه محمود غزنوی و شمس
الروله ابوالفوارس طغانه . بن نب ارسالان سجوقی مدوح شهر معروف حکیم
ازرقی مروی . در عهد دولت قوچ . شکست شهر نشاندن غور و رحمت و حسن هرات
بسی افزود . شهره غیاث الدین
مع معروف هرات در تحت

عهد هرات داری دو زده هزار دکن آبرن و شش هزار رحمت و کاروانه

و طلاحونه (آسیا) و سه صد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و چهار صد و چهل و چند هزار خانه مردم نشین بود . یاقوت حموی که در اوایل قرن هفتم هجری (۶۰۷) هرات را زیارت مینمود ، بسی مفتون بساتین و عمرانات او گردیده و می گوید این شهر شهر از ثروت و کمال ، علما و فضلا مالا مال است . واقعا مدارس هرات بود که امثال فخر راژی را در مذهب نصیبت خویش میپرورید . پارچه های هرات که زربفتی و دارای تصاویر گوناگون بود از انفس نقایس آسیا بشمار میرفت حتی همین صنعت نفیس بود که در دور مغول دوباره باعث بعد از قسای شهر هرات گردید یعنی مغول بعد از انهدام هرات پارچه هایش را پسندیده و امر بتعمیر دوباره شهر نمود .

در آخرین محارباتی که از اواخر قرن پنجم تا اوائل قرن ششم هجری بین سلاطین خوارزم و غور مشتمل بود ، علا الدین محمد خوارزم شاه معروف . در عهد دولت : - سلطان مشرقین و شهنشاه مغربین ، محمود بن محمد بن سام بن حسین ، آخرین پادشاه غوریه ، در حین محاصره هرات بشهر آب بست و برج خاکستر را بباد داد و بقول ابن اثیر این مسافرت خوارزم شاه مصادف با سال ۶۰۳ هـ بود در یکی از این محاربات عطا ملک جوینی صاحب جهان کشا بتاراج و بربادی بادغیسات از تطاول خوارزمیان نیز توضیحاتی میدهد . در سال ۶۱۶ هـ = ۱۲۲۱ عیسوی تولی پسر چنگیز خان هرات را بمصالحه اشغال کرد و سوای اعدام يك قول اردو ۱۲۰۰۰ ، عساكر محافظ هرات دیگر ضرری بشهر و شهیریان نرسانید ، ولی دو سال آینده هرات عصیان نمود ، مغول ششماه بمحاصره پرداخته عاقبت شهر را شکافتند و از فرط خشم و افتراس آن شهر معظم و زیبارا بخرابک سیاه نشاندند . بعد از چنگیز اوغدی خان پسر او ۶۲۴ - ۶۳۹ هـ ، بعزت پسندیدن پارچه های زربفتی هرات امر بتعمیر شهر جدیدی داد و هراتیان بقية السیف مغول از هر طرف شتافته آهسته

آهسته بتعمیر پرداختند .

در عهد منکو « ۱۲۵۱ - ۱۲۵۹ = ۶۳۸ - ۶۵۷ هـ » سر بر آورده مشهور غور شمس الدین محمد کرت صاحب قلعه خیصار (این قلعه در بین راه هرات و غور بماصله دو روزه راه از شهر هرات واقع بوده) شهر هرات را بدست آورده و اساس سلطنت سلسله غوری الاصل را استوار نمود . رونق دوباره هرات نیز ازین تاریخ شروع می شود ، خرابی بلخ و مرو سبب شد راه تجارتی آسیای غربی که رو بتورکستان چینی از شمال شرق و هندوستان در جنوب شرق میرفت ، متوجه هرات شد بلکه شهر هرات نقطه اتصال تمام راهائی گردید که بممالک عمده آسیا میرفت و این مطلب با اهمیت شهر هرات بیفزود و تا احداث راه آهن مهم شمرده میشد . ملک فخرالدین کرت « ۶۸۴ - ۷۰۸ هجری ارک ککنونی هرات را بنا کرد و موسوم بقلعه اختیارالدین شد ، هکذا قلعه دست نیافتنی امان کوه ویا اسکله در چهار فرسخی جنوب غربی شهر در دوره کرت اعمار گردید امیر تیمور کورکان در سنه ۷۸۳ هجری = ۱۳۸۱ م هرات را فتح و دیوارهای داخلی و خارجی شهر را تخریب نمود . بعد از تیمور هرات بصفت پایه تخت خراسان ممتاز شد ، چندی میران شاه پسر او و بعد هاشم رخ معروف از سال ۱۳۹۷ ع این شهر را مقر حکومت خود قرار داد ، شاه رخ استحكامات شهر را که پدرش منهدم نموده بود در سال ۱۴۱۵ م آباد ساخت . از سائر سلاطین مقتدر تیموریان سلطان ابوالسعید « ۱۴۵۸ - ۱۴۶۹ ع » و سلطان حسین « ۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ ع » شهر هرات را پایه تخت قرار دادند . غلب عمرانان نفیسه که هنوز آثار آن در نواح شهر باقیست یادگار سلسله تیموریه سابق الذکر است . مصلی هرات در شمال غربی شهر که دارای سه قسمت و منارهای

متعددی بوده از تفایس معماری هرات حساب میشد ، مسجد و مدرسه مربوط باین مصلی را ملکه محبوب هرات گوهر شاد درعهد شاهرخ بنا کرد ، بقول بار تولد از دیدن بزرگی و ظرافت گنبد و محرابهای این مسجد و تنوع و تزئینات او مستر آیت G.E.Yate و مسیو فریه اظهار شگفت کرده اند ، همین ملکه بود که مسجد واقع درجهت جنوب روضه ثامن الائمه را درشهر مشهد اعمار نمود ، و مستر فرزر J.B.Fraser مسجد گوهرشاد را درمشهدعالترین عمارتی میداند که درتمام مملکت فارس دیده است .

بعد از انقراض سلسله تیمور واستقرار شاهی بیک ازبک « ۹۲۳ هـ » هرات رو بخرابی رفت . شهنشاه اسمعیل صفوی فارس بعد از یکسال شهر هرات را اشغال و نفوس زیادی را بقتل رسانید ، درعهد شاه طهماسب و شاه عباس صفوی « ۹۰۵ - ۹۳۰ - ۹۵۸ - ۱۰۳۸ هـ » ازبک ها مکرر بهرات تاخته واستیلا جستند ، مدافعات صفوی ها و هجوم ازبک های بی نهایت اسباب خرابی هرات گردید ، عباس شاه صفوی مجبور شد رباطهایی درسروا یوروش ازبکان برای اقامه حفاظین عسکری تعمیر نماید که هنوز آثار آن باقیست . سلطه و نفوذ صفویها تا سال ۱۱۲۹ هـ درهرات طول کشید .

ابدالیان افغان از سال ۱۱۲۹ هـ صفوی ها را از آریانه کشیدند و در ۱۱۳۵ مضافات خاف را مسترد نمودند و مشهدرا در محاصره گرفتند . در سال ۱۱۴۴ هـ نادر شاه افشار از رقابت بعضی اقوام افغان با ابدالیان هرات استفاده کرده و در نتیجه امداد آنها هرات را اشغال نمود ، بعد از قتل نادرشاه ترکان ، ابدالیان هرات را مسترد نمودند و برخراسان استیلا جستند . ازین به بعد استیلا که محاربات ملی افغان ها با فارسها درسرمین هرات آغاز می نماید ، تاریخ از سال

۱۲۲۲ هـ تا ۱۲۷۳ یعنی در مدت پنجاه و یکسال دوازده محاربه بین افغان و فارس نشان میدهد ، درطول این مدت بهزار ها نفوس هرات کشته و بهزار ها نفر دیگر از قحط آرزاق فوت و فرار گردید ، عمرانات نفیسه حوالی شهر بخاک برابر و بساتین مشهوره او بخار زارها تحویل یافت .

درسال ۱۲۵۴ هـ هنگامی که اردو های بریتانیا حدود مملکت افغانستان را عبور می نمود و تمام ملت افغان تهیه قیام و مقابله را در برابر آن دولت عظیم در نظر داشت قجر های فارس با تمام اردو های خود موقع را غنیمت شمرده بولایت آریانه تاخت آورده و شهر هرات را محاصره نمودند ، در یکی از روز های سال ۱۲۵۵ هـ تنها تعداد کله های توپی که قجر ها در یکروز بداخل شهر انداخته بودند بچهل هزار میرسید. در اثر این کله باری دوهزار زن و طفل شهید و اکثر عمارات داخل شهر خراب شد. جلگای هرات و بادغیسات تا قریه تبه و قنعه نو و مرغاب و مینه از طرف الله یار خان آصف الدوله ، مقدمه اجیش قجر تاراج و بنه گردید. چون این محاصره شهر هرات (با وجود حضور شخص پادشاه فرس و داشتن چندین صاحب منصب اوروپائی امثال مسیو سیمینوف و ژنرال پروسکی و موجودیت شهزده ها و قهرمانانهای بزرگ فارس) تقریباً ده ماه طول کشید و در ضی این مدت فتن ها مدافعه نموده ابدآ هیچگونه شرایط فرس را قبول نه نمودند حتی شهریار کامران افغان از سهلترین شرایط فرس و که عبارت از فرستادن میر عبد الرحمن خط ط معروف هرات را بفارس ، و فرستادن و زیر خویش یار محمد خان نیکوزئی را بملاقات شاه قجرباردو که فارس باشد ، نیز سر کشی نمود ، لهذا بمصیبت شاه قجر افزوده و امر داد تمام اسرای افغان را که در اردو که او بود قتل عه کردند و زن بعد از زمان ناکامی و مراجعت بفارس هر قدر افراد فتن که سیر میشد بلا وجهه

اعدام میکردید : دوازده هزار نفوس داخل شهر که بعلت گرسنه گی دایمی از شهر برآمده و باردوی دشمن پناهنده شدند عموماً در تحت نظارت قطعات عسکری جانب خراسان نفی و تبعید گردیدند .

در تمام این محاربات نیکرته اگر چه اغلباً مغلوبت قسمت فارس بود با آن شهر هرات رو بخرابی و اضمحلال روان شد ، بمحذک بارتولد از قول مسیوفریه مینویسد نفوس شهر هرات قبل ازین محاصره قجرها هفتاد هزار نفر بود و بعد از محاصره فقط به شش یا هفت هزار نفر رسید . در عهد دولت سدوزائی ها و محمدزائی ها وزیر معروف یار محمد خان و شاه شهید و اعلیحضرت شیرعلیخان به ترمیم جامع کیریغیث الدین غوی و تعیین اوقاف و تعمیر عمارات و باغها و تاسیس مدارس پرداختند و اعلیحضرت امیر عبدالرحمن عماره چهارباغ را بنیانمود ؛ متأسفانه در دوره پادشاه موخرالذکر باقیات صالحات عمرانات فی - حوالی شهر بکلی معدوم شد و در سال ۱۳۰۳ هـ باصرار و الحاح انگلیزها که از لشکر کشی روسها بها بهرات در اندیشه بودند ، بقایای عمرانات مصلی منهدم گردید .

از مقامات مشهوره در نواح شهر هرات یکی گازرگاه است که بقول بارتولد مقرر سلاطین سابق هرات بوده ، و مدفن صوفی معروف قرن یازده عیسوی خواجه عبدالله انصاری است . بمقیده مسیوفریه در ازمنه سابقه تمام عمارات و ابنیه حوالی شهر جزو شهر هرات بحساب میرف اسفزار در فاصله سه منزلی هرات واقع و دارای چهار شهر کوچک بود که منجمله ادرس کن و حالیه این اسم بقریه اطلاق میشود . محال اسفزاری بی نهایت سرسبز و معمور بود ، شهر اسفزار در زمان تیمور لنگ در سال ۱۳۸۳ فرنگی دستخوش تاراج و قتل و غارت هولناکی گردید و مناری از اجساد دوهزار نفر زنده جان برپاشد . این تخریبات دومی بود که بعد

از چنگیزخان در اسفزار تطبیق گردید زیرا خرابی اول اسفزار از طرف عساگر چنگیزخان واقع شده بود . قلعه بالای کوه « در فاصله نیم ساعت از اسفزار » در دوره اسلام معمور و مسکون بوده و پسان ها خراب شد بقول اسفزاری صاحب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات که از خرابه های اسفزار و طن خود قصه میکند قلعه مذکوره « مضفر کوه » نامیده میشد .

شهر بغشور در کشک روس نزدیکی آبادی کنونی قلعه مورد و قع بوده است ، خرابه های بغشور محوطه بزرگی را اشغال کرده و در وسط این محوطه بر روی تپه مصنوعی و مرتفعی آثار قلعه که از آجر ساخته اند نمایان است و مسیو بار توند بآن اشارتی مینماید . شهر بوشنک یا فوشنج در فاصله يك منزلی هرات واقع و در قرون وسطی شهر مشهوری بوده که اکنون بقریه فی تحویل یافته این شهر وطن خانواده معروف اسیا آل طهراست این خندان در شرق و غرب عالم اولین سلسله هستند که در مقابل استیلای سیاسی عرب زودتر از همه علم استقلال برافراشته اند . فوشنج بسی شتاب و معمور بود حمد الله قزوینی در تعریف بساتین و میوه های او میگوید تنه انگور او با لعل بر یکصد و چند نوع میشود .

شهر کوهسان آبادان بوده و در اثر انقلابات و محاربات مکرر خراب شده که حالا خرابه زاری بیش نیست ولی محوطه های شهر قریبش هنوز پدیدار است . اوفه یا اوبه شهرک کوچک و مقبوضی بوده یا قوت ازو تعریض میکند و فضائی بزرگ آنجا را می شمارد و اکنون هم از معمورترین قصبه آریه حساب میشود و در اطراف عمرانات حایه آثار دیوارهای آبادی قریه نمین است . در قریه

سنگهای مرمر سفید را از نزدیکی همین اوبه استخراج میکردند. شهر سرخس خیلی عتیق بوده و بسببیکه در سر راه نیشاپور به مرو است اهمیت زیادی داشت. بارتولد او را از حیث بزرگی برابر نصف مرو شمرده است ولی این اهمیت بعد از احداث راه آهن ماوراء خزر سقوط کرد، سرخس قدیم درست یمن رود خانه هری و متعلق بدولت روسیه است سرخس نو در حدود فارس داخل شده اول الذکر دارای صد خانوار اهالی و مؤخر الذکر دارای یک قلعه بوده، بقول مختار بکبر صاحب تاریخ تورکستان سرخس امروزه دارای دوهزار نفوس است. از قصبات معروف آریانه یکی هم قصبه کاریز مربوط ببادغیسات است که بقول جغرافیای نزّهت القلوب مقام حکیم برقی مؤجد و مخترع ماءنحشب مشهور است. صفحات طوس، نیشاپور، ازروی جغرافیا و تاریخ قسمت غربی آریانه را تشکیل میدهد و شهر عمده آن همان نیشاپور است شهرت نیشاپور با آوازه خاندان طاهری فوشنج یکجا مشتهر گردید زیرا اولین آبادکننده خراسان همین خاندان شمرده میشوند بعد از آل طاهر سلسله صفاری سیدستان نیز نیشاپور را بپایه تختی گردیدند و سلاجقه به آبادی آن همت گماشتند، نیشاپور از عهد سامانیان و غزنویان پایه تخت خراسان شناخته میشد، لهذا در علم و فضیلت و ثروت از بلاد عمده بوده و در ردیف بلخ و مرو و هرات جاداشت معادن مس، آهن، نقره، فیروزه که از استخراج میگردد شهرتی بسزا داشت، عشایر غزنوی در ۵۳۵ ام این شهر را تخریب نمودند و شهر جدید در حصه غربی شهر قدیم در محل شادباخ آباد شد و بسرعت پیش رفت در ۱۲۲۱ م = ۶۱۶ هـ مغولها بسختی او را منهدم و باستانهای چهارصد نفر صنعت کار اهالی را قتل عام نمودند. بعد از سقوط مغولهای

فارس نیشاپور جزو حکومت سربداران سبزوار گردید و در سال ۱۳۸۱ م = ۷۸۳ هـ درید اقتدار امیر تیمور سپرده شد در قرن هجده میلادی محاربات فارس با احمد شاه بابای ابتدای نیشاپور را سقوط کلی داد، و در اخیر همان قرن بعثت خانه جنگیهای افغانستان نیشاپور از افغانستان مجزا و بمملکت فارس مربوط شد نیشاپور مدفن فریدالدین عطار صوفی معروف و حکیم عمر خیام لوگری است که وزیر مشهور هرات علیشیر مرقد مذکور را در حوالی شهر اعمار کرده است. شهر طوس در قرون وسطی شهرتی نداشت ولی خان پسر چنگیز او را تخریب کرد و در زمان او غدی خان تجدید عمارات شد بعد از سقوط مغولهای فارس جزو قلمرو حکومت امیر ارغونشاه رئیس طایفه جون خرابانی گردید و در سال $\frac{784}{1282}$ م = ۷۸۴ هـ = ۱۲۸۲ م علی بیگ پسر ارغون محکوم امیر تیمور شد در سال ۱۳۸۶ م طوس بواسطه شورش اهالی خود تلفات زیادی داد و بعدها مشهد بلحاظ مذهبی ترقی کرده و اهالی طوس بدانجا شتافتند، امام احمد و محمد غزالی و شاعر رزم سرای مشهور فردوسی در اینجا مدفونند.

اما شهر مشهد آهسته آهسته ترقی نمود و بعد از اشغال تورکها بر کرمان و نجف توجه شیعه را باین مقام معطوف و لهد بسرعت دارای اهمیت مدنی و روحانی گردید. و بهمان تفصیلی که در موضوع نیشاپور گفتیم در اخیر قرن هجده مسیحی طوس و مشهد باصفحات جه و خواف و غیره از افغانستان منزع و بفارس ضمیمه شد. در قرن ۱۹ عیسوی روسها بدهنه ذوالفقار (سرحد حالیه افغان و فارس در رود هریرود) حمله کردند و کاه مندن و درس من به موضع هشتادان تجاوز نمودند و در نتیجه موضع مذکور به منعت فارس بین افغان

و فارس بحکمت انگلیسها منقسم گردید (۱) .

ولایت آریانه مثل ولایت باختر وطن اصلی و مبداء و منشأ ام آریه شناخته شده ، راجع باینکه آریانه از کدام جا و در کدام تاریخ وارد آریانه شده و به تشکیل جمعیت پرداخته اند ؟ بایستی قبلاً دانست شش هزار سال پیشتر

(۱) در قرن ۱۹ عیسوی واقعات مهمی در سرحدات شمال شرقی و شمال غربی افغانستان رخداد منجمله واقعه اول در سال ۱۳۰۲ قمری است : — درین سال اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان سفر هندی بود و کمیسون حدبخشی افغان و انگلیز در گلران هرات معاینه حدود می نمودند عسا کر روس بردهنه ذوالفقار عرض نمودند و ژنرال کامروف بسایر سرحدات هجوم نمود محافظین افغان در دفاع شدیدی که بروز دادند با افسر هجاء خود کتل شاه مراد خان کشته شدند و روسها در ۱۲ جادی الاخر آن سال آق تپه و پنجه را تصرف نمودند . در سال ۱۳۰۳ قمری کمیسون افغان بریاست سعدالدین خان والی هرات و کمیسون روس بریاست کتل کلبرک و کسپدین لوکسرج بمعاینه ذوالفقار پرداختند و متعاقباً باتفاق کمیسون انگلیس (در تحت ریاست دیورند مشهور) بمعاینه تعیین حدود شمالی افغان و روس مشغول شدند درین تعیینات افغانستان توانست علاقه خیاب آقچه را (که مطابق معاهده ۱۸۷۳ م لندن به روسیه واگذار شده بود) مسترد نماید .

در سال ۱۳۰۵ قمری نزاع افغانستان و فارس راجع به هشتادان در گرفت کمیسون افغان در تحت ریاست ژنرال غوث الدین خان و کمیسون فارس در تحت ریاست ناظم الملک برای حل مسئله مامور شدند و کمیسون انگلیس بناتهی ژنرال کونسل مشهد مستر منکاین (بصفت حکم ثالث) مداخلت نمود در نتیجه چندین بار مذاکره و التواهی مجلس آخر الامر فارسی ها بمعاونت انگلیس موفق شدند که هشتادانرا با افغانستان تقسیم نمایند .

در سال ۱۳۱۲ قمری عسا کر روس بر مقامات غند ، شادخدر ، بدخشان تجاوز کرده و معدن لعل غاران را اشغال نمود ، افغانستان کمیسونی در تحت ریاست غلام محی الدین خان و مفتی عاشور محمد خان برای مذاکره و تعیین حدود پایتات افغانستان و روس مقرر نمود کمیسونی هم از انگلیس ها بریاست ژنرال جرارد برای حل این مطلب روانه پامیر شد و در نتیجه در سال ۱۳۱۳ قمری دولت روسیه مشکي ، کوبا ، واهان علاقه های درواز ، اوشان ، شغنان را واپس بدولت افغانستان مسترد نمود .

هنگامیکه نژاد هند و اروپا در سواحل رود ولگا و یا بقول بعضی در سواحل بحیره بالتیک و یا در آسیای وسطی زیست می نمودند ، هزار سال بعد تر شعبه آریا از سایر شعب جدا و بصفحات جنوبی عزیمت نمودند و مدتی هم در اراضی واقع بین انهار سیحون و جیحون زندگی کردند ، پس از آن شعبه آریا رخت مهاجرت بولایات باختر و آریانه کشیده و بعد از کمی بسه قسمت منقسم شدند ، قسمتی براه پامیر جانب هند شتافتند اینها چون از نهر سند Sindhu عبور نمودند بهمین اسم معروف شدند و پس آنها تلفظ ایرانی سند به هند Hindu تبدیل یافت چونکه س هندی همیشه مطابق ه ایرانی است ، مورخین مهاجرت شعبه هندی را در هندوستان در حدود دو هزار و پنجاه سال قبل المیلاد ذکر کرده اند . قسمت دیگر به فلات مملکت فرس (ایران علیه) سر از برگزید و در آنجا منشعب شده اند و از نجمه است پارسه ها (فرسی ها) که حصص جنوبی مملکت را اشغال نموده و خود شان را پارسه Farsa نامیدند ، و میدیا که در قسمت شمال ولایت توطن کزیده موسوم به مدی گردیدند . مورخین هجرت این شعبه را به فلاتهای مملکت فرس در حدود دو هزار سال قبل المیلاد نشان میدهند .

قسمت دیگر همان آریا های است که در باختر و آریانه رحل قدم افکنده و ازینجا بسایر وادیهای مملکت فغانستان منتشر گردیده اند . آریانیهای افغانستان بدو نام خودشانرا بولایت هرت گزشته و به آریه موسوم نمودند و بعد هاشاخه های که ازینجا در حصص مملکت تقسیم شدند غالباً سامی مقامات و ضوایف شان بایست تباریلات خارجی همین گونه آریه بعمل

رسید چنانیکه اسم غوریان در صفحات غربی ولایت حالیه هرات تحریف گله آریان است که پسان به اوریان و غوریان تبدیل یافت و اسم محل و اهالی غور در جهت شرقی هرات نیز تحریفات همان اوریان و غوریان بوده است شاخه دیگر آریانها از آریانه در حصص جنوب آن ریخته و باندک تحریفی موسوم به اسکائی شدند ، اسکائیها نام خود را بوطن جدیدشان گزاشته و اسکاستین خواندند که پسانها به سکزی و سجستان و سیستان تبدیل یافت . بقول بیلو اسم افغان نیز مشتق از زبان آرینی بوده که اولاً اغوان (محرف اروان) بوده و پسان اوغان و بالاخره افغان شهرت یافت ولی ملتفت باید بود او غان اسم طائفه ئی از طوایف پشتون بوده و درین اواخر اسم ملی عمومی گردیده است . شاخه عمده آرینه های افغانستان که بولایت باکتر (باختر) توطن اختیار کرده و بهمان نام موسوم شدند ، قسمتی از آنها بسایر حصص افغانستان شتافتند و غالب ازینها نامهایی که اختیار کردند تحریف همان اسم باکتر و باکتیا بوده است و از انجمله است طوایف باکتیا که بعدها پاکتیا و پختیا و پشتیا شده و اجانب آنها را پرستانا و پتھانا گفتند ، ولایت اینها نیز موسوم به پاکتین گردید که هیرو دوت ابوالسورخین حدود جغرافیائی و طوایف عمده آن را ذکر میکند و ما در قسمت های آینده از ان بحث خواهیم نمود . هکذا مملکتی که در نقشه های قدیم بلور و بولر نوشته شده تحریف همان اسم باکتر (باختر) است مگر بیلو درین مورد توضیحاتی قابل توجه مینویسد او میگوید « علاقه بلور جزو بیکتیا بوده و طوایف کافرستان (نورستان حالیه) و چترال (کاشکر) یاسین ، گلاکت ، سکار دورا شامل است ، و بلور فی حد ذاتها محض از تبدلات طبیعی لفظ باختر بوده ، دینجا بیلو خواسته است

با آوردن امثله مقوله خویش را تأیید کند از آن رو چدر عددای بشتو (افغانی) و فارسی را که تحریف و تبدیل یافته همدیگرند باینقرار تذکر میدهد: - پلار (بشتو) پدر (فارسی) لور (پ) دختر (ف) سول (پ) سوختن (ف) مور (پ) مادر (ف) پلندر (پ) پدر اندر (ف) .

اروپا ئیها آرین هارا بقول بار تولد در معنای (هند و اروپائی آسیائی) بدوشاخه متقسم کرده اند :-

اول شعبه هندی ، دوم شعبه ایرانی یعنی آریشهای افغانستان و فارس (ایران حلیه) تا قسمت های شرقی شبه جزیره (آسیای صغیر) این تقسیمات از روی علائم زبانی است که یک واحدی را تشکیل میدهند . بار تولد میگوید که ایران که در اول ازان بکسر همزه بود بعدها پیدا شده و مضاف الیه صیغه جمع کله آریا (Airyanam) است که بمعنی مملکت آریا ، میباشد ، این کله را برای اولین دفعه در کتاب اراتسفن قرن سوم قبل میلاد - بشکل یونانی آن یعنی Ariane میابیم سرحد این آریا ما بقرار ذیل بود در شرق هند . در شمال ساسنه های هندو کوه و سلسله جبال که در غرب آن واقع است در جنوب اوقیانوس هند . سرحد غربی از دروازه خزر یعنی از معبر کوهستانی در خطی که پارت را در مدیا و کارا منیا (کرمان) را از پرسید (فارس) جدا میکند . مستر بیلو میگوید در جغرافیای قدیم فارسی ها مملکت افغانستان را یا ورتا یمن میدهند ، چنانکه یونانی ها او را آریا میگفتند .

در کتیبه های داریوش ما ایران بکنه مملکت فارس ضایق شده ، ولی بطوریکه پروفیسر مرکو ت مستشرق شهر من میگوید فقطات شمال رود آمون مثل خوارزم ، سغد (سمرقند ، بخارا ، حبیج) تاشکند) وغیره (یرن بالا)

نامیده میشد، و برای همین تفریق ممالك بود که افغانستان را ۱ (ایران شرقی) میخواندند. هکذا مار کوارت در جای دیگر میگوید و لایات (۱) توران (بلوچستان) مکران، سند چون جز طبیعی ایران نبوده اند لهذا همیشه بنام غیر ایران یاد میشدند و از هانجهت است که در کتیبه ها (شاهان ایران و آن (غیر) ایران) نوشته شده است.

در مقابل ایران کله توران ذکر شده و تورانیها بقول مورخین یکدسته مردمان آریائی نژاد ولی بادیه نشین بوده و با آرینه های شهر نشین متفاوت بودند، اینهارا بعدها طوایف هون و تورک طرد نمود و نام شان به محلی از خیره باقیانده و تا قرن هفتم میلادی معروف بود، در قرن های بعد المیلاد تعبیر توران بسادیه نشین های سوار التای انتقال یافت. این مطالب را مار کوارت ذکر میکند و مسیو بار تولد میگوید مسکن این تورانیها حوضه آرال بوده و پسان بمملکت تور کها (تورکستان) اطلاق شد و گاهی تمام دنیای آسیا وسطی یعنی از دشت های جنوب روسیه تا چین توران شناخته شده و آنها را نه تنها در مقابل ایران حالیه بلکه در مقابل تمام آرین ها قرار میدادند.

بهر حال آرین ها در هرات به تشکیل جمعیت و مدنیتی پرداختند، و درین عهد هنوز زبان اصلی آریائی در تمام ممالك افغانستان و فارس و هند حکومت مینمود رفته رفته تاثیر وضعیات جغرافی و عوامل طبیعی السنه این ممالك ثلاثه را از هم منفرد و ممتاز نمود تا آنکه در هند سانسکریت و در افغانستان همان زبان معروف به اوستا و یازند معمول و مروج گردید، فارسی ها هم بعد ها زبان پهلوی قدیم را

(۱) این توران یعنی بلوچستان غیر آن اسمی است که به توران صفحات شمالی افغانستان و ایران کنونی اطلاق میشد اسم توران در حدود قرن دهم عیسوی به بلوچستان افغانستان نیز منطبق میگردد.

مستعمل ساختند . در حدود هفت قرن قبل المیلاد که با کتیا در شمال آریا دارای تشکیل سلطنتی بوده و زرتشت مشهور احکام اوستارا و سیله ارتقای معنویه ملت قرار داد و لایت آریانه بالطبع تحت الشعاع باختر واقع گردید و مذهب زرتشتی در آریانه جانشین مذهب قدیم آریائی (قوای طبیعت پرستی) شده معابد زرتشتی در آریانه تعدد پیدا کرد و از انجمله معابدی که در جوار شهر هرات بالای قلل کوهها بنا شده بود تا قرون وسطی بایدار و مورخین از آنها ذکر می کنند .

بعد از سقوط باختر و استیلای دولت هخامنشیان فارس (قرن شش تا چار قبل المیلاد) و لایت آریانه جزء ممالك فارس گردیده و چنانیکه هیرو دوتس ذکر کرده با ممالك سغدیانا ، خوارزم ، پارت در ردیف یک ساتراپی (نائب الحکومه کی) قرار گرفت ، بطوریکه تاریخ باختر میفهماند ازین تسلط خارجی مدنیق باید بآریانه نگردید . در اواخر قرن چار قبل المیلاد اسکندر یونانی خاندان هخامنشی را برانداخت و خردش با بذات و رد آریانه گردیده و شهر هرات را تعمیر یا توسیع نمود . بعد از فوت اسکندر و استقرار دولت باختر ولایت آریانه مثل تمام حصص افغانستان مربوط به بلخ شد یونانیان بلخ تاهریود حکومت مینمودند و از ان جمله است یونانی دیوس شهنشاه (۲۲۰ ق . م) باختر که مسکوکات او در موزه کابل موجود است . مدنیت باختری یونان در آریانه نفوذ نموده و اسباب ترقی آن گردید ، ولی رقابت و محاربات یونانیان باختر و دولت پارت ها در فارس همیشه بضرر آریانه ختمه می یافت مخصوصاً در جنگهای که یوگری دیوس شهنشاه (۱۶۵ - ۱۳۵ ق . م) باختر (آن شهنشاهی که تاماورای سند بهزارها شهر حکمفرما بوده) بادولت پارت ها بر پانمود ، آریانه

خساره زیادی متحمل شد در صورتیکه مردم میدیا ازین جنگها استفاده بسیار کردند . مستر سن ازین پادشاه تعریف میکند و مسکوکات او در موزه کابل موجود است در قرن دوم قبل المیلاد هنگامیکه پارتها قوی شده بودند در سلطنت مهر داد اول ، علاقه های اسپونا و توری یوی یا از ولایت آریانه مجزا و بحکومت پارتها منظم شد .

بعد از سقوط دولت باختر و استقرار سلطنت کوشانیان افغانستان ، آریانه تا قرن سوم بعد المیلاد جز دولت کوشانی بوده و هم درین عهد مذهب بودائی در نواح آریانه نفوذ نمود ، از قرن سوم تا قرن ششم بعد المیلاد آریانه مثل دوره کوشانی ها در زیر قدرت دولت هیاطله افغانستان امرار عمر مینمود . در اوایل نصف دوم قرن ششم که ساسانیان فارس باتورکهای ماوراءالنهر ساخته و به قسمت های غربی افغانستان حمله نمودند تخارستان در تحت تسلط تورکها رفت و نوشیروان مشهور در سال ۵۶۵ میلادی برولیات باختر و آریانه مسلط شد . از آن ب بعد تاهمور اسلام این تسلط طول کشید . در قرن های شش و هفت میلادی مثلیکه ولایت مرو و مرکز نصرانیان نسطوری گردیده بود ، در هرات نیز نفوذ مذهب نصرانی منبسط شد و معابد آن هادر جوار شهر هرات معمور گردید حمدالله قزوینی و بار تولد محل این معابد را (بین شهر و معابد زرتشتی که در قلعه کوه بفاصله دو فرسخ از شهر هرات واقع بوده رشک (زسک) نامیده میشد و پسان به امکاجه (اسکاجه موسوم گردید) تعیین مینمایند .

بعد از آنکه مرور و هور و اختلاط السنه یونان و فارس زبان قدیم آریانه را اهرم برد آهسته آهسته زبان نوینی در آریانه معمول گردید که پسان ها او را زبان هروی خواندند زبان هروی مثل السنه زابلی و سکنزی یکی از مشتقات زبان

آر یائی است ، این زبان تا اوایل دوره اسلام نیز باقی و پدیدار بود و بعد از تسلط زبان عرب حکم زبان متروکی را در برگرفت علامه محمد قزوینی در حواشی کتاب مجمع النوا در مینویسد : - عبدالله انصاری الهروی کتاب طبقات الصوفیه لابی عبدالرحمن السلمی را املا نموده و بعض تراجم از خود بر آن افزوده ، یکی از مریدان وی آن آمالی را بزبان هروی قدیم جمع کرده ، پس از آن دو قرن نهم هجری عبدالرحمان جامی آن آمالی را از زبان هروی بعبارت فارسی معمول در آورده و تراجم مشایخ دیگر را بر آن افزوده و کتاب نفحات الانس معروف را ساخته است .

زبان عرب اگرچه زبان علمی و سیاسی آریانا گردید ولی نتوانست زبان ملی قرار گیرد لهذا بزودی زبان دیگری که فارسی افغانستان باشد بوجود آمده و رفته رفته زبان عمومی گردید که امروز هم بعلاوه زبان پشتو در آریانه معمول و مروج است .

مسلمین در عهد حضرت خلیفه ثالث رضی الله عنه بر آریانه استیلا کرد و مذهب اسلام نشر شد ، ولو چندین بار مردم آریانه مثل سایر اهالی افغانستان برضد دیانت جدید بشویدند که را بنجمه بود و قعه مشهوره فتنه گذر که در سال ۵۲۶ هـ آخر الامر دیانت مقدس اسلام صفحات مذاهب سائر را شسته و مذهب عمومی آریانه قرار گرفت . دوره اسلام در آریانه ینک مدنیت جدید و مشعشی را ایجاد نمود ، کمی نگذشت که در قرن سیوم اسلامی طاهریان هرات خراسان را تقریباً مستقل ساختند و بتعمیر ولایات آریه پرداختند بعد از طاهریان سلسله صفاری سیستان آریانه را اهمیت دادند در عهد سامنین بخی و بخارا آریانه آقشدر بارونتی بود که حتی یکبار بد شده مشهور سامنی امیر

نصر بن احمد چهار سال پایه تخت اصلی خودش را گذاشته و در شهر هرات توطن اختیار کرد تا عاقبت بخارائیان درباری شعر و موزیک را بهم آمیخته و در اثر تهیجات خمار اور صنعت کار مشهور رودکی شاه را مانند ماهی با آسمان بخارا کشیدند . به اهمیت و مدنیت آریانه در دوره سلاطین غزنوی بسی بیفزود و سمت پایه تخی دویم افغانستان را کسب نمود ، مرکز اداره و لایات مرو و خراسان و عراق نیز آریانه گردید . این اهمیت در دوره سلاجقه نیز باقی و پایدار بود ، اما در دوره سلاطین غورچانی که قبلاً اشاره کردیم آریانه از معمورترین ولایات افغانستان بشمار رفت و این معموریت تا دوره کوتاه استیلای خوارزم شاه طول کشید . ورود چنگیزیان و لایت آریانه را واژگون نمود و بعدها سلطه مغولهای فارس در آن پهن شد تا اینکه خانواده سوری کرت از نوبه آبادی آن همت گماشتند و یکبار دیگر آریانه را در زمره ممالک آباد افغانستان قرار دادند . ظهور تیمور اگرچه اسباب خرابی شهرهای مشهور آریانه را فراهم نمود ولی احفاد او توانستند نسبت باین ولایت خدمتی بسزا ایفا نمایند .

استیلای مکرره از بلکها و تسلط صفویها و محاربات باهمی آنها و لایت آریانه را رو بسقوط و انحطاط کشانید . هکذا تجاوزات صفویها و مدافعات ابدالیان افغانستان و چپاول نادر شاه ترکان و محاربات تعرض کارانه قجرها و دفاع سدوزانیها این انحطاط و سقوط آریانه را به آخرین درجه رسانید . معیناً همیشه آریانه و هرات از معظمترین ولایات و بلاد وطن افغانستان بشمار رفته است .

اما اختلاط اقوام خارجی از قبیل عرب و مغول کمتر در آریانه بعمل رسیده بحدیکه از نژادهای مذکور اثری نمانده و آنچه بوده در اهالی وطنی تحلیل و تمثل

کرده است ، طوایف پشته از عهد قدیم از جبال غور درین وادیها سرا زیر شده و باهم مخلوط شده اند چنانکه ایماقات فیروز کوهی ، تایمخی ، حبشیدی ، تیموری نمونه این اختلاطها بوده و از آثار طوایف کا کر و غور بشمار میروند . و این اختلاطها در عهد سلاطین غور و غزنی و ابدالیان و بارکزیان بوفرت انجام گرفته و از انجمله اند طوایف مشهوره نورزائی ، اچکزائی ، پوپل زائی ، بارکزائی . اسحقزائی ، علی زائی و سایر طوایف کوچی .

با کل حال آریاه در دوره اسلام یکی از مراکز علم و فضل و مدنیّت دنیای آریا بشمار رفته و علما و حکمای او در صف اول مشاهیر علمی وطن افغانستان قرار دارند وارا انجمله اند .

علما و حکما :- مولانا عبدالرحمن جامی . مولانا کمال الدین حسین واعظ . مولانا شمس الملة والدین . مولانا میر حسین معنائی . حسین بن عالم مشهور بسید حسین علوی . علامه تفتارانی . حسین بن مبارک . ابولیت فوشنجی . شمس الدین محمد اسفزاری و غیره . روحانیون و صوفیون :- خواجه عبدالله انصاری . ابو قاسم منصور بن احمد اسفزاری . مولانا شمس الدین محمد کهسانی . ابو الفتح عبدالملك بن عبدالله الکروخی . شیخ ابو الحسن فوشنجی و امثال ها .

مورخین :- میر خاوند شاه مشهور . سیف الدین هروی (صاحب تاریخ هرات) معین الدین اسفزاری (صاحب روضات الجنات) ابو الفضل هروی (صاحب تاریخ معجم الشیوخ . ابو محمد هروی (صاحب تاریخ مفاخر خراسان) معین الدین هروی (صاحب تاریخ مبارکشاهی) . سیف الدین هروی (صاحب تاریخ بونکر) حافظ ابروی هروی ثم طالقانی (صاحب زبدة التواریخ) ابو روح عیسوی هروی (صاحب تاریخ هرات) .

صنعت کاران : هزاد هروی نقاش معروف. حاجی محمد هروی (نقاش) خواجه
میرک هروی (نقاش) بنائی هراتی شاعر و موزیکچی معروف. عبدالقادر هروی
شاعر و موزیکچی. امیر خلیل قلندر هروی خطاط مشهور. میر عبد الرحمان
خطاط. دوست محمد هروی خطاط. میر علی هروی خطاط. محمد فایض خطاط. محمد علی
هروی خطاط. میرزا شفیعی هراتی خطاط مجور هراتی شاعر و خطاط و صاحب
تالیفات در فن خطاطی.

شعرا :- حکیم ازرقی شاعر معروف. عسجدی (شاعر) سعید هروی.
امامی هروی. حسینی هروی. اوشع هروی. محمدالدین اسفزاری صاحب
حارستان ابونصر هروی. ظفر هروی. سلطان شمس الدین کرت. حضوری
هروی. ارهري هروی. ابوالفتاح هروی. عبدالرافع هروی. عبد الله هاتفي
هروی. مهري هروی شاعره. شاعره آغايکه هروی. شاعره بيدلي هرويه
وامثالها.



بقلم آقای میر غلام محمد خان

افغانستان و نگاه‌های بتاریخ آن

(۵)

سکا ستین (سیستان و فراه)

سکا ستین یا سیستان ولایتی است در جهت غرب افغانستان که شمالاً بولایت آریانه و جنوباً بولایت گد روسیا (بلوچستان) شرقاً بولایت غرچ و غورو اراکوسیا (قندهار) و غرباً بولایت قهستان و کویر لوت مملکت فارس محدود و متصل است . دریای ایتی مندر (رود هلمند) که از جهت غربی کوه‌های پغمان بنه‌ان کرده و تا قلب سیستان می‌دود ، یگانه رودی است که حیات اهالی را ضمانت مینماید ، هلمند مستعد کشتی رانی بوده و در عهد اصطخری بین بست و زرنج کشتی‌ها حرکت می‌نمود . رود های هاروت و فراه خاش و هلمند دو پارچه یا باطلاق تشکیل می‌دهند : - هامون فراه (محل ریختن دورود اولی) هامون سواران (محل ریختن دورود دیگر) محوطه واقعه بین این دو دریاچه معروف به (نی زار) است و فی انبوهی دارد ، در مواقع کثرت آب دریاچه‌ها بهم متصل میشوند و اگر احیاناً آب زیاد تر گردد تمام جلگه هامون غرق آب میشود ، اما این اتفاق کمتر می‌افتد .

جغرافیا نویسان قرن دهم از دریاچه هامون که اعراب آنرا بحیره زره میگفتند و در نزد نویسنده گان کلاسیک به Aria Polus معروف است ، اسم می‌برند و طول او را (۳۲) فرسخ و عرضش را از ۴ تا ۸ فرسخ مینویسند ، دریاچه مذکور بکلی خشکیده است . تشکیل کود وزره را اهالی قطعاً بخطر ندارند .

چون وضعیت سیستان بسته به کثرت و یاقلت آب بوده لهذا مملکت غالباً دوچار تغییرات بزرگی میشد، اکثر آخرایمهای عمرانات سیستان بواسطه طغیان آبها پیش شده و بهمین جهة است که سیاحین مغرب میگویند آنقدر خرابه شهرها و قصبه ها که در بعض اراضی آنجاست متناسباً بدیگر جا نظیر ندارد. مسیوبار تولد از قول کمیسون سرحدی انگلیز که در سال ۱۸۸۵ در امتداد سیر رود خانه هلمند از خواجه علی تا هامون سیاحتی کرده اند می نویسد تمام محوطه بین لندی و قلعه فتح مملو از خرابه های قلاع و قرأ و آثار قنوات قدیمه می باشد.

در يك منزلی بالای شهر زرنج قد از وره اسلام سدی بوده که از هلمند نهرها باو کشیده بودند، این بند بنام پهلوان افسانه سیستان (رستم) موسوم بود، ولی امیر تیمور گورکان و شاه رخ پادشاه هرات بند رستم را خراب کردند. صفحات شمال شرقی سیستان (فراه حاکم) دارای بهترین مراتع او بشمار یرفت. وجهات جنوب شرقی او (کرم سیر) زمیند او ش گویند از حاصل چیزترین وادیهای افغانستان شرقی. بقول کرزن هیچ يك از ولایات افغانستان مانند کرم سیر از هوا و موسمه های انسانی صد ندیده. و بیلو با تعجب از حاصل خیزی و وفور آب آنجا سخن میراند.

وزش باد های گرم در سیستان، طوفانهای ریگی او، باندازه اسباب زحمت میشد، که اهالی مجبور شدند برای حفظ اراضی مرز و عهه از هجوم ریگها، حصارهای چوبین احداث کنند. از طرفی باد های تند مساعدت مینمود اسیا های مادی دایر گردد. و درو بهمرفته سیستان با آب و هوای گرم خود ولایت حاصل خیزی بشمار می آید.

سیدستان قدیم چنانیکه در تعیین حدود او گفتیم بمراتب از سیدستان حایه وسیع تر بوده و این اسم به تمام اراضی واقع در مصب هلمند رود اطلاق میشد . مستر بیلوسیدستان را در جهت شرق شامل منابع دریا های ترنگ و ارغسان و سلسله کوه توبه و در غرب بسلسله کوه نه بنران و دشت نا امید متصل می شناسد در جهت جنوب سلسله کوه خواجه عمران و دشت بلوچستان را نشان میدهد ، باین حساب ولایت قندهار حایه را نیز جزو سیدستان می شمارد ، و این تعیین او مطابق به تقسیمات یونانی هاست که سیدستان را بدو حصه تقسیم کرده يك حصه را درنگیانه و دیگرش را اراکوسیا مینامید . چنانیکه قاسی هاسیدستان و زابلستان می خواندند . سرحدات شمالی سیدستان بدین قیاس شکرا را نمیشود جزاینکه تقریباً خطی که شرقاً از جنوب ولایت اسفرزگ گذشته و بجانب جنوب صفحات قائینات غرباً میرود ، سیدستان را از ولایت آریه منصل می سازد .

با کل حال در قرون وسطی نیز ، سیدستان و بهر تر از صفحاتی بوده که امروزه بنام سیدستان مشهور و بین فغانه رود و سمنگه رود ، و باستانی صفحات ارغنداب که جزء اراکوسیا است سایر مصوبات سابق الذکر همان ولایت سیدستان را تشکیل میداده نام قدیم سیدستان که تیر بوده یونانیان او نام شهر ذرننگ درنگیانه و درنگیانه نامیدند ، در این سلسله نام نمرور میگفتند و ساسانیان سیدستان خواندند که تعریب آن به سیدستان گردید در قرون وسطی اهالی سیدستان شکزی شکزائی موسوم بودند بلذد سیدستان نیز بوضع در حایه و نایبرات مغرب آب و هوا بیک حال نموده و دایم باین ماحول و صور کبریا سر ، و آنچه مینماید اینهاستند : — ذرننگ (زرنج) فراد ، پسته و ن ، سست ، جوین ، طاق ، قلعه فتح ، رودبار ، شکوهه ، ننه ، کاد ، ناله .

اما شهر زرنج قدیمیترین شهرهای سیستان است که درست یمن رود هلمند بنا ، و بقول مورخین اسم اسکائی هان نخست روی او گذاشته شده ، نویسنده گان کلاسیک اورا بنام ذرنک شناخته ، و آباد کرده پهلوان افسانه ملی سیستان رستم میدانند . یونانیان این شهر را ذرنک نامیدند و اعراب زرنج خواندند . شهر زرنج نه تنها در دوره قبل الاسلام دارای عظمت مقام بوده ، بلکه در قرون وسطی نیز عمده ترین شهرهای سیستان بحساب میرفت . شاهان صفاری سیستان به ترقی و تعمیر روز افزون زرنج پرداخته کافی السائق اورا بپایه تخری سیستان گزیدند . خرابه های شهر زرنج را اکنون بین ناد علی و قریه زاهدان جهان آباد میتوان یافت . شهر فراه حالیه در ساحل یسار و جنوب فراه رود واقع است ، در قرن دهم مسیحی بقول بارتولد شهر در هر دو طرف ساحل رود خانه آباد بود ، و بقول فریه خرابه های جنوب رود خانه در دره کوه که بفاصله نیم ساعت از شهر افتاده قدیمیترین شهری است که بمدتی قبل از حمله اسکندر مقدونی معمور و آبادان گردیده است . شهر حالیه که به نمونه هرات آباد گردیده عمارت ازان کوچکتر ، و امروز سوای دیوارها و خاک ریزهای محیط شهر ، آثاری ازو باقی نمانده است .

برجسته ترین خرابه های بلاد قدیمه سیستان از حیث عظمت ، خرابه های شهر پیشاوران در شمال نزار است که یادی از مجدد و جلال گذشته او میدهد . از جمله آثار جالب توجه هم قلعه طاق است در یک منزلی شهر زرنج ، که کونولی Konolly سیاح قرن نوزده ازو ذکر میکند ، در قرن دهم میلادی طاق شهر کوچکی ، و در قرن یازده قلعه مستحکمی بود که سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۰۳ ع بازحت زیاد اورا اشغال نمود ، طاق درانوفه محاط بهفت بارو

و خندق عمیقی بود که بقول بارتولد عبور ازان بواسطهٔ پل متحرکی میسر میشد .
 بست یکی از شهرهای بزرگ سیستان و در زمانهٔ مدنیست اسلامیة معمور و
 آبادان بود ، از باغهای او شمس الدین سامی تعریف میکند و او را منشأ علمای
 بزرگ و متبحری می شمارد ، یاقوت خرابه های آن را بعظمت ستایش میکند ،
 حالیا نیز قلعهٔ مخروبه بست پسنده را با تعجب بحیرت می اندازد .

نادر علی ورود بار قرائی پیش نموده و امروز اهمیت مدنی را مالک نمیباشند .
 هکذا جوین در نزدیکی لاش در عهد خود از بلاد عمدهٔ بحساب رفته ، منشأ علمای
 و رجال مدبری بود ، جوین حالیه دیگر ازان اعتلائی که داشت سقوط کرده
 و جزء فراه بشمار میرود . بلاد عمدهٔ امروزهٔ سیستان در سمت یسار هلمند سکوه
 و نصر آباد هستند که موخرالذکر مرکز حکومت سیستان فارس و اول الذکر
 حکم قریهٔ دارد .

شعبهٔ اسکائی يك شاخهٔ از آرين های افغانستان است که بعد از هجرت .
 از بين انهرين سيحون وجيحون در آريانه ، بسيستان سرازير شده و نام خود را
 روی وطن جديد شان گذاشته سکاستين خواندند و ما درينموضوع اشارهٔ
 در مقالهٔ آريانه نموديم . اما در کدام تاريخ اسکائی ها بسيستان داخل شدند
 معين نمیشود ، بطوریکه مسيو بارتولد میگوید اطلاعات اولیه راجع به اسکائی ها
 ظاهراً بقرن هفتم قبل از ميلاد منتهی میشود . اسکائی ها که در کتيه های
 دارا باسم ساکارا او کها یاد شده اند و آنها را مورخين ساکا اسکيت واسکيت
 و سک میخوانند ، نه تنها در کيب حماسه افغانستان تاثير نفوذ نموده ، بلکه
 در حماسه های همسايهٔ غربی خود مملکت فارس نیز مدخلیت تامی داشته اند
 و مشهور ترين اين داستانها قطعه پهلوان معروف سيستان رستم است که با جوانان

زابل و کابل حمله های تورانیان را از آیین های افغانستان و فارس دفاع نموده است .
بعد از قرن هفتم قبل المیلاد که مذهب زرتشتی بلخ در آریانه نفوذ پیدا کرد ،
بالطبع ولایت جوار خود سیستان را متأثر ساخت ، و در عقاید قدیمه آریائی
که نوعی از بت پرستی بود تأثیر نفوذ نمود . در قرن شش قبل المیلاد ظهور دولت
هخامنشی های فارس و فتوحات کوردش مشهور ولایت سیستان را مثل سایر
ولایات افغانستان ضمیمه دولت هخامنشی نمود ، حتی دارایوش ولایات سند
و پنجاب را نیز الحاق نمود .

در قرن سیوم قبل المیلاد اسکندر یونانی هخامنشی ها را سقوط داده
و بر افغانستان مستولی شد ، از آن پس دولت یونانی باختر بر افغانستان حکومت
نموده و سیستان بالطبع جزء حکومت باختر بشمار میرفت . یکی از حکمرانهای
یونانی سیستان انتی ماکس پادشاه فاتح (۱۷۰ - ۱۴۰ ق . م) است از مسکوکات
منقرنین این پادشاه که بسیار زیبا و مقبول است فاتح بودن او واضح میشود
خرما که علامت فتح است در سکه او نمایان بوده و پرو فیسر فوشه شرحی
راجع باین مطلب مینویسد . و پرو فیسر مذکور میگوید سکه این شهزاده را
شهزاده کان کوین نیز تقلید کرده اند ، کوین را بعلاقه سیستان منطبق دانسته اند .
نفوذ یونانیان باختر در سیستان ، نشر تمدن جدیدی نموده و سیستان را
رو به عروج سوق نمود . ولی دولت پارتها در قرن دوم قبل المیلاد قوت گرفته
و اسباب اختلال دولت یونانیان باختر گردیدند ، حکومت یونانی سیستان نیز
خاتمه یافته و موقه پارتها بر صفحات سیستان تسلطی قایم کرده ، حتی در جنوب
حوزه هلمند رود به تشکیل دولتی پرداختند . ولی بطوریکه فوشه مینویسد
این تسلط پارتها موقتی بوده و اهالی سیستان بسرعت از قید دولت پارت آزاد گردیده

و بقول بار تولد اسکائی ها در جنگهای که با پارتها نمود نداشتك هفتم (فرهاد دوم)
جانشین مهرداد اول (۱۴۰ - ۱۲۵ ق . م) را در رزم گاه کشته و مملکت
پارت را غارت کردند ، حتی از قول کوتشمید ثابت میکنند اینکه گویند مهرداد
اول سلطنت خود را تا هندوستان بسط داد صحیح نیست ، بلکه این هجوم هندوستان
از طرف اسکائی ها - که در تواریخ چین باسم (مات سه) مسطور است بعمل
آمده

کوشانی ها که در قرن اول قبل المیلاد در باختر ظهور کرده بودند ، در قرن
اول بعد المیلاد سیستان را مثل سایر صفحات جنوب هندو کش بحکومت کوشانی
ملحق نمودند. در قرن سیوم میلادی دولت هیاطله جای کوشانی ها را در افغانستان
گرفته و سیستان بالطبع جزء حکومت هیطل بحساب رفت. در قرن چهارم ساسانیان
فارس قوتی گرفته و بسیستان دستی دراز کردند و نایب الحکومه های شان
در اینجا حکومت مینمود. اما دولت هیاطله ها بزودی سیستان را متروک نموده ،
و شاهان فارس را مکرراً در محاربه مغلوب و منهزم کردند. بعد از انقراض
دولت هیطل در نصف قرن ششم انوشیروان شهوز سیستان را ضمیمه فارس
ساخته ، و در تقسیمات مالکیه قسمت سیوم (جنوب مشرقی) مستملکه فارس
قرار داد. این تسلط سیاسی در سیستان تا ظهور اسلام طول کشید .

در ازمه قبل الاسلام سیستان دارای مدنیت باختری یونان بود ، و در عهد
کوشانیان صنعت و مذهب بودائی ها در صنعت یونان و مذهب زرتشت نفوذ
و حلول نمود . زبان آریائی قدیم سیستان در طی این تطور است و تسلط السنه
یونان و هند و فارس آهسته آهسته از هم رفته ، و در دوره ساسانیان مقام خود را
بزبان جدیدی گذاشت ، این زبان نوین وطنی را بنام سکزی حالا میشناسند .

زبان سکنزی مثل السنه هروی وزابلی از زبان آریائی افغانستان مشق شده وباهم مربوط بودند . این زبان تابسط زبان عرب در سیستان باقی ومعمول بود .

ظهور عرب واسلام باب يك تمدن جدیدی را در سیستان كشود ، واورا دردوره اسلام در رمره ولایات عمده ومترقی افغانستان بشمار آورد . اما اعراب در مملکت سیستان دوچار مقاومت های شدید اهالی گردیده و مدتی مصروف مبارزه بودند . مسلمین در سال ۲۳ هجری بقوماندانی عبدالله ابن عمر الخطاب رضی الله عنه ، سیستان را بعد ارمحاربات صعبی استیلا ، و شهر ذرنك پایه تخت آنجبارا مفتوح نمودند و ایر سیستان تسلیم اردوی عرب گردید . این تسلط عرب درسیستان تا ظهور دولت فوشنجی هرات (آل طاهر) طول کشید ولی هیچانهای ملی دایما بروز مینمود ، چنانیکه درعهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه سیستان سخی بشورید و اعراب بانحمل مشکلات برفع آن قادر شدند . در خلافت حضرت معاویه رض این انقلاب تکرار شد ، وزیاد بن ابوسیفان بزحمت آن را خاوش نمود . وقتا که خلیفه یزید اموی درد مشق فوت شد سیستان مجدداً انقلاب کرد ، وسلم بن زیاد باطفای آن پرداخت درعهدی که عبیده بن بکره عال حجاج یوسف در سیستان بود ، رتیل کابل (کابلشاه) سیستان و زابل (قندهار) را جزء کابل حساب کرده وخراج سیستان را از اعراب بازداشت ، عربها بمجنک پرداختند ، رتیل کابلی حاکم عربی را مغلوب وسپه سالار عسکری آنها را اعدام نمود . حجاج بیست هزار عسکر بقیادت عبدالرحمن در مقابل رتیل سوق نمود . رتیل بعد از انکه با عبدالرحمن صلح نمود ، پس از چند که او معزول وپسر اشعب بجایش منصوب گردید ، عبدالرحمن را بافوج زابل بدفع حجاج کسیل عراق نمود ، واین اردوی زابل پنجسال در مقابل

حجاج بجنکبد . رتبیل بعد از شکست عبدالرحمن یار دیگر او را با فوج کابل بدفع والی عربی هرات سوق نمود ، وبعد از کمی او را با خود بکابل برد . طبری این محاربات را به تفصل ذکر میکند .

آخر الامر حجاج وفدی بدربار کابل فرستاده ، وانصراف خودش را از اخذ خراج سیستان و ذابل برای هفت سال تعهد نمود . قتیبه ژنرال زبردست و فاتح مشهور عرب قرار داد حجاج را بارتبیل تجدید نمود . ورتبیل او را در محاربات ماورالنهر معاند نمود ، ولی عاقبت همین قتیبه سیستان را اشغال کرد . در اوایل قرن دوییم هجری موقع ظهور ابو مسلم مشهور مروزی سیستان به ولات عباسی ها استقلال نمود ، و در اواخر همان قرن از دربار هارون الرشید جزء ولایات خراسان بجای گیر مامون پسر او اعطا گردید . بعد از آنکه شاهان طاهری فوشنج به استقلال خراسان پرداختند ، سیستان جزء حکومت آریاه شده ، و سوادش همزه سیستانی در عهد دوات طلحه بن طاهر دیگر انقلابی واقع نس .

در قرن سیوم هجری خانواده معروف صفاریها در سیستان ظهور نمود ، و یعقوب پسر لیث ، درهم بن نصر بن رافع بن لیث بن نصر سیار والی سیستان را طرد و تبعید نمود ، صالح و نصر پسران درهم نیز به رتبیل کابل پناه بردند ، یعقوب بعد از تصرف سیستان نائب الحکومه طاهریان را اهرات براند و امیر محمد طاهری ، فوشنج پایه تخت آل طاهر را گذاشته به نیشاپور پایه تخت دویمی طاهریان پناه برد . یعقوب متعاقباً بخارستان و باحترا و رابل و کابل را اشغال نموده به فارس مستولی شد ، عمر و برادر یعقوب لوای اصفهان ، کرمان ، ماورالنهر را از دربار بغداد حاصل نمود . سیستان و پایه تخت اوزرنج درین عهد مدارج ترقی را سیر مینمود . اگرچه عمرو صفاری در محاربه با سامانیان باخی

مغلوب و مقید و بالاخره در زندان بغداد جان داد ، ولی خانواده و اخلاف صفاریان از آن بعد تا قرن دهم هجری بصفت ریاست در سیستان باقی و پایدار بودند ، و اگر درین میانه بعضاً بنحوانواده صفار مربوط نبودند هم از حسن شهرت آنخاندان قدیم استفاده کرده و خود را باین سلسله منسوب نموده اند .

در طی این مدت سلطنت های مقتدره سائره به سیستان استیلا کردند ، ولی رو بهم رفته حکومت داخلی را بهمان منسوبین خاندان صفار باقی گذاشتند ، و یا منسوبین این سلسله خود شوریده و زمام ریاست را در دست گرفتند . در دوره سامانی ها ، عمر وثانی و خلف بن احمد حکمرانهای سیستان از همین قبیل موخر الذکر بودند . خلف را سلطان غزنی محمود در زندان هندوستان مقید داشت تا بمرد ، یاقوت عظمت مقام علمی و مملکتداری این شاه سیستانی را تذکر میدهد . در قرن پنجم که زمانه فتور غزنویان بود سلاجقه خراسان بر سیستان استیلا کردند . در عهد سنجر سلجوقی (قرن شش) حکمران سیستان طاهر بن محمد از اخلاف خلف صفاری بود ، و در فتنه حشم غزنو ملک شمس الدین محمد یکی از شاهان همین سلسله صفاری بود که سیستان را از آن بلیه محفوظ نگه داشت . خطبه سلاطین غور در عهد حکمرانی ملک تاج الدین سیستانی در سیستان خوانده شد .

سیلاب مغول در عهد حکومت نصرة الدین شاه سیستانی سر ازیر گردیده و در سال ۶۱۷ هـ = ۱۲۲۲ ع سیستان را خراب کردند و در سال ۱۲۲۹ باقطع مسخر ساختند . تاریخ سیستان در دوره مغول تاریک است ، جز اینکه میتوان فهمید هنوز شاهان بومی در آنجا ریاست داشتند ، چنانیکه در هجوم امیر تیمور کورکان سیستان (قرن نهم هجری) پادشاه بومی فرام ملک جلال الدین بود که به تیمور تسلیم شد ، و پادشاه بومی سیستان مرکزى ملک

قطب‌الدین مغلوب تیمور گردیده ، و شهر جلال آباد پایه تخت سیستان خراب شد . (۱) صاحب تاریخ حبیب السیر از قول ملک شاه یحیی حکمران بومی سیستان معاصر سلطان حسین مرزا شهریار هرات ، قصه میکند که او خود را از احفاد صفاریان شمار میکرد .

در نصف دوم قرن هشتم هجری هنگام هجوم ابوالقاسم بابر مرزای شاهرخه گورکانی بسیستان حکمران بومی آنجا شاه حسین بن ملک علی بود که بدست یکی از ملازمانش بقتل رسید . در اوایل قرن دهم حکمران بومی سیستان ملک شاه محمد بن شاه یحیی معاصر شاه اسمعیل صفوی بود و در همان قرن صفویهای فارس برسیستان استیلا کرده ، و بنیاد امرای بومی را در انداختند .

در قرن ۱۲ هجری دولت قندهار سیستان را اردولت فارس مسترد کرده ، و کرمانرا الحاق نمودند ، و متعاقباً بر مملکت فارس استیلا و به تشکیل دولت افغانی در آنجا پرداختند . نادر شاه ترکان در همان قرن سیستانرا مثل سایر ولایات افغانستان اشغال و ضمیمه فارس نمود ، ولی بلافاصله در همان قرن دولت ابدالیه قندهار در عهد سلطنت احمد شاه بابای بزرگ سیستانرا مثل خراسان بافغانستان مسترد و ملحق ساخت . در اواخر دوره سلطنت سدوزائی و اوایل ظهور دولت محمد زائیه افغانستان ، فارسی ها قسمتهای غربی سیستانرا آهسته آهسته اشغال کردند و عاقبت مسئله به نزاع دولین افغان و فارس منجر شد . بالاخره بحکمیت کمیسون سرحدی انگلیزها در ۱۸۷۲ مسیحی سیستان کنونی که قسمت کوچکی ارسسیستان قدیم بود - بین افغانستان و فارس تقسیم شد ، و ضمناً فارسی ها توانستند بمعاونت انگلیس ها قسمت بهتر آن را تصاحب نمایند .

(۱) جلال آباد را بعضی ها در جای زرنج نوشته اند و آن را دو شاله نیز خوانده اند .

دوره اسلام زبان سکزی را در سیستان متروک نموده ، و زبان علمی و ادبی آنجا زبان عربی قرار گرفت . و مؤلفین بزرگی زبان عربی بوجود رسید .
 مصداق زبان عرب نمیتوانست بکلی زبان ملی سیستان گردد ، لهذا زبان نوین فارسی افغانستان یا لند ریج زبان ملی آنسرزمین گردید ، و بسی شعرا و مؤلفینی درین زبان ظهور نمود .

در مرور این اعصار اختلاط نسلی در سیستان وقوع یافت و این اختلاط عبارت بود از آمیزش طوایف بلوچ و سربندی و فارسی و کیانیان . با اینراتب محققین اروپا ، اهالی سیستان را مثل طوایف جمشیدیهای هرات ، از صاف ترین نژاد آریین های افغانستان حساب می کنند و مسیواولینسون این مقوله را تأیید مینماید .
 سیستان در دوره اسلام ، مراتب تمدن و ترقی علمی و عقلانی را باصفوت و صراحت اخلاق طی نمود ، و این مطلب از آثار عمرانات و مشاهیر علمی و ادبی آنها بوضاحت آشکار است . یاقوت حموی بعلاوه شجاعت ، بسی از محاسن اخلاقی اهل سیستان تمجید میکند . واقعاً در عهدیکه اغراض سیاسیون جاه طلب عرب سبب شد ، که در منابر مسلمین شرق و غرب ، حتی در مساجد حرمین شریفین ، به نسبت حضرت علی رضی الله عنه ظسزا گفته شود . درین میانه تنها اهالی مذهب حنبلی مذهب سیستان بود ، که برمسبب این متولات ناجایز و ننگین ، بادیده حقارت نگریست ، و جبراً در مملکت خود از شیوع آن جوانمردانه جلوگیری نمودند .

علی ای التقادیر ولایت سیستان یکی از ولایات عمده و تاریخی افغانستان بوده ، و رجال عالی مقام او درردیف مشاهیر علمی واولی مملکت افغانستان قرار دارند و ازان جمله اینهاستند : - ابوحاتم بستی عالم متبحر و صاحب تصانیف متعدده .

ابی حاتم محمد بن حسیب بستی عالم اجل و دارای تالیفات عدیده . الخطابی ابوسایمان
 احمد بن محمد بستی عالم متبحر . ابوالفتح علی بن محمد بن حسن بستی شاعر ماهر
 و نویسنده زبردست . اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل ابواحمد قاضی بستی فقیه
 و محدث مشهور . ابا احمد اسحق بن ابراهیم القاضی مفسر و محدث معروف .
 ابا الحسن محمد بن عبدالله بن جنید بستی فقیه و محدث بزرگ . ابوالفتح بسیتی
 شاعر معروف . شمس الدین بستی شاعر شیوا بیان . ابونصر فراهی مشهور .
 محسن فراهی شاعر شیرین بیان . ملا معین فراهی صاحب تصنیفات عدیده .
 مرزا برخوردار ترکمان فراهی صاحب کتاب مشهور شمس و قهقهه . مجد الدین فراهی
 صاحب گنج اللغات و حلل مطرز . عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانکشا ،
 شمس الدین محمد صاحب دیوان وزیر معروف دوره هلاکو و آباقان بهاو الدین
 محمد جوینی عامل معروف هلاکوئیان . امام الحرمین جوینی استاد امام محمد غزالی
 مروزی . دعلج بن احمد دعلج السجستانی صوفی معروف . ابوداؤد سایان ابن
 الاشعث بن اسحاق السجستانی فقیه مشهور . احمد عبد الجلیل السجزی ار مشاهیر
 منجمین و ریاضین قرن چهار هجری (۲۹ کتب مؤلفه او در مکاتب اروپا
 موجود است) ابوبکر عبدالله سجستانی فقیه و محدث بزرگ . امام یحیی بن
 عمار سجستانی عالم و صوفی مشهور . خلید السجستانی صاحب تاریخ آل محمد .
 زین الدین و جلال الدین شعرای مشهور سیستانی . استاد فرخی معروف سیستانی .
 استاد ابوالفرج سجزی شاعر مشهور و استاد عنصری بلخی . شیخ سعد الدین
 حموی سیستانی صوفی معروف و دارای تالیفات متعدده . ابوسلیمان منطقی سجستانی
 عالم و ریاضی دان دوره متوکل عباسی . قاضی احمد لاغر سیستانی عالم متبحر
 و مصنف قرن چهارم هجری . طبعی و عاشقی شعرای شیوا بیان سیستانی و امثالها .

بفلم آفای
میر غلام محمد خان

افغانستان و نگاهی بتاریخ آن

(۶)

زابل یا اراکو یا (ولایت قند هار)

اراکوسیا یا اراخزیا Hara Khuohta ولایتی است که شمالاً به ولایت خراج و غور، جنوباً به ولایت بلوچستان، شرقاً به ولایت پنجتیا، غرباً به ولایت سیستان محدود و متصل است وادیهای مربوطه به نهر ارغنداب (که از سطح مرتفع خراجستان نبعان و بجنوب غرب جریان میکنند) از حاصلخیزترین حصص اراکوسیاست، و رود خانهای که در دریاچه (آب ایستاده) میریزد شهرهای مشهوری در سواحل خویش بوجود آورده اند. زراعت و فواکه این ولایت مشهور، واشتران بادی و سنگ های تازی او معروف است. حاصلخیزی صفحاتی که از شرق غزنی تا غرب قند هار افتاده اند، مسکینی قسمت های شرقی را که کوهستانی است تلافی مینماید. اراکوسیا دارای اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی بوده، و در قسمت های جنوبی خود مرکز اتصال دورشته راهی است، که از آسیای غربی روبه هندوستان میرود، فقط قلعه کشک (شهر فیروز وند قدیم) عبور از هلمند را برای قند هار بهرات محافظه نموده و اهمیت خودش را از نقطه نظر سوق الجیشی آشکار میکند.

اهمیت اراکوسیا باعث آن بود که چندین بلاد و شهرهای عمده ثی در آنجا معمور گردد، ولی تاریخها بضبط حال و احوال این بلاد نه پرداخته اند، مسیو بار تولد میگوید: درین صفحات از ازمنه قدیمه که قدمت آن بخاطر نرسد شهرها و بلاد معمور بوده، لیکن نامهای این بلاد بعدها معروف شده اند، و از انجمله است شهرهای تکین آباد

پنجوای ، غزنی ، قندهار ، از تکین آباد و پنجوای بیستی مکرر یاد میکنند ، و تکین آباد در جای شهر قندهار واقع بوده . شهر پنجوای در فاصله يك فرسخ از تکین آباد بر سر راه غزنی افتاده بود که حالا نشانی ندارد اما شهر غزنی بعد از قرن دهم عیسوی سمت پایه تختی افغانستان امپراطوری را درازا کوسیا کسب کرده ، و در قرن یازده از مشاهیر شهرهای عالم بحساب میرفت ، در آن عهد غزنی از جنبه عرفانی و عمرانات خود با داشتن بساطین عالی و قصور مزین و مدارس عالی با بغداد همسری مینمود ، و در بار غزنی مراکز صنایع و علوم و علما و فضیلتی زمان بود . زوال غزنی با قول ستاره اقبال آل ناصر توام واقع شد ، و سلطان مشهور علاؤالدین حسین جهانسوز در سال ۱۱۴۸ هـ - یحیی شهر غزنین را تخریب و سلسله غزنویان افغان را منقرض نمود . در سال ۱۲۲۱ ع از طرف چنگیز خان این تخریبات بسختی تکرار یافت ، و اهالی متمدن غزنی باستانی صنعت کاران قتل عام شدند . هنوز غزنی از صدمات وارده قد علم نکرده بود که در سال ۱۳۲۶ ع مغولهای فارس اردوی ترماشیرین خان چغتائی را مغلوب نموده اقبال بقایای شهر غزنی را بکلی منهدم نمودند و قرآن کریم و سایر کتب را بسوختند ، قبر شهنشاه محمود غازی نیز ویران شد ، از آن به بعد است که دیگر نتوانست غزنی در ردیف سایر بلاد معموره قرار گیرد ، و اینک خرابه های آن شهر زیبارا در فاصله پنج کیلومتری شمال شهر موجود غزنی میتوان یافت . شهر موجود غزنی در هجوم سال ۱۸۳۸ مسیحی اردوهای بریتانیا در مدافعه شدیدی که نشان داد مغلوب گردید . در دور مغول (قرن سیزده) اهمیت پایه تختی غزنی به شهر کابل انتقال نمود .

اما شهر قندهار با وجودیکه بسی قدیم بوده و از یادگار عمرانات دوره سکندر مقدونی است ، معینا کمتر مورخین از قبیل بلاذری ، یعقوبی ، مسعودی ، بامام

کنونی ازان اسم میبرند ، و غالباً نام قندهار را در مورد قندهاری که در نزدیکی مصب کابل در جهت شرق افغانستان واقع است ذکر میکنند . شهر قندهار بعد از سقوط غزنوی دوباره رو به روج رفته و در قرن پانزده مسیحی صفت پایه تخی ارا کوسیارا حاصل نمود ، و در اهمیت ، مقام شهر گرشک و بست قدیم را احراز کرد . شهر قندهار در قرن هجده از طرف نادرشاه ترکان تخریب شده و قدری بجهت غربی تر آن شهرک کوچکی بنام نادر آباد بنا گردید . محل شهر قدیم قندهار در بین راه شهر حالیه قندهار و ساحل نهر ارغنداب ، میان جبال بر روی سه قطعه مرتفعه سنگی واقع بود . نادر آباد در همان قرن هجده منهدم و شهر حالیه قندهار از طرف احمد شاه بابای بزرگت اعمار گردید .

ولایت اراکوسیا در ازمنه متقدمه از طرف مهاجرین آریانی ، که از آریانه رخت سفر بسته بودند اشغال شده ؛ و به مناسبت نام آریانه آراخز یا نامیده شد . یونانیان بعدالورود خویش با تحریف کوچکی آن را اراکوسیا خواندند .

معرب این اسم در دوره عرب و اسلام الرخاج والرخند گردید . و دران هنگام این ولایت در افغانستان بنام زابل معروف بود و حالیا بنام شهر قدیمی او قندهار موسوم است . مستربیلو از قول هیرودوتس اراکوسیا را جزء ولایت پاختیا میداند ، و ما در انخصوص شرحی در قسمت پاکتیا خواهیم نگاشت . در دوره قبل و بعد اسلام ولایت بلوچستان جزء اراکوسیا بحساب میرفت ، و در اغلب ازمنه ، قدرات سیستان و کابل با اراکوسیا شریک بود . شهنامه ازین مطلب بسی ذکر کرده کابل و بلوچستان و سیستان را جزو زابل حساب مینماید ، و در عهد قدیم زبان اراکوسیا همان زبان آریائی افغانستان ، و دیانت آنها قسمی از بت پرستی (مذهب اولی آرینها) شمرده میشد .

بعد از آنکه ولایت باخترکانون مذهب جدید زرتشتی گردید ، دین قدیم اراکوسیا

متزلزل شد ، و مذهب جدید از باختر به آریانه و سیستان و از آنجا به ارا کوسیا نفوذ نمود ، و در قرن شش قبل المیلاد که هخامنشیان فارس تا دریای سند عسکر کشیده و بر پنجاب قابض شدند ، بر نشر مذهب زرتشتی در ارا کوسیا بیفزود .

در قرن جار قبل المسیح یونانیان بر افغانستان مسلط شدند ، و یونانیان را در ارا کوسیا و بلوچستان رواج دادند ، درین میانه جندی هندوها نیز بر ارا کوسیا دستی یافتند ، ولی این تسلط دوامی نداشت ، و بلا فاصله از طرف یونانیان مسترد شد . ارا کوسیا در دوره یونانیان باختر مراحل ترقی و تمدن را سپر نمود ، و دین قدیم را بدوود گفت . بودائیت بسرعت در ارا کوسیا پذیرفته شد ، و حتی یونانیان حکمران نیز باین مذهب بگرویدند ، و از آنجا به کابل است ا کافوکل حکمدار یونانی ارا کوسیا که در نیمه اول قرن دوم قبل المیلاد تصویر بقعه بودائی را در مسکوکات خود منقور و مروج ساخت . در همین عهد بود که صنعت و حرفت بودائی با صنایع یونان در آمیخت ، و موضوعات شرقی در نقاشی و حجاری لباس صور یونانی پوشید . خط هندی و علم سنسکریت نیز درین دوره بتوسط پروان مذهب بودا در ارا کوسیا و قسمتی از افغانستان انتشار یافت .

یونانیان ارا کوسیا نسبت به یونانیان باختر تقریباً یک قرن زیاده تر رنده گی نمودند ، در حدود قرن اول میلادی کوشانشاهان افغانستان ارا کوسیا را الحاق نمودند ، و درین دوره بودائیت در ارا کوسیا به منتهای عروج رسید . از قرن سوم میلادی دولا هیطل افغانستان جانشین سلطنت کوشانی گردید و تا قرن ششم ارا کوسیا جزء این حکومت بشمار میرفت . حمله های تورک و فارس در همان قرن بنیاد دولا هیطل را در افغانستان برانداخت ، و فارسها بر ولایات ارا کوسیا مسلط شدند ، ملوک الطوائفی افغانستان در تحت اقتدار رؤسای بومی نیز از همین قرن آغاز می کنند ، و این مطلب تا ظهور اسلام طول میکشد ، اشاعه اسلام

در ولایات افغانستان با تفاوت زمان بعمل آمد ، لهذا بعلاوه اختلافات ملوک الطوائفی ماقبل الاسلام ، مغایرت های مذهبی نیز بوجود رسیده ، و از جنبه سیاسی مملکت را تا قرن یازده مسیحی در حالت آشفته و پراکنده ئی نگهداشت ، میتوان گفت از قرن شش میلادی (تسلط تورکها و فارسی ها) تا قرن یازده (تاسیس دولت غزنوی) افغانستان بکلی از نعمت وحدت سیاسیه محروم بوده ، و ولایات مملکت به خود سری واستقلال های داخلی در تحت اوامر رؤسای مستقل ملی مشغول ومعتاد گردیدند . معیناً هنگام احتیاج ، روابط ملیه بین بعض حکمدارهای مستقل افغانستان غالباً موجود وبرقرار بود ، و این مطلب از هجوم اعراب بولایت سیستان وارا کوسیا روشن میشود ، سوقیات عسکری ومحارباتی که کابلشاهان ، در مقابل اردوی عرب و حجاج ثقفی ، برای دفاع از حقوق حکمرانهای سیستان وارا کوسیا ، بروز داده اند ، از قبیل همان روابط ملیه است که در بالا گفتیم .

علی ای حال ارا کوسیا در دوره قبل الاسلام یکی از ولایات متمدنه افغانستان بشمار میرفت . در مرور آن اعصار السنه آریائی قدیم ارا کوسیا در اثر تسلط یونان و هند از هم رفت ، و زبان زابلی که شعبه ازان بود ، زبان ارا کوسیا گردید ، زبان زابلی مثل السنه سکزی و هروی یکی از لهجه های آریائی افغانستان بوده وتفاوت کوچکی باهم داشتند ، و این زبان تا اوایل دوره اسلام در ارا کوسیا مروج بود ، وبعد ها در اثر رسوخ عربیت متروک گردید . و زبان پشتو که زبان کوهساران ارا کوسیا بود در جلگه های آن داخل گردیده ، و ازینجا در تمام ولایات سیستان شرقی و آریانه بسط یافت و تا امروز زبان ملی آنسرزمین است و بر عمومیت زبان پشتو مهاجرتهای داخلی طوائف افغان در صفحات ارا کوسیا و سیستان و آریانه و حصص شمالی بلوچستان بسی افزود .

دائرت المعارف اسلامی بریتانیا اشاره میکند : - زبان موجوده خراسان (هزاره جات حالیه) نمونه و بقایای همان زابلی قدیم است . و ما درین مورد بقتست ولایت خرج شرحی خواهیم نگاشت .

در قرن اول هجری مسلمین اراکوسیارا کشادند ، و از سال ٤٤ هـ اسلامیت در آن دیار انتشار یافت ، عمال عرب از جانب نایب الحکومه خراسان بر اراکوسیا حکم مینمودند ، و اقتدار رؤسای بومی ضعیف میشد ، در قرن سیوم هجری طاهریان هرات که در خراسان مستقل شد ، اقتدار رؤسای بومی در اراکوسیا عود نمود ، ولی ظهور دولت صفاری سیستان در قرن سیوم هجری این اقتدار حکمرانهای محلی اراکوسیا را درهم شکست و عساکر عمر و پایه تخت غزنوی را اشغال نمود ، ولی این تسلط صفاری دوامی نداشت و متعاقباً اقتدار رؤسای محلی برقرار گردید . دولت سامانیه در قرن سیوم هجری خراسان را ضبط کردند و بر صفحات اسلامی افغانستان - تخارستان ، باختر آریانه ، سیستان ، اراکوسیا استیلا یافتند . اما اقتدار رؤسای بومی تقریباً محفوظ ماند . دولت غزنویه افغانستان در قرن چار هجری بنیاد ملوک الطوائفی را در افغانستان برانداخته و اراکوسیارا اشغال نمود ، و ازان بعد اراکوسیا رو بمرور رفت ، چه مقتدرترین سامان این سلسله محمود که مادرش از قندهار بود ، توجه تامی به آبادی این ولایت داشت ، و بهمین جهت انتساب بقندهار اورا محمود زابلی میگفتند .

در قرن ششم هجری سلطان بیباک افغان حسین جهانسوز بساط غزنویان را پیچید ، و اراکوسیا جزء دولت غوریه گردیده ، غزنین بصفت پایه تختی دوم افغانستان برقرار ماند ، هجوم خوارزمشاه در اوایل قرن هفت هجری غزنین را لگدمال و تاج الدین یلد زغوری را فراری سند ساخت . متعاقباً سیلاب مغول ساحه افغانستان را مالا مال و ولایت ها و بلاد اورا تخریب نمود ، ازان بعد

ناظهور چنگیز ثانی صاحبقران تیمور گورکانی اراکوسیا جزء مملکت مغول حساب شد . تیمور که در قرن هشتم جای دولت چغتاییه را در افغانستان گرفت ، پس ازو شهر شهر هرات بصفت پایه تختی افغانستان ممتاز شد ، و اراکوسیا را عمال هرات اداره مینمود ، و در زمانه فتور تیموریان یکی بدیگری بضبط اراکوسیا سبقت میدجستند . مشهورترین حکمرانان تیموری قندهار کیدرو والی بلخ است . که از ۸۱۲ تا ۸۲۰ هجری بروایت قندهار استیلا داشت . سویور غامش والی کابل نیز در سال ۸۳۰ هجری برانجا استیلا یافت . در عهد سلطان حسین مرزای مشهور ، امیر ارغون بیگ پسر امیر ذوالنون (آتالیق شهزاده بدیع الزمان) در سال ۸۸۴ هجری ولایت زمین داور یافت ، و او صفحه ارغنداب (قندهار) را بگرفت ، و بعد ازو محمد مقیم پسرش جانشین او گردید . پسر دیگر ارغون شجاع بیگ مشهور به شاه بیگ بملاوه قندهار و گرمسیر به علاقه سند عسکر کشید و تهته را از جام فیروزالدین بن جام نظام الدین پادشاه محلی سند اشغال نمود . علاقه سند هر چند در تقسیمات جغرافیائی جزء ولایت پاختیا حساب میشود ، ولی در تقسیمات سیاسیّه غالباً جزء اراکوسیا شمار رفته ، و راهی که از شکارپور سند در دره مشهوره بولان ممتد شده (به اراضی بلوچستان شهر قنداوه را در جهت شرق شمال به یمن خود میکذارد و علاقه کوهمه را در سمت یسار گذاشته براه بشین داخل) قندهار میشود) ولایت سند را به اراکوسیا مربوط میسازد . ولایت سند در سقوط دولت های غزنویه و غوریّه افغانستان از اراکوسیا مجزا گردیده ، از آن بعد گاهی بالا استقلال در تحت قیادت شاهان بومی زنده گی میکرد و گاهی ضمیمه حکومت هندوستان میگردد . پس از شجاع بیگ حکومت اراکوسیا به پسرش شاه حسین تعلق گرفت ، و بالاخره میرزا عیسی خان ژنرال شاه بیگ حکومت

ار غونیه را در ارا کوسیا خاتمه داده ، خودش و خاندانش چندی در آن دیار حکمرانی نمودند . بابر میرزای معروف نیز در سال ۹۱۳ هجری بارا کوسیا بتاخت ، و چندین سال در آنجا مسلط بود ، تا آنکه در سال ۹۳۲ هجری بفتح هندوستان پرداخت .

در سال ۹۴۷ هجری افغانهای سور در هندوستان هایون شاه پسر بابر شاه را شکسته ، و بجانب فارس طرد و تبعید نمودند ، طهباسب اول صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ه) هایونشاه را کمک نمود تا آنکه در سال ۹۵۲ ه هایون قند هار را اشغال ، و متعاقباً بر تخت هندوستان جلوس فرمود . هایون ارا کوسیا را بدولت فارس گذاشت ، ولی بعد از کمی دوباره بحکومت هندوستان الحاق شد ، در عهد دولت اکبر جلال الدین (جلوس ۹۶۳ ه) میرزا غازیخان نامی از احفاد مرزا عیسی خان حکمدار سابق قندهار ، از دربار هند بنائب الحکومه گی سند مقرر شد ، و در عهد جهانگیر (جلوس ۱۰۱۴ ه) ولایت قندهار باو سپرده شد . عباس صفوی فارس (۹۵۸ - ۱۰۳۸ ه) مجدداً ارا کوسیا را استیلا کرد ، بعد از مرگ عباس در عهد حفید اوصفی شاه (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه) از بکان که از فرزانه تا کاشغر و از ختن تا باختر مسلط ، و آریانه را تاخته بودند ، بولایت ارا کوسیا قابض شدند . شاه جهان مغول کبیر هندوستان ، از بک هارا در سال ۱۰۳۱ ه طرد نموده ، و ارا کوسیا را بدولت هند ضمیمه کرد . اما عباس ثانی صفوی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ه) مکرراً ارا کوسیا را اشغال نمود ، از آن بعد تا ظهور دولت افغانی قندهار ، ارا کوسیا جزء مستملکات فارس محاسب می رفت .

در سال ۱۱۲۱ هجری = ۱۷۰۹ مسیحی ملت افغان در ارا کوسیا علم استقلال داشته ، و در تحت قیادت سیاسی مشهور افغان میرویس خان بن شاه عالم ،

گرکین نام نایب الحکومه فارس را بایست و دوهزار عسکر آندوات از تیغ کشیدند ، و در مرتبه دوم اردوی اعزامی فارس را که بیست و پنج هزار نفر بود مع خسرو خان قوماندان نظامی ، بکلی کشتار عام نموده ، و بنیاد دولت مایه را استوار کردند . شهریار محمود پادشاه ثالث خانواده میرویس در سال ۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ مسیحی عسکر به مملکت فارس کشیده و آنجا را مسخر نمود ، و در اشغال سلسله صفوی را از بین و بن برآورد . بعد از سقوط سلاطین صفاری و غزنوی و غور افغانستان به پنجاه سال یکبار دیگر شهریار محمود سیادت افغانستان را در مملکت فارس برقرار نمود .

در نصف قرن دوازده هجری نادرشاه ترکان اراکوسیا را اشغال ، و شهر قدیم فندهار را پس از یکسال محاربه و محاصره فتح نمود ، ولی متعاقباً در سال ۱۱۶۱ هـ ۱۷۵۷ مسیحی شهنشاه مشهور افغان احمد شاه بابای بزرگ طرح دوا - امپراطوری افغانستان را در اراکوسیا ریخت ، که دامنه آن یکوقتی از جیحون تا بحر غرب و از جنوب بحر خزر تا قلب هندوستان (دهلی) کشیده میشد . اراکوسیا در سال ۱۲۵۰ هجری اردوی هندی و مهاجم شه شجاع الملك را شکست ، و قوماندان نظامی اوزنرال کمبل انگلیز را اسیر نمود ، ولی در سال ۱۲۵۵ هجری بمقابله اردوهای مهاجم دولت بریتانیا مغلوب گردید ، و مطابق ماده ۶ معاهده ۲۶ جون ۱۸۳۸ مسیحی لاهور (منعقد بین شه شجاع و دولت انگلیز و رعیت سگه پادشاه لاهور) ولایت سند ارتشکيلات سیاسیه اراکوسیا منزع ، و به ایران بومن سند مربوط گردید ، و متعاقباً ضمیمه دولت هند انگلیزی شد . در سال ۱۲۹۵ هجری هجوم ثانوی اردوهای بریتانیا در اراکوسیا شروع شد ، و مصادمه اولین جاذین در حدود تختة پل بعمل رسید . و مطابق ماده اول معاهده ۲۶ می ۱۸۷۹ مسیحی (منعقد بین امیر محمد یعقوبخان و دولت

انگلیز) علاقهای شمال-کوت و فوشنج (که در تقسیمات ملکیه مربوط به قندهار بودند) تاجیل کوژک از ولایت ارا کوسیا منفصل و ضمیمه حدود هند برطانوی گردید . محاربه عظیمه میوند (۱۷ شعبان ۱۲۹۷ قمری) نیز یکی از جهادهای تاریخی ملی در ارا کوسیا است .

والحاصل ولایت ارا کوسیا یکی از عمده ترین ولایات افغانستان بوده ، و در دوره اسلام مراحل بندیرا در مدنیت و ترقی ، زراعت و تجارت ، صنایع و فنون ، علم و ادب طی کرده است ، فضایی ارا کوسیا از مشاهیر رجال وطن افغانستان بوده و از آن جمله اینهاستند :- حکیم سنائی غزنوی . احمد بن حسن میهنی . ابن الرشید غزنوی . ابونصر مشکان . ابورجاء غزنوی . ابو الفضل حسن بیهقی . حمیدالدین نصرالله غزنوی . ابو حنیفه اسکافی . شیخ بدرالدین غزنوی . بوسهل زوزنی . عثمان غزنوی . ابوبکر عمید . فرج الرخجی . عمر بن فرج الرخجی . هاشم قندهاری . عایشه درانی . سید حسن غزنوی . زینبی معروف غزنوی . ابوالفرج سنجری غزنوی . محمد غزنوی . مختاری غزنوی . علی فتحی غزنوی . کافرک غزنوی . عبری غزنوی . صندلی غزنوی معزی غزنوی یعنی غزنوی . یوسف غزنوی . ملا شیر محمد هوتکی صاحب تصانیف متعدده . حبیب الله قندهاری . ایسی قندهاری . اثی قندهاری . محمد صدیق قندهاری . عبدالحکیم قندهاری . عبدالباقی قندهاری . محمد حسن قندهاری . سعدالله قندهاری . ابوبکر قندهاری . عبدالحق قندهاری . عبدالاحد قندهاری . عطا محمد قندهاری . بابو جان قندهاری . عبدالغفار هوتکی . مهر دل محمد زئی . خوشدل محمد زائی . پیر محمد کاکری . سلیم علی زائی . عبیدالله چکزائی . مر راحمان نورزائی . ملا میران قندهاری . ملا کمال علی رائی و امثالهم .

کدرو سدا (بلوچستان)

کدروسيا Gadrosia يا او ريشيا Vreitae (بلوچستان) ولايتي است در جنوب افغانستان که شمالاً به اراکوسيا (قندهار) و سيستان و صحراي لوت فارس و جنوباً به بحيره عرب ، شرقاً به خط سند (سلسله کوهي که از کراچي تا کويته در طول سه صد ميل رفته و بلوچستان را از سند جدا ميکند) و غرباً بمملکت فارس مربوط و متصل است . بلوچستان يك ولايت کم آب و نسبتاً غير معمور بوده ، داراي ميادين چول ، و ريگزار هاي خشک ، سنگ چالها ، ريگهاي متحرک و سوزان ، جبال و سلسله کوههاي غير منبت ، اراضي ناممور ، دلد لها ، اراضي مرطوب و سبزه زار ، سطوح مرتفعه ، جنگل ها ، چشمه ها ، واديهاي تنگ و فراخ ، نهرها است . انهار بلوچستان غيرکافي است و غالباً در گرما خشک و بعضاً در دشت ها غرق و معدوم ميشوند ، لهذا آبياري بواسطه قنات است و اراضي مزروعه کمياب ، آب و هوای اين ولايت مختلف و بسيار خشک و غير باراني بوده ، در زمستان سياب ترما ميتر در شبها پايان صفر را نشان ميدهد ، و در گرما حرارت شدیدی دارد ، قسمت کثير زراعت منوط بگندم بوده ، و صادرات آن مخصوص ميوه جات از قبيل تربوز و انگور است معادن بلوچستان عبارت از ذغال (بين راهاي هار ناي Harnai و کويته) و تيل (دامان کوهاي شيراني وغيره) و گوگرد وغيره . ميباشد حوادث و عوارض طبقات الارضي در بلوچستان زياده تر وقوع يافته ، و اسباب تغيرات ارضيه گرديده است ، حق نزديکترين اينحوادث رتله ۲۰ دسمبر ۱۸۹۲ مسيحي را ميتوان حساب کرد که شق هولناکي در حصص مغربي خواجه عمران احدث نمود .

حيوانات و حشيه بلوچستان زياد ، و در اراضي ساحلي داراي ماهي است که

قسمت بزرگ خوراک اهالی را تامین میکند، جغرافیون یونان یکوقتی اهالی آنجارا (ایخیوفاج) یعنی آکل السمک نام نهاده بودند. در ساحل بلوچستان چند خلیج واقع شده که حکم لنگرگاه دارد، و مذهب عمومی اهالی مسلمان حنفی المذهب وزنده گی شان چادر نشینی است.

نفوس بلوچستان تقریباً بربك ملیون و دوصد هزار بالغ میشود، ولایت او عجلانته بدو حصه تفریق میگردد: - غربی و شرقی. حصه غربی در رقبه تغذیه ۶۰۰۰ مربع میل و بدو قسمت شمالی و جنوبی واقع شده که اول آن بری و ده بیس ساحلی است. اینحصه غربی موسوم به مکران و حالیه مربوط به مملکت ایران بوده و تقریباً دارای سه صد هزار نفوس است. قصبات مشهوره او عبارت است از: - بمبور، مکران، جالق، دیزک، سرحد، ایرافشان، ماکار، سربار، لاشار، جامپ، یافوخ، دامان و غیره. طوایف مشهوره این قسمت اینها هستند:

برهان زائی، یار احمد زائی، غمشاد زائی، بیهار زائی، جهان شاه زائی و غیره. مدرس ها بلوچستان غربی را در سال ۱۸۴۰ مسیحی بعد از عسکر کشی هندی بمبور اشغال کردند، معینا تا سال ۱۸۷۲ مسیحی بطور قطع حدود فارس شناخته نمیشد. بلوچستان شرقی، در قرن ۱۹ عیسوی بالتدریج از طرف انگلیز ها - متصرف شد، و علاقہ های بلوچ در اثر پالیسی رابرت سندیمن معروف متعاقب حکومت هند برطانیوی گردید، و حتی (بشین و سوی) که در جهت شمالی آن و مربوط به ولایت و دها بود، نیز در سال ۱۸۸۱ مسیحی از افغانستان مجزاً و ضمیمه حکومت هند شد، و در سال ۱۸۸۲ بلوچستان، بلوچستان برطانوی گفته شد. و در سال ۱۸۸۹ تمام بلوچستان و دره تا حدود افغانستان به تصرف انگلیس ها رفت. سرحد حالیه بین افغانستان و بلوچستان از جنوب رود گومل شروع شده بطرف جنوب غرب میرود، و از آنجا به سمت جنوب

شوراءوك بطرف نوشکی میدود، و متصل نوشکی ریگستان هلمند را عبور و تقریباً در يك خط مستقیم از بین ریگستان سیدستان بجناب غرب تا سرحد فارس امتداد می‌شود .

قسمیه و شهرهای ،شهره بلوچستان شرقی عبارت از کلات (۱۵ هزار نفوس دارد) قندابیل (قنداره) کسویه (پایه تخت انکلیزی بلوچستان) و لاس بیله ، نوشکی است . در قرن دهم شهر عمده بلوچستان قصدار بود که اهمیت امره زه کلات را داشت ، و عایدات گمرکی او را بار تولد از قول مقدسی يك ملیون درم می‌نویسد . در وقتیکه حکمران قصدار غیر از خلافت بغداد اقتداری را نمی شناخت ، محمود غزنوی در قرن یازده مسیحی جنگهای سختی با قصدار نمود . شهر قندابیل در مرکز حاصلخیزترین نقاط بلوچستان واقع شده ، و بقول ادکایز ها اگر معمور شود ، خورا که تمام بلوچستان را میتوان داد .

در ازمنه متقدمه که شعبه هند و اروپائی آسیائی از آسیای وسطی در ولایت باختر و آریانه مهاجرت کرده و از آنجا بصفحات داخله افغانستان منقسم شدند ، قسمتی از اینها براه اسکاستین و آرا کوسیا بقسمت های شمالی و غربی بلوچستان سرازیر گردیده ، و بدوآ با تحریف همان اسامی اسکاستین و آرا کوسیا و آریانه نام وطن خود را او ریشیا گذاشتند ، قبایلی هم از همان اوقات نام خودشان را با تبدلات اسمای مذکوره آساگا و آساجدان نهادند که تا امروز موجود بوده ساگا و ساجران خوانده میشوند ، و محققین اروپا اینها را از ساکنان قدیم اصلی بلوچستان می‌شمارند . هکذا دسته های دیگر از طوایف باختر براه بلور و باکتیا بجهت شرق و جنوب بلوچستان سرازیر شدند ، و اینها به تحریف کلمه باختر و باکت یعنی باخت (پختوی حالیه)

بختی و ماری و را هوی نامیده شدند ، که تا اکنون موجود و بقول مطلقین مشرب از همان بلشندگن قدیم این سرزمین شمرده میشوند . راجع به بختی ها و ماری ها که در جنوب کوه های سلیمان در بلوچستان سکونت داشته و رند بلوچ **Rind Baluch** خوانده میشوند دایرة المعارف بریتانیا چنین تعریف میکند : -- و بختی ها و ماری ها مثل افریدی های افغان سفید میباشند ، و هم چنین هستند بلوچهای دیره جات . و اینها سوارکار و شجاع و مانند پشتون ها وابسته روایات اسلاف اند ، اصل کلمه بلوچ نیز تحریف همان اسم باختر و بلور است که امروزه بلوچ و بلوچستان نامیده میشود . طایفه براهوی که تقریباً سه صد هزار نفوس و ربع اهالی بلوچستان را تشکیل میکنند ، بقول دایرة المعارف بریتانی اسم آنها (راهوی - مطابق بغرش) تحریف براهوی (مردم کوهی) بزبان سانسکریت است . و اینکه اهالی افغانستان را اغلباً هندوها ، مردم کوهی مینامند . طبیعی و معلوم است ، براهوی ها در میدان وسیع قلات تا سند سکونت دارند . طایفه تاجیک بلوچستان نیز از تاجیکهای قدیم افغانستان است که قسمی از پادشاهان در ماوراءالنهر هجرت نمودند و قسمی بصفحات بلوچستان هجرت کردند ، و اکنون طایفه از آنها بنام دهکانان در شهر مکران و اکناف آن توطن داشته ، و بنام قبا هم یاد میشوند . قبیله هات را محققین در بلوچستان از طوایف اصلی فلات آجما حساب میکنند .

مرورده و رپای اقوام جوار و دور دست را در بلوچستان باز کرد و اختلاطهای قومی شروع شد ، از انجمله است فارسیهای که در ریگستانهای ماسکل و خاران سکونت دارند این طایفه از اختلاط بومی ها با فارسی ها بعمل آمده اند . طوایف ریگی ، یکتانی که در علاقهای کر ، کج ، کاش ، کاین و غیره بود و باش دارند ، از اختلاط

اعرابی که در نصف ویکی بلوچستان قبایل بدوی و محرومان نشینی تشکیل کرده بودند ، بوجود رسیده است ، طایفه قشری از انجمله منسوب به قریشی عرب است . مغولهای تاتار که در قسمت جنوبی بلوچستان و در حصص کوهستانی و جنوبی خاران و مکران منتشر گردیدند ، نیز آهسته آهسته بابومیان در آمیختند . و از اختلاط راجپوتهای هندوستان با اهالی بومی بلوچستان طایفه جدیدی بنام چنچکی ظهور نموده که در مکران ، سیخ گر ، کیج ، سکونت دارند . و طوایف پشتون از سلسله جبال جنوب اراکوسیا بصفحات شمالی بلوچستان سرزیر گردیدند . و از انجمله است طوایف ناصر ، خروت ، ترین و غیره .

بعد از آنکه آریین های افغانستان در بلوچستان به تشکیل جمعیت پرداختند ، مدتی بآسوده گی زیست نمودند ، در آن عهد دیانت آنها بت پرستی بود و زبان شان زبان قدیم آریائی افغانستان . و قتیکه دوا باختری سقوط کرد ، همزمانیشان بر افغانستان قسماً تسلط یافتند ، و از انجمله دارایوش بود که بر سنده و پنجاب دسقی دراز کرد ، و بر بلوچستان تسلطی هم رساند . در اواخر قرن چهارم مسیحی اسکندر یونانی به پنجاب عسکر کشید و در وقت عودت بمملکت فارس ، از بلوچستان گذر کرد ، او درین سفر بیابانهای بی آبی را طی نمود ، و چاهها حفر نموده آبی خورد ، و بعمای و خرمائی قناعت کرد ، و مجبور شد با اهالی شجاع رزم های سختی نماید . سکندر در عین این زحمات بعض اراضی شاداب و زرخیزی را نیز تصادف نمود ، و نباتات مقبول و بته های خوشبو و خار داری تماشا کرد ، و بالاخره بعد از طی کردن راهای صعب المرور ، تحمل گرمای سوزان حصص غربی مکران ، ازین وادی بسلامت گذشت .

بعد از اسکندر یونانیان در باختر به تشکیل سلطنتی پرداختند ، و سلوکس نیکباتر (۳۱۲ - ۲۸۱ ق م) در رأس آن تشکیلات قرار گرفت ، متعاقباً

در هند هندوها بشوریدند و بنیاد یونانیان را بر انداختند ، قاید مشهور آنها چندر کپت موریاف صفحات جنوب هندو کش را استیلا کرد ، و بر بلوچستان مسلط شد (۳۰۵ ق . م) مگردیری نگذشت دولت باختر قوی شد ، و شهزاده گان باختری بر صفحات جنوب هندو کوه تادریای سند استیلا کردند ، ارا کوسیا پایه تخت قسمت جنوبی افغانستان قرار گرفت ، و نفوذ آنها در بلوچستان کشیده شد . در عهد دیمتری پادشاه مشهور باختر (ربع اول قرن دوم قبل المیلاد) تمام ولایات هندوستان تادریا ضمیمه حکومت افغانستان گردید . بعد از آنکه دولت باختر سقوط نمود ، کوشان شاهان جای آنها را در تمام افغان تان اشغال کرد ، و از قرن سیم میلادی دولت هیاطله عوض کوشانیان قرار گرفت . در فتور هیاطله ها ساسانیان فارس بر قسمتی از افغانستان مسلط شدند ، و نفوذ آنها از جهت غربی بلوچستان در داخله آن پهن گردید . ولی قدرت و تسلط همان رؤسای بومی را بود . این وضعیت تا ظهور اسلام طول کشید .

در طی این اعصار دیانت زرتشتی از جهت شمال و غرب و دیانت بودائی از شرق و شمال در بلوچستان نفوذ نمود و دیانت بت پرستی قدیم را تا اندازه ثی فشار داد . زبان آریائی قدیم نیز در اثر اختلاط السنه فارس و یونان و هند از همرفت و زبان نوینی جانشین آن گردید . اختلاط السنه پشتو و دابی و ورس در ترکیب زبان جدید مدخلیت تامی داشت ، و لغات هند در آن افزود ، و این همان زبانی است که تا اکنون بعلاوه زبان تاجیکی حصص غربی در بلوچستان معمول و مروج است . اما بسط و نفوذ تمدن باختری و بودائی در این ولایات فسیح الاراضی و قلیل النفوس محتاج تحقیق و کاوش های علمی است .

در قرن هشتم مسیحی افواج خلفای عرب بلوچستان را فتح کردند و اهالی بدیانت اسلام و متعاقباً بمذاهب حنفی گرویدند ، در قرن نهم بلوچستان در قید

اطاعت پادشاهی زابل بود ، غالباً در ادوار ماقبل و مابعد از اسلام مقدرات بلوچستان با ولایت زابل شریک شمرده میشد ، مهذا ریاست داخله در دست رؤسای بلوچستان باقی ماند . در عصر خلفای عباسی بغداد ، در بلوچستان سلسله بومی بنام آل سهراب حکومت مینمودند و سلطه این سلسله مدتی دوام نمود . و بعد ها حکومت به سلسله سواه منتقل شد ، این سلسله از باشندگان جبال بودند ، و یکوقتی مجبور با استمداد از قبایل براهوی شدند ، ولی این استمداد به ضرر آنها ختم گردید ، چه قبیله مرواری (یکی از قبایل براهوی) قوت گرفته و در تحت ریاست قنبرخان نامی حکومت کلات را بدست گرفتند و مدتی هم در اینجا حکمرانی نمودند .

در قرن دهم حکمرانهای بلوچستان غیر خلافت بغداد قدرتی را نمی شناختند ، در قرن یازده دولت غزنوی آنها را مطیع حکومت مرکزی افغانستان قرارداد ، و تا اختتام دولت غور این قرار باقی بود .

در قرن دوازده هجوم خوارزمشاه و جنکیز بساط سلطنت غوریه افغانستان را برچید و در ولایات فتور و خداد ، بلوچستان نیز در تحت ریاست رؤسای بومی مستقل گردید ، در قرن شانزده بهمد دولت جلال الدین اکبر شهریار گورکانی هندوستان ، بلوچستان ضمیمه دولت هند گردید ، و متعاقباً در تحت رایت ناصر خان حکمران بومی کلات ، که از همان سلسله آل قنبر بود ، بلوچستان شرقی قوت گرفته ، و خان مذکور رؤسای سرکش مکران (بلوچستان غربی) را مطیع خویش ساخته ، و به تشکیل یک حکومت بزرگ بلوچستانی کامیاب آمد . بعد از فوت ناصر خان این سلسله از هم گسیخته و بلوچستان در تحت حکومتهای مختلفه بومی قرار گرفت . در قرن هجده نادر شاه ترکان بر بلوچستان مستولی شد ، و متعاقباً در همان قرن احمد شاه بابای بزرگ آن را بدولت افغانستان مسترد

نمود . در قرن ۱۹ سلطنت افغانستان گرفتار اغتشاشها و خانه جنگی ها بود ،
لهمذا چنانیکه در پنجاب هندوها ، و دوسند میرها اعلان استقلال کرده و از افغانستان
مجزا شدند ، بلوچستان نیز توسط خانهای بومی از افغانستان جدا شده و بسرعت
ضمیمه دولت بریتانیای هند گردید .

دوره اسلام در بلوچستان اسباب ترقی زراعت و حفر قنوات گردید ، و هنوز
آثار زراعت و کاربزه های آن عهد پدار است . اعراب بندهای قیمتداری در
بلوچستان اعمار نمودند ، و مساجد نفیسی در آنجا ساختند . سنای شهر مکرمان
و کتیبه های ظریفی که مانده بهترین یاد کارهای معماری مهندسین اسلام بشمار
میرود . با کل حال ولایت بلوچستان ارضیت تجارت و طرق مواصله بدیای بحار ،
از عمده ترین ولایات مملکت بوده ، راهالی آن بشجاعت و زحمت کشی ، تحمل
وجوانمردی ، فیاضی و جنگجویی متصف و موصوف است . (باقی دارد)



مهملات صدیق بزبان افغانی از مولفات اوست که تا کنون طبع نشده مولدش شهر قندهار مدت عمرش ۸۸ قوم او سايان خیل و در سنه ۱۳۰۲ به شهر قندهار طومار حیات را در نور دیده و بمقبره عمومی قندهار مدفون است . (باقی دارد)



بقلم آقای میر غلام محمد خان
عبار

(افغانستان ونگاهی بتاریخ آن)

(۷)

ولایت پاکتیا یا پاختیا (قسمت شرق جنوبی افغانستان)
ولایت پیکتیا یا پیکي پیکا ولایتی است در شرق جنوب افغانستان که شمالاً بولایت کندهار (یا) ولایت پشاور (تا کابل) جنوباً به بحر عرب ، شرقاً به نهر سنده ، غرباً بولایت بلوچستان و زابلستان (قندهار) محدود و متصل است .
قصبات و شهرهای مشهوره حاليه پاختیا اینهاست : — گردیز ، خوست ، ارگون ، تهل ، وانا ، قلعه کرم ، دیره غارنجان ، دیره اسمعیل خان ، شکارپور ، تتهه ، جیکب باد ، سیالکوت ، کراچی ، بنو ، دامان ، گلاچی ، جام پور ، کاشمون ، کنده کوت ، غوث پور ، نور پور ، یعقوب آباد و غیره .
بندرگاه کراچی که جای بندر گاهای قدیم پاختیا را در ساحل بحر عرب گرفته ، از دروازه های مهم بحری آسیای وسطی شمرده میشود ، سلسله جبال سلیمان که در قلب ولایت پاختیا شمالاً جنوباً سیر میکند ، از کوه های عظیم افغانستان است . دریا های معروف پاختیا عبارت است از انهار کابل ، کرم ، توچی ،

کومل . دریای اول الذکر فاصل پاختیا و گندهاریاست . وادیهای این انهار اربعه (بعلاوه راه بین کویته و قندهار در جنوب ، و معبر خیبر در شمال) شاهراههای اصلی است که صفحات پاختیای غربی را به حصص پاختیای شرقی وصل مینماید . رو پهمرفته ولایت پادتیا ملک کوهستانی و دارای آب و هوای مختلف ، جبال بلند ، دره های مهیب و هولناک ، آبهای جاری ، جنگلهای سرسبز ، میادین وسیع ، حوزه های کوچک و زیبا است ، سطوح مایله و دامن شرقی جبال اوصفحات فرو رفته و حاصلخیزی دارد که تابود بارسند میرسد ، اینحصص بسی هوای گرم داشته و استعداد زراعتیش بیشتر است ، قسمت های مرکزی و غربی او در ارتفاع جبال (ازیک تاشش هزار فوت) ایشجار یسما سرو ، صنوبر ، کاج ، جور ، بلوت ، چار ، غمز و غیره میرو یابد ، فواکه وحشی ، گلهای خوشبو ، ته های خار دار ، نیشکر و شبدر ، حیوانات وحشی و اهلی ، سباع پاختیا معروف ماسکت است . جهات شمالی و جنوبی پاختیا دارای معادن قیمتمندار است از قبیل : — سرب ، جست ، ذغال سنگ و غیره .

جغرافیای ولایت پاختیا در دو نیمه هزار سال پیشتر وسیعتر ازین بود که ما گفتیم ، و پدر مؤرخین هیرو دوت ، حدود اینولایت قویم و قسیم را نشان داده است ، و مستر بیلو توصیح مینماید ، او میگوید : — در آنمهسد (حار قرن قبل المسیح) این ولایت افغان (پاختیا) بنام پیکتیا و یاپیکی ییگا و اهالی آن به اسم پیکتین موسوم بود ، و پختون امروزه من حیث اهدیت و نسل عینا همان پیکتین مؤرخ یونانی (هیرو دوت) منطبق میگردد . این پاکنیای هیرو دوتس برکناره دریای سند واقع و دارای اهالی بود که بچهار حصه تقسیم گردیده ، و حکومت واحده تشکیل داده بودند . ولایت مذکور دروسعت به پختون خواة حاضره مطابقت داشت ، و حدود آن باینقرار بود : — پاکتیا شامل است

بر همه علاقه‌های سلسله کوه سایمان و کوه سفید ، که از یکطرف شمالاً الی منابع دریا‌های سوات و پنج‌کوره و سلسله کوه دوما ، و از طرف دیگر تا سواحل جنوبی دریا‌های لوگرد کابل الی جلال آباد و سعت داشته ، شرقاً بدریای سند و غرباً بدریای هامند محدود و متصل بود ، حدود جنوبی آن همان بود که حاضراً علاقه کاکراست و از انجا متوازی علاقه‌های : — پشین ، شال ، وادی بوری ، الی دریای سند پش می‌رود . پس ولایت زابل (قندهار) نیز داخل حدود ولایت پاختیای قدیم بود .

مستر بیلو برای آنکه محل وقوع ولایت پاختیا را روشنتر در افغانستان طبیعی معین کند مینویسد : — « وقتی که ما جغرافیای قدیم این مملکتی که — فارسی‌ها او را آریا ورتا ، و یونانیان آریانا — می‌گفتند ، و بعدها خراسان و حالا افغانستان نامیده میشود — نظر مینمائیم ، تقسیمات عمده مملکتیه او از زمانه قدیم اینچنین معلوم و آشکارا میشود : — در جهت شمال ولایت باختریا (باخ ، بدخشان ، مینه) و ولایت مارگیانا (مرغاب و مرو) در جهت جنوب ولایت باکدراسد (کدروسیا = بلوچستان) در سمت غرب ولایت آریانا (هرات و خراسان) و ولایت درنگبانا (سیستان) در سمت شرق یک حصه از ولایت باختریا (چترال و نورستان) و ولایت پاختیا ، در قطعه وسطی ولایت پیرو باسیس (غور و هزاره جات) و ولایت اراکوسیا (قندهار) با نچساب نه تنها ، ولایت زابل بلکه ولایت گندهاریا (پشاور ، سوات و باجور ، کابل) نیز داخل ولایت پاختیای قدیم بود .

اما مرور دهور و حوادث تاریخی ، پاختیای قدیم را دو چار سر نوشت‌های متباین و متخالفی نمود ، بنوعی که میتوان گفت پاختیا از نقطه نظر جغرافیای تاریخی بسه حصه منقسم میگردد . اول پاختیای جنوبی یعنی قسمت زابلستان

وسند تا بلوچستان ، دویم پاختیای شمالی یعنی قسمت کند هار یا ، سیوم پاختیای مرکزی . شاهراه قندهار و کویت و معبر دره بولان بین قندهار و سند ، زودتر از همه گذرگاه ترکتازان هند قرار گرفته و ضمناً سریمتر ولایت زابل داخل مدینت جهان گردید ، اینستکه یک وقتی زابلستان را یکی از کانون های مدینت یونانیان باختری مشاهده مینمائیم . هکذا شاهراه خیبر معروض عبور فاتحین بزرگ گردیده ، و ولایت قندهار یا روزی از مهمترین مراکز مدینت بودائی بحساب رفت . درین میانه پاختیای مرکزی مرا حل جدا گانه و خاصی را طی مینمود ، یا رعایت این مطلب بود که ما از پاختیای جنوبی (زابلستان) در گذشته سخن گفتیم ، و از پاختیای شمالی در آینده بحث خواهیم نمود ، در اینجا توجه ما معطوف بتاریخ پاختیای مرکزی است ، مع هذا نمیشود مطالب را فشرده و در حدود معینی نوشت ، زیرا پاختیا در تاریخ وطن افغانستان یکی از عمده ترین قسمت های قدیم محسوب است ، و بطوریکه میتوان فهمید افغانستان در قدیمترین ازمنه تاریخی خود بعد از آنکه نژاد آریان در آن وارد و ساکن شد ، در سه قسمت اساسی منقسم گردید : - ولایت باختر در شمال و شرق (شامل صفحات سرو و مرغاب ، میمنه ، بلخ ، قطغن و بدخشان ، چترال و نورستان) ولایت آریانه در غرب و مرکز (شامل هرات و خراسان ، سیستان ، غور و هزاره جات) ولایت پاختیا در شرق و جنوب (شامل باجور و سوات ، پشاور ، کابل ، دیره جات و سند ، سمت جنوبی حالیه ، قندهار و بلوچستان) سایر تقسیمات ملکه و طوایف افغانستان ازین سه منشأ بزرگ یعنی باختریها و آریانه ها (آریانه های هرات) و پیکتین ها (پختانه ها) مشتق و منشعب گردیده اند ، بیلونیز حدود باختریای قدیم را باین نوع تعیین میکند : - ولایت باختر که هندوها آنرا باهلمکا مینامیدند ، در شمال و مشرق افغانستان و شامل تمام علاقهای است

که در میان دریای آمون تا سرحد بلخ ، و حصه بالائی دریای سند واقع گردیده ، و سرحد مذکور از سلسله کوه دوما - که بطرف مشرق و مغرب از منابع سوات و پنجکوره (سواتس و گواریس یونا نیها) امتداد دارد - منقطع میشود ، و در جهت جنوب و غرب سرحد باختر یا متوازیست به کوهسای پیمان الی سلسله جبال التور ، که با نخباب علاقه های لهو کرد و وردك بطرف جنوب سرحد باختر میاند ، و شیرین دهن دره غزنی را بدره پری جكد لك متصل میسازد ، و بیشتر ازین علاقه دریای کابل تا محله اتصال بدریای چترال یا کنر ، سرحد باختر را تشکیل مینمود ، پس بطرف شمال شرق ولایت بولر یا بلور (نورستان حالیه و چترال) داخل حدود باختر یا شمرده میشود .

علی کل حال در قرن های قبل التاریخ بعد از آنکه آریین ها از آسیای وسطی داخل باختر و آریا گردیده و از انجا بسایر صفحات افغانستان پراکنده شدند ، قسمت بزرگی نیز وارد وادیهای ولایت باختر یا شده ، و بدو آ با تحریف کلمه با کتر (باختر) اسم با کت و پا کت را روی وطن جدید خود گذاشتند که متعاقباً با کت و پا کتیا گردید ، و خود نیز به پا کتین مشهور شدند ، چنانیکه ازین اسم ها در دو نیم هزار سال پیشتر بدر مورخین ذکر کرده ، نام پا خت و پختون که بعد ها اسم ملی اینها گردید ، تحریف كوچك همان اسم پا کت و پا کتیاست ، چنانیکه بیلو گوید :- « اسمی پختون و پختو موافق همان اسم پختوز مذکور هیرودوت است ، پس میتوان فهمید اسم پختانه در همان عهد قدیم مرادف نام پا کتیا و پکتانه بوده ، و پختوی در جای کلمه پکتوی یم و پکتوی استعمال میشده است . اصطلاح پختون يك لغت ملی افغانی است که تبدیل آن به کلمه پشتون و پشتو در حصص غربی جنوبی با ختای قدیم (ولایت زابل) محض از يك تبدلات طبیعی در اثر وضعیات جغرافیائی بعمل رسیده ، و امروز پختانه و پشتانه (از واحد پختون و پشتون)

مستعمل و نام ملی افغان ها است ، بیلو و بار تولد و سایر محققین عیناً این عقیده را تأیید میکنند .

بطوریکه هیر دوت مینویسد طوایف اساسی پختانه های قریم در انحصار چهار شعبه بود : — گنداری ، آپارتیا ، ستاکی دا ، د ادیکا . شعبه گنداری از همان عهد قدیم بوادیهای گندهاریا (ولایات پشاور ، کابل) ساکن شده بود ، در اسفار دارایوش (پنجمین قرن قبل المیلاد) ازینها با اندک تحریقی بنام دنداری ، در کابل و نواحی آن در تاریخها ذکر شده ، اسم گندهارا نیز مأخوذ از نام طایفه گنداری است ، پس آنها شعب ریادی از طایفه گنداری منشعب گردیده و اساسی اغلی تحریف کلمه گنداری بوده ، که از آن جمله است طایفه گندهاپور افغان که تا هنوز در حصص جنوبی ولایت گندهاریا (پشاور) مسکن گزینند . بیلو میگوید : — گنداری ها در اوایل اراضی مابین دریای کابل و دریای سند را از نقطه تلاقی دریای کنر بدریای کابل الی چاکان سرای و سلسله کوه دوما — اشغال نمودند ، این رقبه شامل علاقهای ذیل است : — گوشتا ، با جور ، بنیر ، چله مه این ، مندر (یوسف زی) هشت نگر ، داؤد زای . بعبارت دیگر وطن گنداریها در اوایل شامل وادی پشاور بجهت شمال دریای کابل و کوه های که در آن جنبه بچهار دور کشیده شده ، بود ، و این ملک محدود بآن نقطه زینی است که بین گوشه تلاقی دریا های کابل و سوات افتاده ، شمالاً بکوه نور و غرباً بدریای کنر تحدید میشود . ، و ما راجع باین مطالب در قسمت گندها یا سخن خواهیم گفت .

شعبه آپارتیا یعنی افریدیها (دیده شود هیرو دوتس تالیف لارنس و اسکلوپیدی اسلامی بریتانیا) بقول بیلو در اوایل ساکن سرزمینی شدند که شامل است بر همه سلسله کوه سفید و علاقهای شمالی و جنوبی او الی دریایای کرم و کابل

وسعت اینحصه شرقاً ضرباً از تپه پیوار یا منابع دریای کرم تادر یای سنده است و نقاط تلاقی آن بدریاهای کابل و کرم جانب شرق میباشد . اما شعبه ستاکی دا یعنی ستک وشتک یاختک (رجوع شود به خبر و دوت تالیف لارنس و کتاب بیلو) در اوایل بعلاقه سکنا کزیدند که شامل سلسله کوههای سلیمان و شاخهای کلان غربی آن (موسوم به شنوال) و ملک میدانی تادر یای سند بود ، که جنوباً الی دیره اسمعیل خان موجوده وسعت داشت ، و سرحد جنوبی آن در سلسله جبال سلیمان بمقام برمل خاتمه می یافت (و متوازی سرحد کا کر امتداد داشت) .

راجع بشعبه دادیکا هیر و دوت میگوید: دادیکا در نهایت حصه شرقی سلطنت دارا ولایتی تشکیل کرده بودند ، و بیلو میگوید تاجیک های امروزه بقایای همان دادیکای قدیم میباشد .

تاریخهای ماورالنهر مینویسد تاجیک ها (دادیک ها) در قرون قدیم از پامیرات افغانستان در انجا ها هجرت کرده اند ، در قرون وسطی طایفه یوسف زائی افغان در علاقهای سوات ، باجور ، بونیر به بقایای طایفه دادیکا موسوم به دیکان ها فشار آورده و بکلی آنصفحات را اشغال کردند ، موجودیت قسم اعظم تاجیک های امروزه در چترال و بدخشانات که از همان عهد قدیم یادگار مانده اند ، بکلی تأیید اقوال هیر و دوت و بیلو و غیره مورخین را مینماید ، و معلوم میشود مسکن تاریخی شعبه دادیکای قدیم پختانه همان صفحات شرق و شمال افغانستان بوده ، و از انجا بمرور زمان در سایر صفحات داخله و خارجه افغانستان مهاجرت اختیار کرده اند که تا امروز در افغانستان و ماورالنهر و فارس بنام های تاجیک و دیکان و دهوار یاد میشوند . بیلو طایفه داری را که در بین طایفه کاکرها آباد بوده و بطرف سرحد جنوبی ملک ستاکی دای قدیم جاگیرند ، نیز نماینده

شعبه دادیکا میداند . (کا کر های حالیه در علاقه چیچ وراولپندی در سواحل سند و دیگر مقامات هندوستان توطن دارند ؛ وطن کا کرها در سرحد سند تقریباً یکصد میل است ، و شمالاً جنوباً از علاقه طایفه وزیری (ویرسی مورخین اسلام) گرفته تا حدود بلوچها وسعت دارد ، و سلسله جبال ژوپ فاصل حدود آنها با وزیرهاست .)

پیشتر گفته بودیم در زمانه های قبل التاریخ افغانستان در سه ولایت و طوایف اساسی - باختر ، آریانه ؛ پختانه - منقسم بوده ، و سایر طوایف و تشکیلات ملکیه ؛ از آنها مشتق گردیده است .

درین میانه قسمت بزرگ مهاجرتهاى داخله و خارجه از طرف پختانه ها بعمل رسیده ، و سلسله این مهاجرتها از قرون قدیمه و دور های ما قبل الاسلام تا عصر بعد الاسلام در از منه مختلفه کشیده شده است . چنانیکه قسمتی از شعبه دادیکای پختانه در همان عهد قدیم از ولایت باختر در شرق شمال و شرق ولایت باختر ریخته و صفحات چترال و بدخشان را اشغال و از اینجا قسماً بـ ماورالنهر پراکنده شدند ، و همچنان در وادیهای وسطی افغانستان و صفحات بلوچستان و سیستان منتشر گردیدند . در دوره قبل الاسلام طوایفی از شعبه کننداری پختانه در وادیهای وسطی افغانستان (هزاره جات حالیه) و سواحل ارغنداب و هلمند رحل اقامت افکندند ، بـلوتاریخ هجرت موخرالذکر را در اوایل میلاد مسیح میشمارد . هکذا سایر طوایف پختانه بحیال غور و صفحات سیستان و بلوچستان کشیدند . اما در دوره اسلام مهاجرتهاى طوایف پختانه در داخله تکرار شده و آنها در ولایت تخارستان و باختر و آریانه و سیستان و بلوچستان و غیره منتشر گردیدند .

پختانه ها باین مهاجرتهاى داخله اکتفا نکرده در جهن شرق نهر سند را عبور

نمودند و در ملتان به تشکیل جمعیت و حکومتی پرداختند ، و متعاقباً حصص مهمه پنجاب را اشغال و از انجا بصفحه هندوستان کشیدند ، انسکلوپیدی اسلامی بریتانیا نیز گوید :- پختانه ها قایلهای زیادی از پرانچی و سور در هندوستان گذاشتند قبایل افریدی و ارگزائی ، بنگش و ترین ، در صفحات پنجاب بسیار قوی گردیدند و زیاده از صد هزار در قریه جات متحده هند باسم طبقه غوری جمع شدند ، هکذا طوایف کا کروزمند و ابدالی در پنجاب ترام نمودند ، اما پختانهای که در شمال هندوستان (بهزاران هزار نفر) ساکن شده اند زبان خود را فراموش کرده اند . « بعلاوه پختانها در اواخر بصفحات شمال شرقی و شمال غربی مملکت فارس ریختند و منجمه شاخه بنگش ها در مازندران به تشکیل جمعیتی پرداختند .

ارقدامت نژاد پختانه این مطلب بخاطر میرسد که بسی از طوایف پختون از جبال عظیم افغانستان بسایر ممالک دوردست حمان هجرت کرده ، و در طی قرنهای متمادی از اصلیت خود ها فراموش کرده اند ، و ممکن است روزی دست علم بشر نقاب از رخساره این حقیقت بردارد چنانیکه بیلو میگوید :- « برای متجسسین و محققین علم التاریخ در مملکت پختون يك صفحه بی نهایت وسیع راز شناسی و اسرار عجیبه خوابیده و خاموش است » بیلو بعد از آنکه راجع بحفظ اسامی دو نیمهزار ساله طوایف و مقامات پختانه (تاحال) و تطبیق آنها با اقوال پدر مورخین هیرودوت اظهار شگفت و حیرت زاید الوصف مینماید مینویسد :- « هیرودوت يك مملکت مختلف و با الکل جدا گانه با اسم پاکتیا در ولایت ارمینیا متذکر میشود که بابا کتییای افغان اسماً منطبق میگردد ، بعلاوه مشکل نیست این اسم را در ممالک اروپای جنوبی تجسس نمائیم ، پکتوی ایم (قدیم) یعنی پواتیرز (جدید) در فرانسه و پکتس در جزایر انگلیند عیناً بنام پاکتیا قدیم افغان تطبیق میشود پکتیس و اسکتیه مالک پختانه با پکتس و آسکات وطن ما (انگلستان) شباهت

بحیر العقول دارد ، اسم مردمان کبیرین که در برطانیه قدیم سکونت داشتند و مردم کبیری از خانواده خان قلات بی کم و زیاد بانام کاماری و کامیرخیل باختیا که شعبه بزرگی از افریدی هستند مطبقت مینماید ، و هکذا نام مردم لا کرین که در برطانیه قدیم ساکن بودند بانام مردم لو گری از لوه گر باختیا (لوهو کرد - کابل) تطبیق میشود ، و در واقع این مشابهات باین مسافت بعیده بسی حیرت انگیز

متعلمین بتاریخ انساب و طوایف پاحتها در بسیاری از موارد باین مشابهات و مطابقات بر میخورند ، و میتوانند با اسامی مقامات و طوایف پختونها را با اسمای سایر طوایف و مقامات داخلی و خارجی افغانستان تطبیق نمایند . مثلاً راجع به کلمه غر (کوه) میگویند : « کلمه غرج = غرج یا غرش يك اصطلاح آریانی است که تا با امروز بنام خلیج در آسیای وسطی باقی مانده و در مورد سکنه آریائی ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب استعمال میشود . و بعقیده توماشک از کلمه Ger غر = گر (کوه) از زبان با کتری قدیم مشتق شده است ، و پختانه ها تا هنوز کوه را غر گویند مثلاً اسپین غر (کوه سفید) و طور غر (کوه سیاه) و غیره کلمات هرنچ و غرج و غرش ماخوذ همان کلمه غراست که بعد ها خلیج گردیده و در بعض حصص غایب مشهور شده و حالیا بنام غلز و غلزی (غلژائی و غلجائی) معروف میباشد . چنانیکه بار تولد در مورد هوتکی های غلجائی صراحة مینویسد : « در اوایل قرن ۱۸ افغاهان از سقوط دولتهای صفوی فارس و مغول هند استفاده کرده و بهمان سرعتی که کوهستانیان غور (افغانان غور) در قرن ۱۲ ترقی کرده بودند ، در مراحل بلندی قدم گزاردند ، در سال ۱۷۰۹ میرویس رئیس خلیج ها (غلجائی ها) قندهار را متصرف شده و حتی بسال ۱۷۲۲ پسرش

محمود ایران را مسخر کرده پادشاه ایران شد ، نادرشاه برای آنکه به اهمیت خلیج ها (غلجائی ها) شکستی وارد نماید رؤسای قبیله افغانی ابدالی را بریاست عسا کر افغانی تعیین میکرد ، احمد رئیس ابدالی از همان جمله بود که در قندهار دوات مستقل افغانی تأسیس کرد .

اسمای مقامات غوری (در جنوب غربی قطغن) غوربند (در شرق بامیان) واسامی طوایف گاری = گری (از شاخه شتک) و غوری زئی (شعبه جدرام) وغوریا خیل وغوریا وغورنی وغرشین (شعبه شرخبون) وغری (شعبه ختک) رویهم رفته مأخوذ و محرف همان کلمه غر - یختو (کوه) میباشد .

هکذا کلمه تور بواو معروف (شمشیر) که اسم صفت آن بزبان پختانه توریلی (شمشیری) است مصدر اشتقاق بسا اسامی طوایف و مقامات داخله و خارجه گردیده از قبیل نامهای طوایف پختانه در داخل : - توری و توری خیل (از شعبه کررانی) و ترین و تور (شعبه ترین و ناصر و ماهی خیل) و دور (شعبه میانه شرخبون) و توران (از غلزائی) و شاه توری (شعبه مونس) و تنور (اسمعیل خیل لودی) و اسم توران (که در حدود قرن دهم عیسوی بر بلوچستان اطلاق میشد) و نام توران (که در موارد طوایف آریائی ماورالنهر بمقابل نام ایران مستعمل بود) تماماً مشتق و مأخوذ از کلمه تور افغانی « شمشیر و شمشیری » است ، و این مطابقت در مورد توران ماورالنهر ارتباط نژادی و لغوی آنها را با پختانه ها ظاهر می نماید .

اسامی طوایف پختانه از قبیل کنداپور « شعبه استوری = ستاره » و کندری « اولاده تور » و کندی خیل « اولاد موسی » و کندو خیل و گیکاری (شعبه شرخبون) و کنداخیل (شعبه تو، مان) و کنداو (شعبه موسی زائی) مشتق و محرف اسم شعبه قدیم گنداری پختانه است . و اسامی طوایف

دادائی و دیگان خیل (شعبه شرجنون) و ددهوار و دیگان و شعبه بزرگ تاجیک ، در داخل و خارج افغانستان تبدلات کلمه دایکای قدیم پختانه میباشد . اسمهای سیت ، سکائی ، ساکارا موکا = سکستانی = سیدستانی در داخله و سکائی ها = سکها در ماورالنهر با اسامی طوائف سیگی و شعبه تور ، و سرکانی و شعبه الکزی و شکرزائی و اولاده بریچ ، و سکتوی و از شعبه اورمر ، و ساک و شعبه ماهی خیل ، و سابق خیل و شعبه فاضل و سیتی و شعبه غرون ، و سرک و سرکی رانی و شعبه لودی و سوران (شعبه از غرغشت) و سکاک (شعبه مامدی زی) و شتک و شعبه کردانی و سوران خیل و خروتی و سور و لودی و اسم آکس و نهر آمون رویمرفته تحریفات و مشتقات میدیگرند .

اسم های گرجی و کرجستان و قفقاز ، با اسم گرجی زای و اولاده برك زی ، پختانه ، و نام بابل قدیم با کابل و زابل پاحتیا و نهر جهام و در پنجاب ، با طایفه جیام پختانه و شعبه شتک و مناسبات قریبه دا رند ، مثلیکه نامهای زابل و قندهار ، و کابل با نامهای طوائف راوی خیل و شعبه خرت ، و کابی خیل و شعبه سلیمان زی ، و کابل زی و شعبه پنی ، و کابل خیل و شعبه تورمان ، و نام طایفه بلخ خیل و شاخه نیازی (بابلخ قدیم ، و علاقه ایبک و در جنوب ولایت بلخ ، با نام طایفه ایبک پشتون و شعبه سروانی و نامهای قلعه خیسا و در شرق هرات ، و علاقه های لوگر و در مرغاب و جنوب کابل ، با نام دره خیسا و در جنوب داور در قرب بنون ، و طایفه لوگر خیل و شعبه تورمان ، و اسامی طایفه پختی و در بلوچستان ، و مقام کهکران و در غرب شهر قندهار ، با اسمای طایفه پختی و شعبه تنی ، و طایفه کهکور و شعبه سروانی ، و شعبه کاکروکران ، موافقت و مناسبت نزدیکی را داراست .

در سطور پیشتر راجع به وجه تسمیه پختون و پختانه شمه نوشتیم ، مع هذا باالستی فهمید مرور زمان و اصطلاحات طوایف داخلی افغانستان و اجانب ، اسامی متعددی در مورد پختانه ها مستعمل و مصطلح ساخت ، چنانیکه هندو ها سرزمین پختانه را (روه) نامیدند ، و روه در لغت ایشان مفهوم کوه را ظاهر مینمود ، پس پختانه ها به روهیله موسوم شدند ، اجانب هم بعضاً پختانه ها را مطابق اصطلاح هندو ها روهیله گفتند ، در مطالعات تاریخیهای هندوستان باین اسم بسیار بر میخوریم انسکلوپیدی اسلامی بر تیا نیا نیز گوید :- « مهاجرین افغان که از افغانستان در هند رفتند و قسماً در وادی گنج ساکن گردیدند ، به روهیله موسوم شده و این اسم را به ایالت خود شان (روهل خند) دادند . » با اینتراتب اسم روهیله عمومیت نیافته و در مفهوم خاص باقی ماند . اما اسم پتهان که از قرن شانزده عیسوی بین محررین ظاهر ، و در مورد پختانه ها مستعمل گردیده ، قبلاً اسم قبیله وی یکی از قبایل پختانه ها بوده ، و مشتق از اسم پتان و پتنی که از شعبه های بزرگ پختانه است ، میباشد . در هندوستان کلمه پتهان نسبتاً عمومیت پیدا کرد ، زیرا تحریف هندی کلمه پختانه و پشتهان نیز پتهان گردید .

اسم افغان با آنکه خیلی در قدیم استعمال شده ، مع هذا گاهی در مورد نژاد و یا عموم طوایف پختانه اطلاق نگردیده است ، نام افغان مثل اسامی سوری ، غوری ، لودی ، خلجی و غیره در اوایل تنها نام قبیله وی بوده و بعد ها اسم ادبی گردیده است ، چنانیکه در آغاز فتوحات عرب در ضمن اسامی طوایف افغانستان در غرور از قبیل سوری و غوری گاهی از قبایلی بنام بنی افغان نیز در تاریخیهای مسلمین ذکر شده ، و از آنجمله بود قیس افغان که در حجاز رفته مسلمان و موسوم به عبدالرشید گردید و در دعوت خود بغور مجاهدات زیادی در راه نشر اسلام نمود ، از آن بعد غالباً اهالی خود را بفامیل او منسوب نموده

و شجره‌های حیرت‌آور انساب جعل می‌داشتند که تا هنوز باقیست . از قرن پنجم هجری باینطرف رفته رفته کلمه افغان معروفتر و مفهوم خارجی آن وسیعتر شده و بنوعیکه در قرن ششم هجری بعضاً اسم افغان در مورد همان طوایف پختانه تذکار یافته که در کوه‌های سلیمان سکونت داشتند ، والبرونی نخستین بار از قبایل چندی بنام افغان در قرب وادی سند سخن رانده ، اسکلوپیدی اسلامی بریتانیا مینویسد دیورتی ساکنین جنوب کرم و شرق غزنی را افغان نامیده است . فردوسی در قرن ۱۱ از طایفه افغان اسم برده و ابن بطوطه در قرن ۱۴ از اسم افغان در کابل ذکر میکند . باکل حال هنوز کلمه افغان اسم ملی و عمومی پختانه در افغانستان نگردیده بود ، منتها در صفحات تاریخ براسمهای طوایف مشهوره پختانه اسم افغان اضافه شد ، چنانیکه در سال ۵۳۱ هـ هنگام عسکر کشی سلطان مسعود غزنوی در ولایت پاختای شورش طلب قطعاً از اسم قبیله افغان حق ابدالی سخن نمی‌گویند . و در سال ۵۱۲ هـ مینویسند از سالان شاه عسکری مرکب از خلیج (غلزائی) و افغان تشکیل نمود ، وافی گوید هرام شاه اردوئی از افغانها و غلیج‌ها مرتب نمود . و فرشته مینویسد غاث الدین غوری قشونی از افغان بساخت و یکی از مامورین هندی او عده از راجپوتها و افغانهای سوار کارتشکیل کرد در سال ۶۵۸ هـ هنگام سلطنت نصیرالدین محمد در دلی ابوغ خان سه هزار افغان از قبیله کوهی بیوات راجپوتاناستخدام نمود . بعد ازین آهسته آهسته اسم افغان در ردیف طوایف بزرگ پختانه داخل شد ، و بعد از کی در هندوستان کلمه افغان نه اینک اسم ادبی گردید بلکه مهاجرین جدیدالورود طوایف پختانه از هر قبیله و عشیره که بودند بلا استثناء افغان نامیده شدند ، فقط طوایف بزرگ پختانه که پیشتر با اسمای قابلی و قبایلی خویش مشهور و در هندوستان بودند ازین تسمیه نو کناره ماندند ، عاخذاً غالب مورخین اجنبی و دور دست ا در معرفت آن

طوائف بزرگ اشتباه دست داد و غالباً آنها را در تحت عنوان کلمه افغان که اسم جدید الولاده پختانه ها بود جمع نه نمودند ، تنها معدودی از مورخین و محققین اروپا و آسیا با تحقیقت رسیده و پرده اشتباه را کنار نمودند از قبیل مستر ملسن و مستر براون و مستر ولیم بیل و مستر مار سدن و غیره و هکذا صاحبان تاریخ سیر المتأخرین و حیات افغان و خورشید جهان و انتالهم . برون مورخ تاریخ ایران سلسله سلاطین غور را از افغانهای فیروزه کوه حساب میکنند و ملسن قطب الدین اولین فاتح دهلی را یک نفر افغان نامدار میشناهد ، و مستر مار سدن مفتش مدارس مدراس در تاریخ کلاسیکی هند انگلیزی History of India - By - E. Morsden 'B. A سلسله سلاطین غلامان (جانشینان قطب الدین - التیشیه ، بلشیه) و سادات (خضر خانیه) و خلجیه (خلجی) و تغلق شاهیه را در هندوستان واضحاً از جمله سلسله های افغان می شمارد . تاس ولیم بیل (صاحب مفتاح) با شمردن نسب نامه پادشاهان تغلق انتساب آنها را به افغانهای غور ثابت مینماید . و الحاصل بعد از قرن شانزده مسیحی اسم افغان بطائفه ابدالی اطلاق شده و در آواخر مخصوص درانی ها گردید ، پس از آنکه درانی ها به تشکیل سلطنت جسیمی در افغانستان پرداختند کلمه افغان اسم ملی عموم پختانه ها و اهالی افغانستان گردیده و نام مملکت نیز افغانستان شد . وجه تسمیه افغان و ماهیت این کلمه نزد محققین هنوز مجهول است ، اما بیلو فکرداد از زبان آریائی گرفته شده که اغوان بوده و اکثراً اوغان تلفظ می شد و حالیا افغان گفته می شود .

بهر حال بعد از آنکه شاخه پاکت ها (پختانه ها) وارد سرزمین پاکتیا (پاختیا) شده و تشکیل جمعیتی نمودند ، دیانت آنها عبارت از عناصر پرستی و بت پرستی قدیم گردید . وقتا که باخت (۷ قرن ق . م) مذهب جدید زرتشتی

را ایجاد نمود ، پاختیا از زابل تا گندهارا و از سند تا کابل تحت اداره قومی واقع بود . سلطه سیاسی هخامنشیان فارس (بعد از قرن ۷ ق . م) بر نفوذ مذهب زرتشتی در پاختیای جنوبی (زابل) تا حدود سند پیفزود ، و پاکتیای شمالی (از کابل تا پشاور) در زیر سلطه هخامنشیان واقع گردید ، معیناً پاختیای مرکزی در سایه جبال شامخ و دره های هولناک خویش از هر گونه تجاوز و تسلطی مصون ماند ، و در کتیبه های مستمسکین نامی از او برده میشود .

یونانیان (در قرن ۴ ق . م) از خراسان بهرات و سیستان و از آنجا به هر خواتین (الرخاج) یعنی پاختیای جنوبی کشیدند ، سکندر از قندهار ببلخ و از آنجا تا سیحون رفت و دوباره از راه بلخ هندو کش را عبور و معبر خیبر را در پاختیای شمالی گذر کرد ، اما حمله های شدید پاختیا سکندر را موقع نداد به پاختیای مرکزی چشم حرصی باز کند لذا بسرعت ایندس را عبور نمود . یونانیان باختر از قرن ۳ تا اول قبل المیلاد چراغ با فروغی از مدنیت باختری در افغانستان افروختند و پاختیای جنوبی یکی از مراکز این مدنیت بشمار رفت ، هکذا پاختیای شمالی داخل تمدن مشعشعی گردید ، و هم درین عهد بود که سیمرخ بودا فضای مملکت را زیر پر گرفت و مخصوصاً پاختیای شمالی منبع اولین مدنیت جدید (یونان و بودا) قرار گرفت ، معیناً اندازه و تقدیر نفوذ این مدنیت ها در سرزمین دشوار گزار پاختیای مرکزی محتاج تحقیقات عمیق عالمی است . در همان اوایل دوره یونانیان بلخ هندوها بر پاختیای جنوبی و شمالی موقتاً تسلطی بهمرساندند ، مگر در پاختیای مرکزی این تسلط را وقت و مقداری نبود . می توان گفت از قرن اول تا قرن های سه و چهار مسیحی (مدت سلطنت سلسله کوشانیان افغانستان) و از قرن چهار بعد (۴۳۰ مسیحی) تا قرن شش (۵۶۲ مسیحی) (دوره سلطنت هیاطله های افغانستان) پاختیای مرکزی

با آنکه داخل حدود دولتهای افغانستان بوده ، استقلال داخلی خودش را از دست نداده است . تنها مرور دهور زبان قدیم آریانی افغانستان را از بین برده و زبان مستقلی « پشتو » را جانشین آن گردانید .

اما ظهور اسلام سرنوشت پاختیارا تفسیر داد و نخست اسلامیت در همان قرن اول هجری در پاختیای جنوبی از قندهار تا سند انتشار یافت ، پاختیای مرکزی چند قرن دیگر هنوز در مقابل دیانت جدید مقاومت بخرج داد ، بنوعیکه قشون خلفا از سندنکذشت و عساکر سلاطین طاهری هرات و سفاری سیستان و سامانیان بلخ و فتح قلاع سنگین و دره های مهیب پاختیای مرکزی موفق نگشت . فقط هندوها در سایه دیانت مانوس بودا بار دیگر پاختیای شمالی را عبور و شهر کابل را استیلا نمود ، اما ظهور دولت غزنی این اقتدار را در هم شکست .

در قرن چهارم هجری هنگامیکه البتگین در غزنی اریکه برای سلطنت بود ، در منتهای پاختیای جنوبی (سند) شیخ حمید لودی اعلان استقلال نمود و جیبال شهریار پنجاب مجبور باعتراف استقلال او در سند و ملتان گردید (نا گفته نماند ولایت سند در ادوار هخامنشیان و یونانیان و کوشانیان و هیاطله ها یکی از مراکز مدنیت باختری و بودائی در پاختیای جنوبی بحساب میرفت ، در اواخر قرن اول هجری عمادالدین محمد قاسم داماد حجاج بقفی آنجا را بیکشاد ، بعد از چندی سلسله رؤسای محلی که از قدیم دارای اقتداری بودند دوباره بر سند مسلط گردید ، عاقبت شیخ حمید لودی فرمانروای سند و ملتان قرار گرفت و لسان او متحد شدند ، تا آنکه غزنویه باستیصال شان پرداخت ، بس از سقوط دولت غور در افغانستان و فوت ناصرالدین قباچه غوری والی سند ، امرای محلی مجدداً بر سر اقتدار آمدند و مشهورترین آنها سلسله شاهان جامیه سند است (منسوب به طایفه جام پختانه شعبه نیازی بن لودی) که ۱۵ تن در آنجا

حکمرانی نمودند ، حکمداران ارغونیّه قندهاراين سلسله را منقرض نمود و اخرا بتصرف شاهان مغول هندوستان رفت ، در قرن ۱۸ احمدشا بابای بزرگت سند را بافغانستان الحاق کرد . پختانهای سند در سرور زمان پاراچپوتهای هند آمیختند و در حصص شمالی خود بابلوچها مخلوط شدند ، و زبان سندی جدیدی مروج گردید . ابدالی ها نیز از دریا بملتان یعنی مرکز تمدن بودا عبور و اشغال نمودند . اسلامیت که آهسته آهسته تمام ولایت پاختیای جنوبی را از سنده تا غزنی استیلا کرده و حتی در حدود غربی پاختیای مرکزی نیز قدم نهاده بود ، چنانیکه در قرن ۳ هجری شهر گردیز مرکز حکومت يك سلسله از امرای محلی و مسلم پاختیای مرکزی قرار گرفت و از انجمله است امیر ابو منصور افلج بن محمد بن خاقان که پادشاه مشهور صفار یعقوب بن لیث ازو خراجی ستاید ، و گردیزی در زین الاخبار ذکرى ازین مطلب مینماید . در دوره غزنویه در قرن ۴ ه ، این دیانت جدید بسرعت در وادیهای پاختیای مرکزی انتشار یافت و حتی قسمتهای جنوبی یا پختیای شمالی را از بشاور تا کابل نیز اشغال کرد پختانه های مرکزی برای قبول و نشر دین و تمدن اسلامی استعدادات حسیرت آوری از خود بروز دادند و کمى نرفته بود اردوهای مجاهد افغانستان را در فتوحات هندوستان ژنرالهای شجاع پختانه های مرکزی سوق نمود که از انجمله است ملك خالو ، ملك عامو ، ملك داؤد ، ملك یحیى ، ملك محمود ، ملك عارف ، ملك غازى ، ملك شاهو ، ملك احمد و غیرها صاحب تاریخ خورشید جهان از کارنامه های این قوماندانهای دوره محمود غزنوی سخن میراند و سر داران پختانه مرکزی در دوره غوریه دروازه دهلی را کشادند . معینا دیانت اسلام را در بعض حصص شمالی کند هاریا (پاختای شمالی) و بعض دره های دشوار گزار پاختیا تا اسفار تیمور کور کان پیشرفت قابلی میسر نبود .

در هجوم خوارزمشاه و متعاقباً مغول ها که بنیاد سلطنت واحده ملیه افغانستان برای تقریباً شش صد سال از پادشاه آمده و قسمی در مملکت ملوک الطوائفی قایم شد ولایت پاختیای مرکزی نیز در سایه شمشیر خویش آزادانه و مطلق العنان در تحت ریاست محلی زندگی بسر برد ، پاختیای مرکزی در هجوم مغولهای وحشی مدافعات دلیرانه و یغما های افغانانه از خود بروز داد ، و عساکر چنگیز خان متحمل صدماتی شد که هفده قرن پیشتر اردوی سکندر یونانی تحمل آن ضربات نموده بود ، تیمور گورکانی ازین نهیب و تاراج پاختیا مأمون نماند ، و بابر مرزای مشهور مجبور شد در قرن ۱۶ عیسوی برای حفظ اوضاع خویش استعدای مصاهرت باریس محلی یوسف زی ها در پاختیای شمالی نماید . در تمام مدت استیلای مغول در افغانستان پختانه ها در سواد اعظم هندوستان زرخیز ، مشغول سلطنت و بسط مدنیت افغانی بوده ، توجه باصل مملکت نداشتند و این علت العللی بود برای بقای چندین قرنه مغولها در سرزمین افغانستان تفصیل این سلطنت ها و مدنیت افغانی در هندوستان محتاج مقاله مخصوصی است و ما حواله بآینده مینمائیم ، مع هذا بطور اختصار بایستی فهمید از سقوط دولت غوریه افغانستان یعنی هجوم خوارزمشاه « قرن ۷ هـ » تا خروج مغول در هندوستان « قرن ۱۱ هـ » در مدت متجاوز از چهار صد سال سی سلسله از پختانه ها به تعداد ۲۱۶ نفر از سال ۶۰۲ هـ تا ۱۰۳۰ هـ در ممالک دهلی و دکن ، مالو و گجرات ، اوریسه و بنگال ، جانپور و کشمیر سلطنت و حکمرانی نموده اند ، و آن سلسله ها ئیکه بطور نوابی ریاست های مستقله از قبیل بهوپال ، رانپور ، بالاسنور و غیره تشکیل و حکمرانی کرده اند و یا مانند خاندانهای محمد علیخان روهیله و نواب نجیب الدوله یوسف زی و امثالهما در اواخر حکمدار و ده اند ، داخل این حساب نیست . درین میانه سلسله ها و پادشاهانی از پختانه ها در هندوستان گذشتند که از جنبه تمدن و سیاست از نوابغ آسیا بشمار می آیند ، سیر در

تاریخ این حکمداران لایق از دلچسپ ترین وقایع و افتخارات تاریخی افغانستان است . در طی دوره مغول در افغانستان ، حکومت های هندوستان مجبور بودند مثل دوره ظهور اسلام تا تشکیل دوا - غزنوی همیشه جلوگیری حمله های تورک تازان و مهاجمین هند را در پاختیای مرکزی خواهش نمایند ، و پاختیا دائما درین رقابت ها حسن استفاده مینموده . در اختتام دوره تیموریه در مرآت اربک ها و فارسی ها تا صفحات پختیای جنوبی رسیدند ولی صرصر این حوادث در قلاع سنگین پاختیای مرکزی تأثیری ننمود . ظهور دولت هوتکیه در پاختیای جنوبی سبب شد پاختیای مرکزی بامداد آ کر بغرض تسخیر مملکت فارس به پردازد . نادشاه ترکان نیز خیبر را در پاختیای شمالی بامشکلات زیادی عبور نمود . در ظهور دولت ابدالیه در پاختیای جنوبی که تملک بتوحید اداره مجدداً موفق آمد ، پاختانه های مرکزی در رکاب قهرمان قرن مجده احمد شاه قاجار هند ، نهرهای هند را عبور و قصور سلاطین مغول را اشغال نمودند . در تمام این اعصار در پاختیای مرکزی زبان ملی همان زبان مستعمل میشو بوده و تنها نفوذ اسلام و رسمیت زبان فارسی کوهستانی در دربارهای افغانستان و مراودات با هند لغات عرب و فارسی و هندی را در آن ادخال نمود . سایدات ولایت پاختیا عبارت از گمرکاتی بود که در دوره فترت افغانستان ز کاروانهای تجارتی گرفته ، و طرق مواصله تجار تورکستان ، چین ، فارس را با تجارت هندوستان آزاد می گذاشتند . تجارت خود پختانه ها با هندوستان عبارت از اصدار اتمه خام افغانستان و ایراد منسوجات هندی بود . اما معطلانه در صادرات و اخلاق ، رسوم و جرگه ها ، جنگ و صاج ، شعر و موسیقی این بلندترین عناصر آریانه ای افغانستان محتاج مجلدی مستقل است . علی العجلاله راجع به تاریخ سیاسی آنها بایستی فهمید : — ولایت قدیم و قویم پاختیا بعد از قرن نهم در اثر پایایی دولت بریتانیا با طور عجیب و حیرت آوری پارچه پارچه و متلاشا گردید ، و نوعی که

تاریخ باختیا تا آنعهد نظیر اینچنین فتوری بیاد نداشت . در اواخر قرن هجده هنگامیکه ناپلیون کبیر وزار روس در صدد حمله بهند اوفتاده بود ، زمانشاه مشهور افغان اردوهای منتظم خودش را بغرض تسخیر هندوستان در کابل معاینه مینمود ، سفرای بریتانیا در طهران موفق شدند قبحرها را بمداخله درامور داخل افغانستان وادار نمایند ، در بار قبحر شهنزاده محمود را و سیله اغتشاش افغانستان قرار داده و بادعای تاج و تخت چندین بار اورا باعسا کر زیاد در داخل افغانستان سوق نمود ، و در هر مرتبه زمانشاه برای تامین داخله و جلوگیری از سیاست فارس مجبور میشد حمله را گزاشته از حدود هند بافغانستان عودت نماید ، بالاخره در یکی ازین محاربات داخلی زمانشاه گرفتار و مکفوف البصر گردید ، کور شدن زمان شاه و روشن شدن خانه جنگی ها در افغانستان برای نیمقرن توام واقع شد . در نتیجه این انقلابات خونین داخله نه اینکه افغانستان از هند منصرف گردید بلکه بلافاصله حدود اصلی افغانستان از هم پاشید ، و در مرتبه نخست رنجیت نام واحدالعین عامل زمانشاه در لاهور اعلان استقلال نمود ، و متعاقباً میرهای سند علم خود مختاری برافراشتند . هکذا در غرب شمال آقامحمدخان قبحر خراسان را استیلا نمود . دولت بریتانیا در اوایل قرن ۱۹ توسط لارڈ مئٹو حاکم هند با ایجاد روا بط مستقیم با دولت افغانستان پرداخت ، و قدم اول مناسبات دولتن بوسیله مستر انستین باشه شجاع (معاهده پشاور ۱۷ جون ۱۸۰۹) برداشته شد ، این معاهده تا اندازه تشویش حکومت انگلیز را از حمله الگزاندر و ناپلیون و افغانستان بهندرفع نمود . در سالهای ۴۳ - ۱۲۴۴ قمری (دوره فتور افغانستان و حکمرانی برادران وزیرفتح خان) هلیکه میرهای سند قبلاً از فوت سردارن رشید افغان (عظیم خان و شیردل خان) استفاده کرده و دارای استقلال شده بودند رنجیت اعمی نیز عسکر

به تسخير بقیه پنجاب کشید و اتک را تا کشمیر از افغانستان مجزا نمود ، درین میانه کارنامه های ملی قاید مشهور افغان سید احمد خان از طرفی بمقابل تجاوزات و محبت سنگه و از طرفی بمقابل سرداران فتح خانی از خاطره های فرا ووش ناشدنی تاریخ است ، متأسفانه این قائد شجاع در سال ١٢٤٩ قمری بیکی از محارب باسکه ها شهید شد ورنجبت سنگه در همان سال مضافات پشاور و در سال آینده خود پشاور را ضبط و اشغال نمود .

در هایلۀ آخرین شه شجاع ، یعنی مقدمات حرب اولین افغانستان و بریتانیا ، مطابق معاهده لاهور (٢٩ جون ١٨٣٩ منعقدۀ بین شه شجاع ورنجبت سنگه و انگلیزها) تمام ولایات مذ کوره و صفحات ممدۀ باختیای مرکزی از افغانستان مجزا شده و در متن معاهده تجزیۀ ولایات بقرار ذیل مذ کور گردید : — (کشمیر با تمام مضافات آن ، قسمت های شرقی و غربی ، جنوبی و شمالی اتک ، چچه ، هزاره ، کهنبل ، آنت باتوابع او ، پشاور ، یوسف زی ، ختک ، هشت نگر ، مچنی ، کوهات ، هنگو ، تاحد خیبر ، بنو ، وزیر ، تانک ، کرانک ، کاله باغ ، خوشحال کده ، دیرۀ اسمعیل خان ، دیرۀ تاریخان ، کوت مهن ، عمر کوت ، سهنکثر ، اروات مند ، اجل ، حاجی پور ، هرسه کیچی ملک میسنگره ، ولایت ملتان ، سند و شکار پور .) بهرحال این علاقهای که شمردیم بعد از کمی مطابق بمعاهده ١٨٤٦ (منعقدۀ بین انگلیز و چهاراج دلیپ سنگه در لاهور) بعضاً زیر امتیازات حکومت انگلیس رفته و در سال ١٨٤٩ بالقطع ضمیمۀ حکومت هند برتانوی گردید . وایات سند در سال ١٨٤٣ بتصرف انگلیس رفت . درین ضمن افغانستان بمحدی درداخه گرفتار بود که استقلال سیاسی او در معرض خطر واقع شد و ماهدات جرود و پشاور در سالهای ١٨٥٥ ، ١٨٥٧ عیسوی (منعقدۀ بین انگریز و امیر

دوست محمدخان) باین مخاطرات تأیید نمود. بعد از آنکه اعلیحضرت شیرعلی خان مفاد این عهد نامه جات را برهم زده و حرب دویمین افغان و انگریز بوقوع رسید، مطابق معاهده ۱۸۷۹ صفحات کرم تا ابتدای اراضی و جبال طوایف جاجی، و دره خیبر تا کنار شرقی لنډی کوتل، از ولایت پاختیا مجزا و ضمیمه حکومت هند انگلیسی گردید، چنانیکه شالکوت و فوشنج تا جبل گوژک از پاختیای جنوبی جدا و منتزع شده بود. در دوره اعلیحضرت عبدالرحمن خان حدبخشی افغان و انگلیز آغاز کرده و بالتیجه حدبخشی مشهور به (خط دیورند) حدود از دست رفته را داخل حدود سیاسی برطانوی معرفی نمود، و مطابق معاهده دیورند (۱۲ نوامبر ۱۸۹۳) چین (محل چهارونی عسکری انگلیز) در پاختیای جنوبی، و صفحات سوات و باجور در پاختیای شمالی، و علاقه های چترال و باشگل در بلورستان، و مالک و زیری و داور و چاکی در پاختیای سرکزی از خاک پاک افغانستان جدا و ضمیمه حدود هند برتانوی گردید. مع هذا قسماً مناطق از دست رفته پاختیای سرکزی را نمیتوان محکوم اقتدار هیچ حکومتی تصور نمود، این منطقه که قاب پاختیارا تشکیل میکند بهترین منل سجایا و سویه معنویه پختانه ها شمرده میشوند و تا امروز بنام سرحدات آزاد حریت دو نیم هزار ساله ملیه خود شانرا محافظه کرده توانسته اند، قسمت عمده این منطقه عبارت از حصی است که بین آنها ارگو مل و کابل واقع است، اینحصه در شمال خود دارای طوایف بزرگ افریدی و ارگزی و در جنوب خویش مالک شاخه های قوتمند وزیر و مسعود است که فاصل شمال و جنوب وادی کرم شمرده میشود. انگلیس ها بعد از اشغال پنجاب حریت این منطقه را اخلال نه نموده و بایسی بنام «سرحد مسدود» اختیار نمودند، محاربه اولین انگلیزها بامسعودیها در سال ۱۸۶۰ واقع شد و نزالهای انگلیز تا کایکورم و وزیرستان

پیشرفته و ماکین - مسعود را تحزیب کردند مگر در اثر مدافعات شدید اهالی
مجبور بهودت در بنوشدند . رابرت سندیمان در ۱۸۶۶ پاپسی^۱ سرحد مسعود را
خیر باد گفت و در ۱۸۹۵ انگلیز در وانا و توجی قشله عسکری قیم نمودند ، در
۱۸۹۸ کرزن مشهور عساکر منتظم را از سرحدات^۲ رجعت داده و جایشان به
ملیشیا سرد ، در ۱۸۹۱ حکومت سرحد شمال غربی از بحاب جدا و مستقل
تشکیل گردید ، بعد از حرب سیومین امان و نکلیز (چون طایفه شجاع مسعود
بسی درین حرب انگلیز ها را مشار داده بودند) عساکر انگلیز با نامات سگی
ملك مسعودی ها را اشغال نمود ، و در سال ۱۹۲۰ حکومت لکاپر^۳ شمال دایمی
انحار^۴ شروع نمود ، و از طرفی قوای انگلیزی نفشردن وزیرهای و نا و توجی
پرداخت ، بالاخره که ترو و ریستان^۵ بواسطه سیم سرک ساری انگلیز ها کمیل
شد و در نتیجه چند صد میل سرک لکاپی در داخل و زیستان و سرحدات
دیره جات تمدید شده و چندین هزار عسکر باقامت دایمی آنها را مامور و مقرر
گردید !

و^۶ الحاصل و لایت پاحتیا یکی از مراکز عظیمه مملکت افغانستان بوده
و در میدان حوادث سوء جهان و تسارع حیات انسانی حکم نا و ن آهین
وطن را داراست ، کارنامه های درخشان چندین وره^۷ پاحتیا و اسمی رحال
تاریخی و حربی او از بهترین و ماخر تاریخ مملکت بشمار میرود ، متأسفانه
صیق صفحات محله نما اجارت طول کلام و تفصل بیان نتواند داد .



(۱۴) حبیب الله آخندزاده خلم الصدق ملا صاحب صریح عالم معروف در علوم معقول و منقول خیر و آگاه در منطق برساله مؤلفه پدر خود حاشیه دارد که طبع شده و خودش نیز حیات دارد .

(۱۵) قاضی میر جمال الله صاحب معروف بقاضی صاحب باشد عالم و فاضل مشهور وقت و بر قاضی سلم حاشیه مستقلی دارد که بطبع رسیده است ، ولدش بشد سنین عمرش ۹۲ در سنه ۱۳۰۴ پدرود حیات گفته در خود بشد مدفون است .

بقلم میر غلام محمد خان غبار

(افغانستان و نگاهی بتاریخ آن)

(۸)

ولایت گندهارا (وادیهای پشاور ،

سوات و باجور ، سمت مشرق حالیه

کابل)

ولایت گندهارا Gandahara در مشرق مملکت افغانستان واقع ، و شرقاً برود بار سند ، غرباً به قسمتی از سلسله کوههای هندو کش (سلسله پغمان) جنوباً به ولایت پاختیا و زابل ، شمالاً بولایت بلور (چترال ، نورستان پنجشیر) محدود و متصل است . گندهارا در علاقه های پشاور ، اتک ، یوسفزی ، هشت نگر ، سوات ، باجور ، بونیر ، دیر ، ننگرهار (وادی جلال آباد) لمپاکا (لغمانات) کنرها ، آسمار ، کابل ، لوگر ، وردک ، کاپیسا (کوه دامن و کوهستان) منقسم است . قدیمترین شهرهای گندهارا عبارت است از شهرهای بگرام واقع در غرب شهر جدید پشاور که میان خیبر و پشاور افتاده و حالیا

نشانی ندارد ، (بیلو خرابه های آنرا تعریف میکنند) و بگرام دوم ~~که~~ در حدود و حوالی پروان (جبل السراج حالیه) واقع بوده و در منزله کابل قدیم شمرده شده میشد ، و نگار آرا (هدهد مقدسه) که مراتب خروج خود را در دوره بودا طی مینمود ، و شهر اسکندریه واقع در کوه دامن که محققین معاصر فرانسو وجود و بنای آنرا از طرف اسکندر مقدونی خاطر نشان کرده اند ، هکذا علامات و امارات بسا شهرهای عتیق در سرزمین سوات ، باجور و غیره در نتیجه حفاریات محققین مغرب بظهور رسیده ، اما بلاد و قصبات عمده امروزه کند هارا (که بعضاً یاد کار همان قرون قدیمه گفته میشوند) عبارت ازینهاست : کابل ، پشاور (پشاور) اٹک ، چاریکار ، نوشاره ، برکی را جان ، جلال آباد ، تگری و مند رور و چهار باغ (در لغمان) اسمار ، شیوه و شیکگی و چغه سرای (در کنرها) لعل پور ، جلالا ، شب قدر ، کوت ، دیر ، امپله ، ترکی ، میان قلعه ، ناوه کی ، کوتای و غیره ها .

کند هارا دارای آب و هوای مختلفه بوده ، در جهت های شرقی و وسطی دارای هوای گرم ، و در قسمت های غربی مالک هوای معتدل و گواراست ، وادیهای پشاور بسی شاداب و زرخیز بوده ، اقسام برنج و گندم ، جو و جواری کال وارزن ، زغر و نیشکر میروید ، و دریای سوات در زرخیزی این سرزمین حامل مفیدی بشمار میرود . وادیهای لغمان و خصوصاً سنگنههار (جلال آباد) که بواسطه انهار کابل ، کنر لغمان آبیاری میشود ، یکی از بهترین قسمت های زراعی افغانستان بلکه آسیای و طی شمرده میشود ، پروفیسر واوی یوف و پروفیسر بوکی نیچ در کتاب « افغانستان زراعی » مطبوعه لیتنگراد (۱۹۲۸) Agricultural - Afghanistan شرح بسوط و حیرت آوری درین باب مینویسند . وادیهای کابل ، کوه دامن ، لهو گرد که بوسیله دریا های پنجشیر ،

کابل ، غوربند ، لپو کردوغیره آبیاری میشوند ، بهترین اشجار غرسی و شمره را در تمام افغانستان پرورش میدهند . حصص شمالی مشرقی و اندکی غرب جنوبی کندهارا نسبتاً دارای قیمت زراعی بایندرجه ها نیست . کندهارا در علاقهای یوسف زی و جگدک معادن قیمتمدار آهن و یاقوت را مالک است ، و حیوانات وحشیه و مشهوره او عبارت است از آهو ، گوزن ، بز کوهی ، غزال و امثالها رویهمرفته کندهارا ولایتی است دارای کوههای بلند ، درهای سرسبز و سنگلاخ ، وادیهای حاصلخیز ، چشمه سارها و انهار خوشگوار ، حوضهای فرح بخش و دلکشا .

مادر قسمت تاریخ پاختیای مرکزی شمه نوشته و گفتیم که در قرن های قبل لتاریخ شعبه پختانه ها چسان وارد ولایت جسم پاختیا گردیده و بنامهای پختانه و پشته و پهتان و افغان موسوم شدند ، و ظاهر نمودیم که در دویهمزار سال قبل شعبه پختانه ها بچهار قسمت عمده منقسم بوده و منجمله شعبه کنداری ها است که هیرو دوت ازان ذکر می کنند . بایستی دانست بعد ازانکه شاخه کنداریها وارد ولایت کندهارا شدند ، نام صفحات مسکونه خود شانرا نیز کندهارا گذاشتند ، و بالتدریج نفوس آنها از صفحات پشاور تا وادیهای کابل شرقاً غرباً منتشر گردید ، چنانیکه در اسفار دارا یوش هخامنشی اینها در وادیهای کابل بنام دنداری زنده گی مینمودند . بطوریکه بیلو و محققین فرانسه مینویسند در اوائل شعبه کندهاری ها اراضی مابین دریا های هخابل و سند را از نقطه تلاق دریا ی کابل بدریای کابل الی جا کان سرای و سلسله کوه دوما اشغال نمودند ، و این منطقه عبارت از علاقهای ذیل است : - کوشتا ، باجور ، نیر ، چله ، مهاین ، مندر (یوسف زی) هشت نگر ، داؤدزای . بعبارت دیگر وطن کنداریها در اوایل

شمال وادی پشاور بجهت شمال دریای کابل و کوههای که بچهار دور آن منطقه کشیده شده ، بود . و این ملک محدود با نقطه زمینی است که بین کوشه تلاق دریا های کابل و سوات افتاده ، شمالاً بکوه نور و غرباً بدریای کنر تحدید میشود .

ولی کند هاریها آهسته آهسته در تمام حصص کند هارا پراکنده شدند و بنوعیکه در بالا گفتیم در قرن (۶) قبل المیلاد وادیهای کابل را بنام دنداری اشغال کرده بودند . وحق بقسمتی از شعبه دادیکای پختانه (دادیک = تاجیک) که در حصص شمالی کند هارا از زمانه قدیم ساکن بودند نیز فشار آورده ، و آنها را قسماً بالاتر راندند ، و بعضاً در بین کنداریها تحلیل شدند ، که تا هنوز بقایای دادیک ها در حصص لمباکا (لغمانات) نجرو ، تگاو و غیره بنام دیگان یاد میشوند . مهاجرت بزرگ شاخه یوسف زی ها در شمال وادی پشاور (قرن ۱۵ مسیحی) بر موجودیت بقایای دادیکای قدیم در صفحات بنیر و سوات تقریباً خاتمه داد ، از محاربات چندین ساله داخلی اینها ملادر ویزه شرحی مینویسد . کنداریها در ابتدای سده میلادی بقول بیلو بسواحل هلمند ، و ارغنداب و قسماً غور (هزاره حالیه) منتشر گردیدند ، و قبیله خوشکی یا خوشکری از کابل بجانب غوربند و وادیهای هند و کش کشیده ، در آنجاها سکونت اختیار نمودند . بعلاوه مهاجرت های کنداریها در حصص شمال ، پنجاب و کشمیر در دوره اسلام صورت گرفت ، و متعاقباً از آنجا بسیار صفحات هندوستان منتشر شدند ، و تاحال قسمتی بزرگ از افغانان کنداری در آنجاها مالک موجودیت قومندی بحساب میروند ، متأسفانه در اکثر حصص زبانی پختانه را فراموش کرده اند ، راولپندی مابین آنها را آنک و جهلم یکی از مراکز عمده تشکیلات افغانه کند هارا شمرده میشد طایفه دلازاك پختانه که از ساکنین ما

قبل الاسلام پشاور بودند ، در نتیجه فشار و هجوم یوسف‌زوی ها نهر سند را عبور کردند و شاه سلیم مغول شهریار هند آنها را قتل و تاراج و بقیة السیف را در ولایت دکن کسید نمود .

علی‌ای حال بعد از آنکه شعبه کندهاریها در ولایت کندهارا به تشکیل جمعیتی پرداختند دیانت آن ها عبارت از همان عناصر پرستی و نوعی از بت پرستی که مذهب اریائی هاست ، بود در قرن ۷ قبل المیلاد هنگامیکه افغانستان در حصه شمال خود (باختر) دارای تشکیلات سلطتی و دیانت جدید زر تشرقی بود ، کندهارا بصورت مطابق العنسان زنده گمی کرده و در تحت تشکیلات داخلی امرار حیات می نمودند . بعد از آن که هخامنشیان فارس بر افغانستان مسلط شدند عساکر دارایوش مشهور شاهراه خیبر را عبور نمود ، دارایوش در کتیبه نقش رستم فارس در جمله (۲۹) ممالکی که بملاوة فارس جزء مستعماکات او بوده و باجی میداده است از ولایت کندها را نیز اسمی میبرد ، اما در اوستا در ذیل اسامی شانزده ولایت یکی هم از کابل بنام (وای کرت) یاد شده ، معینا تسلط هخامنشیان در ولایت کندها را عبارت از اخذ خراجی بوده ، و بطوریکه مورخین فارس هم میگیرند ؛ هخامنشیان برخلاف تسلط در ممالک غربی فارس در مملکت شرقی فارس (افغانستان) مجبور بودند اعتیادات ملی و روحیات داخلی آنها را زیر نظر گرفته ، استقلال رؤسای وطنی شاراکا کان احترام نمایند تسلط هخامنشیان در ولایت کندها را از قرن ۷ تا ۴ قبل المسیح طول کشید ، ولی بعد از دارایوش این تسلط را رخاوت وضعی استیلا نمود .

یونانیان در قرن ۴ قبل المیلاد فارس را شکسته در افغانستان دست تسلط دراز نمودند ، افواج سکندر در عبور از جبال هندو کوه مقاومت سخت اهالی را دوچار

شد ، تاریخ ملل شرق و یونان از صعوبتی که یونانیان در افغانستان دیده اند
ذکری مینماید . سکندر نواح کابل و معبر خیبر را بازحات زیادی عبور کرد ، و
دروادی پشاور آخرین قوای ملی افغانستان را ملاقات نمود ، پادشاه وطنی آنجا پرشور
نام عمارات سختی با سکندر کرده و بالاخره مغلوب گردید ، و بنوعیکه بعض کتب اوروپائی
می نویسند نام پشاور نیز ماخوذ از اسم پرشور شاه است ، یونانیان از قرن ۴ تا قرن
اول قبل مسیح در افغانستان به ترویج تمدن مغربی پرداختند ، و منجمه کنند هارایاز
مهمترین مراکز این مدنیت بشمار رفت ، چه معابر این ولایت صفحات شمال هندو
کوه را با شرق افغانستان (هند) مربوط داشته ، وسیله بسط مدنیت باختری
واقتران اقتصادی افغانستان با هند حساب میشد . هر چند هندوها در اوایل تشکیلات
یونانیان باختر ، رژیم آنها را در هند برانداخته ، ولایت کنند هار را اشغال نمودند
و بر صفحات جنوب هند و کش استیلا جستند ، مگر این تسلط دوامی نداشت و
بزودی در اثر تسلط باختریها ، هند از ولایت کنند هار طرد و تبید شدند
(قرن ۳ ق . م .) یونانیان باختر زودتر از یونانیان کنند هار را راه فاپیش گرفتند
چنانیکه دولت باختری در یک قرن قبل از میلاد خاتمه یافت ، ولی در کنند هار
تا نصف اول قرن اول مسیحی حکومت یونانیان برقرار بود ، هر میوس آخرین
پادشاه یونانی کابل است که تا حدود سال ۲۵ بعد از میلاد دوام داشت .

در دوره یونانیان دیانت بودا در مملکت افغانستان نفوذ نمود ، و از قرن
سوم قبل الميلاد پروان بودا از جانب شرق (هندوستان) و اتباع ساکاوونی
از شرق شمال (چین) به نشر این مذهب در افغانستان مشغول شدند ،
و آهسته آهسته صنایع یونان با صنعت بودائی درآمیخت و موضوعات هندی
جاء یونانی پوشید . بودا خودش در قرن شش قبل الميلاد در هندوستان ظهور

نمود (۱) ولی چنانچه گفتیم مذهب او در افغانستان از قرن سوم قبل المیلاد به انتشار آغاز ، و تقریباً در افغانستان جای تمام مذاهب زرتشتی و بت پرستی قدیم را اشغال نموده ، تا ظهور اسلام دوام کرد ، هر چند مرور زمان ارباب انواع یونان را هم بعضاً در گوشه های این مذهب

(۱) در اراضی تهمانی سلسله کوه هالیسا جانب شمالی شهر نبارس ششصد سال قبل المیلاد حکمرانی موسوم بعنوان (شیرین دنیا) بود . او فرزند خودش را بنام (سیدرتها = کامران) مسما نمود . شهزاده سدردا برخلاف همسالان خود از عشرت کنار گرفته و با خلق متفکر کلان شد ، تا عاقبت حکومت را گذاشته به مسافرت و غربت پرداخت . این شخص در ایام شهزاده گئی بگردش بر آمده و اتفاقاً از منظر پیره مراد ژولیده موئی رقت کرده و بیاد آورد که خودش را چنین روزی در پیش است . بازیک روزی مریمضی را دید که ناله مینمود ، سدردا بفکر این او افتاد که او چگونه هم چنین خواهد شد . بار دیگر جنازه را بانالهای سوگواران مشاهده کرد ، این دفعه بکلی منقلب گردیده و دانست که او را این مرحله در مقابل است . تذکر این مطلب که صحت به مرض وزنده گئی به مرگ تبدیل شدنی است ، سدردا را باین نقطه آورد که : — اشیای فناپذیر قابل اعتبار و اعتماد نیست . پس باید زنده گئی را صرف اعانت نوعیت کرده ، از اغراض و شهوات شخصیه دامن کشید . بالاخره سدردا شبی از پهلوی زن و فرزندش برخاسته بچنگلی پناه برد ، و با البسه فقیرانه شش سال در انجا زیست کرد . ولی بزودی ملنفت شد درین شش سال عزلت سوای اضاعه وقت سودی نه برده ، پس به ترك كناره جوئی پرداخته و به مدد هموعان برخاست . واقعاً حیات عبارت از ترك خود غرضی ، صداقت ، مرحمت ، رافت بهمنوع است . در عالم مساوات است و فرقی بین شاه و گدانبود همه محتاج اعانت همدیگراند ، لیاقت ذاتی ذریعه برتری است نه مال و جاه و سلسله انساب فامیلی . سدردا هدایات پسندیده و اخلاقیات برگزیده بمرض عموم هدیه مینمود . در نتیجه اینهمه تفکرات و اخلاق ، سدردا باسم (بدھا) مشهور گردید چنانچه تا امروز اصل نام از میان رفته و همان شهرت باقیست . در وقت بدھا هزارها هزار نفوس دسته دسته برای استماع مواعیظ و نصایح او از هر جانب میشتافتند ، و امروز هم در اغلب حصص : — هندوستان و برما ، سیلان ، پنجاب ، چین ، ژاپان و غیره قسمتی از نوع بشر بریر و عفاید آن انسان میباشند . بدھا بمعنی شخص روشن و هوشیار است . می آید يك روزی که انسانها درسدد کشف و تحقیق این مسئله و اخذتعالیم زنده گئی از ان برآیند . (کتاب گریکو بدھستک آف گند هاره تالیف مسیو فوشه فرانسه .)

جاداد . در نتیجه این نفوذ جدید اولاً ولایت‌کندها را و تعاقباً ولایت باختر (بلخ) عمده ترین مراکز بود اید در افغانستان بشمار رفت ، و حتی یونانیان حکمدار خود بقبول این مذهب تن دادند . بعد از آنکه در قرن اول میلادی یونانیان کندها را سقوط کردند ، و از سال ۵۰ مسیحی دولت کوشانی افغانستان برقرار گردید ، کندها را رونق تازه‌تری بخود کسب نمود و کابل مقر سلطنت کدفرس دوم کوشانی گردید . دولت کوشانی هر چند زودتر از صفحات هندوستان غربی برافتاد (بعد از قرن ۳ مسیحی) و هم‌زمان نفوذ آنها در ولایت کندها را تا قرن پنجم میلادی طول کشید ، و مسکوکات تقریباً آخرین پادشاه کوشانی کابل بدست است . دوره کوشانی‌ها در افغانستان و مخصوصاً در کندها را از مهمترین ادوار تاریخی افغانستان بشمار میرود ، چونکه این پروان جدید دین بودا در تکمیل صنایع نفیسه بی‌کوشیدند ، و مکاب مجسمه سازی دایر نمودند معابد جمیل و بارونقی ساختند ، آری در دوره اینها بود که صنعت یونان و بودار و بکمال میرفت

در قرن پنجم مسیحی (۴۳۰) استقرار دولت هیاطله افغانستان ، تشکیلات دولت کوشانی را در کندها را برهم زد ، و اقدار این دولت جدید در تمام افغانستان تا قرن ششم مسیحی (۵۶۵) طول کشید . هر چند بعضی موخین شقاق اروپا دولت هیطل را يك حکومت خربه و بربری شمرد و آنها را برای تشبیه به هونهای وحشی (هونهای سیر) خوانده اند ، و هم‌زمان با اکتی فهمید حفريات عامی عصر حاضر در علاقه های جلال آباد و کوهستان ، و بدست آمدن آثار گران بهای صنعتی یونان و بودا این تشبیه را باطل نموده ؟ هیطل ها در ولایت کندها را به تماماً اجرای تحزیبات نکرده اند .

بعد از سقوط دولت هیطل در افغانستان ، کندها را دارای تشکیلات مختلفه

محلی گردید ، بزرگترین این سلسله های و لا بقی همان رتیل های کابل است که تا اواخر قرن نهم مسیحی دوام نمودند . هکذا رؤسای مقتدر محلی بشاور و صفحات شمالی بشاور که با استقلال داخلی زنده گی مینمودند . در تمام این مدت (ناطهور اسلام) دیانت بودائی بر ولایت کندهارا حکمفرما بود ولی بر روز زمان زبان اصلی اربائی قدیم افغانستان در کندهارا متروک گردیده و جای خود را بزبان پشتو گذاشت ، و قسمآدر حصص شمالی کندهارا لهجه های مختلفه محلی ارقیل با جاوری قدیم و پشهئی (تاهنوز نمونه آن در بعض دره های مجرا و باقیست) ظهور نمود ، بعض محققین مغرب زبان موخر الذکر را از شعبه السنه هند شمار کنند ، ولی هنوز تحقیقات درستی درین زمینه نشده و نتیجه ثابتی بدست نیست . این لهجه های محلی مخصوص بقایای شاخه دادیکای پختانه (تاجیک ها) در ولایت کند ها رابوده و ربطی بشعبه کندهاریها نداشت . نفوذ بودائیت باربان هندی و علم سانسکریت یکجا در افغانستان وارد شد ، و حتی یکوقتی دروادی بشاور بقول انسکلپیدی اسلامی بریتانی زبانی که گفتگو میشد یکقسم پرا کرت Pracrit (آن السنه هندی که بعد از ظهور بودا و متروک شدن سانسکریت (۶ قرن ق . م .) پیدا وبه پنج قسمت عمده تقسیم شده) بوده که بزبان اریائی افغانستان و پشتو ربطی نداشت . بهر حال در دوره اسلام این لهجه های مختلف اعم از آنکه هندی بود یا اریائی جای خودش را من حیث العموم بزبان پشتو گذاشت ، تنها در قسمتی از لغمان زبان فارسی کوهستانی میان قسمتی از دادیک ها مروج و با پشتو آمیخته گردید .

راجع بمدنیت و صنایع گریکو بودک (یونان و بودا) در ولایت کند ها را ، حفریات علمی معلومات خوبی بدست میدهد . در قرن گذشته مستر مسون Masson انگلیز و دو سه نفر همکاران او در هده قدسه حفریاتی کرده و در استوپه ها Stupa خساره زیادی رساندند ، معینا سر رشته آثار قیمتهدار

گندهارا بدست داد . بیلو یکوقتی گفته بود : — گندهارا در قطعات مسکونه یوسف زی و ختک دارای مدنیت و ترقیات زایدالوصفی بوده ، خرابهای بسی شهرها و معابد قدیم را داراست ، بنوعیکه شاهدان خاموش ترقیات و معموریت قدیم وزنده کی سعادت مندانه اهالی آنجا شمرده میشود ، حفریات در اینجافن معباری ، ظرافت سنگتراشی قدیم را مکشوف داشت که آنهمه مربوط بقرنهای ۲ تا یازده عیسوی است ، حفریات خرابه های سولیدر ، شهر بهلول ، جبال گری ، اندازه نفوذ صنعت هجاری یونان را در صنایع وطنی روشن نمود ، ولی هنوز عشرتخت دایهای مـذ کوره (استوپه ها) دست نخورده ، هکذا سوات ، باجور ، بنیر ، مملو از یادگارهای سردوسا کت قدیم است ، خرابه های ناواگرام ، خرکی ، باجا و فیره منتظر حفریات است تا افسانه های تمدن و ترقی خویش را بیان کنند . حفریات عصر حاضر آرزوهای بیلو را برآورد و در نتیجه معلوم شد مدنیت قدیم گندهارا شرقاً غرباً از شهر تا کزیلا (در ماورای نهر سند ۱۴ میلی شرقی راولپندی) تا وادی های کابل و کوه دامن بسط یافته بود . مستر اوردیل استین در (عتائق و وسط آسیا) نام اثر خود را جمیع به تصاویر و نقاشی های که از بتخانهای مخروبه بدو (در نواح قره شهر شمال مشرقی اراضی دریای تارم) بدست آمده بود ، میگوید : — که صنعت و آرت بودا و یونان از اشتهای شمال غربی هند (افغانستان) در آنجاها رسیده ، ازین مقوله میتوان حدود بسط این تمدن قدیم را در حصص شمال گندهارا نیز حدس زد . در ۱۹۰۹ مسیحی مغاره کوه های آشوکادر وادی پشاور حفریات شده و بعض مسکوکات کانیشکا (پادشاه کوشانی افغانستان) بدست آمد ، دایر امارف بریتانی نیز در آنخصوص اشارتی میکند . اما فرانسه ها در نگار آرا (ها) در ۲ میلی جنوب جلال آباد (ولپاک) لغمان (تگاو ، نجراو ، کوه دامن ، حتی باغ و

بامیان حفريات عميق علمي اجرا نمودند، منجمه مسيو بروتو در سالهای ۶-۱۳۰۷ شمسی = ۱۹۲۵ مسیحي در مواضع باغ گهي ، گارناو ، کافرتپه ، شاخل غندي ، پراپيس ، مواضع کافر غنده حفريات کرد. بنوعیکه مینویسند حفريات هده اهمیت مخصوصی را مالک است ، چونکه بمدفوت بوداء هده مقبره سوخته های اعظم بودائی بوده و يك مرکز عمده و بارونق مدنيت گريك و بودا حساب ميشد ، وحق تا قرن ۷ میلادی (مصادف مسافرت هونستن زوار چینی) بهمين رونق برقرار بود لهذا متعولين بودائی بصنایع نفیسه حجاری ، دستکاری ، صندله ، پلستر وغيره ، مراقب مذکوره را مزین مینمودند . ازینجا تقریباً پنجمصد مجسمه های خوردو کلان ظاهر شد که غالباً از گل خام و ملع گچ بوده و برخی طاقت هوارسیدن نداشت موجودیت مکتب مجسمه سازی درکندها را غزن این آثار بشمارشمرده ميشد . نشکنهار (نام قدیم وادی جلال آباد) نیز بقول بیلو يك كلمه خالص از زبان سانسکریت و ازلفظ (نوویهار) یعنی (نه معبد) گرفته شده است . والحاصل بروتو و همقطار پیشتر او مسيو گودار درسنه ۱۹۲۳ هزارها مجسمه ازین وادی کشف نمودند ، که منتهای عروج صنعت گریکو بودا را نشان میداد . حفرياتیکه دروادیهای کوهدامن وبگرام شد ، این مطلب را به ثبوت رسانید که آثار مذکوره به تماماً نماینده صنعت گریکو و بدای کندها را است .

مسیو زوزف هاکن فرانسه در رساله مجسمه تراشی گرک و بودک در کاپیسا (کوهدامن) منطبعه پاریس ۱۹۲۶ Boudhipus de Kapisa Sculptures Greco شرح مبسوط وحسرت آوری مینویسد که ما بطور اختصار قسمتی را ازان نقل میکنیم او میگوید :- مسيو الفرد فوشه عتیقه شناس مشهور در ۱۹۰۰ مسیحي تاعلی مسجد خیر آمد ، و در مجموعه (عمارات تاریخیه و خاطره ها) Eugene Piot آثار مجسمه سازیهای گرک و بودک را شرح داد ، و در ۱۹۲۲ مکرراً وارد افغانستان

شده ، قصص مسافرت زوار چینی هونستن را با حسکایت های درست و راست محلی تطبیق داده ، بعض معابد بودائی را کشاده ، و در سر تا سر همبر مقدس — که جلگه شمال هندو کش را بمرکز مقدس جنوب هندو کش مربوط مینمود — معبد ها و غیره را نونه کرد . همکاران فرانسوی پرو فیسر مشارالیه در تعقیب اوبخفریات هده شریفه (پایه تخت قدیمی گنده هارا) و بگرام و کاپیسا (کوه دامن حالیه) که هر دو مربوط بزمانه صنعتی گنده هارا بود ، پرداختند . مسیواندره گودار — M. André Godard در ۱۹۲۳ در اطراف قریب تپه کلان Teppekian هده مقدسه حضریانی نمود که گویا در نتیجه آن یک (موزیم صنایع یونان و بودا) مکشوف شد ، هر یک از حجرهای مکشوفه دارای استوپه (محل گذاشتن آثار یادگار و اشیا مقدس) بود که دورا دور آن مجسمه ها چیده شده بود ، این مجسمه ها مرکب از گل و ملایع از یک کورق باریک کچی بود ، یکی ازین مجسمه ها بودا Boudha را در حالت قدم زدن نشان میداد ، گودار را جمع باین مجسمه میگوید : — گرچه طرح البسه اوضاعیم است ، ولی مانند عصری که طراحی و ساختمان البسه یونانی بسیار بهتر شده بود ، سبک و لطیف است ، پاهای پر اعصاب این مجسمه خیلی قشنگ ساخته شده ، و برخلاف سایر آثار کُرک و بودک که غالباً سست و شل است ، همراه تر ش یافته بحدیکه معمولاً نظیر آن را مانده ایم . در صنایع مکشوفه گنده هارا اشکال یونان و افکار هند ملاحظه میشود مثلیکه این انتزاع در تمام صنایع مکشوفه هند (معابد تاکزیلا - Taxila) مکشوف ژون مارشال John Marshall مدیر عمومی شعب عتیقه شناسی هند) و آثار مکشوفه در افغانستان ، و حتی آثار معابد بلاد مغربه تورکستان (علاقه های تمسک و کوتسکو - 'hotscho Tumsuq) محلول و پدیدار است . حصه زیاد مواد ساختمان این آثار تاکزیلا

و هده و تور کستان ، مرکب از :- گل رس ، میده مر و چونه ، آهک و چونه بوده و شیت - Chiste هم در جمله مواد بکار رفته است . از کاوش تپه های چاریکار (۶۰ کیلومتری کابل) Peshasreliefs پزارهای که در شیت منبت کاری شده ، بدست آمده و مسیو فوشه کشف نموده که منبع شیت همان رشته تپه های شیتی است که فاصل حوز های کابل و کوه دامن استند .

در استوپهٔ يك خرابه (واقع در حوزه کوه دامن) رئیس هیئت عذقه شناسی فرانسه ، بقایای دیری را کشف نموده که اقامتگاه بهاری نمایندگان چینائی کانشکا (یکی از پادشاهان کوشانی افغانستان) بوده است . در سه کیلومتری شرقی این موضع در محل برج عبدالله موسیو فوشه محل (شهر شاهی) قدیم را خاطر نشان مینماید ، در فاصله ۱۲ کیلومتری شهر شاهی کاپیسا قریهٔ (پایتاه) Paitawa وجود دارد ، بعض پارچه های صنعتی کرک و بودیک که در موزه کابل موجود است - از همین جا در سال ۱۹۱۴ کشف شده . مشهورترین مجسمه های ساکیامونی Cakya-Muni نیز از يك تپه درانجا بدست آمد (۱۸ دسامبر ۱۹۲۴) که در شیت کار شده بود ، این مجسمه ساکیامونی در نتیجه التماس شاه پرزه ناجت - Prasenajit معجزه اکبر یا معجزه آب و آتش (کسلا Kosola و یا - یاما کاپراتی هاریا - Yamakap rati harya را نشان می دهد بنوعیکه از يك جهت بدن او باران می بارد و از دیگر جهتش آتش شعله میزند و در آسمان مانند کوه آتشفشان می درخشد ، حصه برهنهٔ این مجسمه از سرخی رنگی که دارد ثابت می کند تماماً از طلای احمر پوشیده شده بود ، در صحنهٔ این مجسمه شکل براها Brahma و اندرا Indira نیز کار شده ، و اندرا هنوز بواسطهٔ تاج شاهی موکوتا - Mokoty از براها تفريق می شود ، و ممکن است این مجسمه از آثار قرن ۳ یا ۴ مسیحی باشد .

هكذا از مجاور تپه مذ ~~مذ~~ کوره بعض آثار دیگری نیز از قبیل اشکال مختلفه اشخاص و اطفال ، زن و مرد با طرح عجیب زیور ها و البسه ، در همان سال مکشوف شد (شرح این آثار و تصاویر مذ ~~مذ~~ کوره در رساله مؤلفه ژورف ها کن به تفصیل جذابی موجود است) موافق مذکور در خاتمه شرح حال این آثار میگوید :- هجته این اشکال و مجسمه ها مثل اغلب اشیاء تاریخیه کاپیسا ، از صرصر کردند ، هونهای سفید (هیاطله ها) که در قرن ۴ مسیحی اکثر معابد گندها را خراب کرده اند نجات یافته است ، و معلوم می شود معابد کاپیسا در ابتدای نیمه دوم قرن هفتم مسیحی در اثر هجوم اعراب برباد گردیده است ، پس آنچه آثار عتیق که از پای تاوه کوه دامن بدست آمده میتوان آنها را از آخرین آثار صنایع یونان و بودا در افغانستان حساب کرد .

بطوریکه بیلو می گوید :- « در آن عهد ها هندو ها کند هارا را (جنت شمال) می خواندند ، افسوس محاربات معتصبانه و تهاجم مغول آن همه حال و حال را معدوم نمود ، شهر های که از سنگ ساخته شده بودند و معابدی که بر نقش و نگار بودند ، همه بخاک برابر گردید ، مساکن برباد شد و اماکن مسکن حیرانات و سباع شده شهر ها بدشتهای تحویل یافت ، فقط در حصص شمال شاور از قرن ۱۵ یوسف زی ها تا اندازه بزرگت و آبادی پرداختند ، علی ی حال ظهور و نشر دین مقدس اسلام سر نوشت گندها را تغییر داد ، و در سال ۳۳۳ ه تا ۱۷۱ ه مکرراً اردوهای اعراب دروادی های کابل و کواهدان هجوم آورد نمودند ، و تبیل های کابل در مدت تقریباً یکنیم قرن بمداومه و مقاومت مشمول بودند عاقبت در ۲۵۷ ه یعقوب صفار سیستانی کابل را اشغال نمود ، ولی متعجبانه در مدت مستقل گردیدند . در دوره فتور سلسله صفار هنود برهمنی مذهب در تخت و تاج کله له نامی از جانب شرق تاخته و پایه تخت کابل را اشغال نمودند ، این سلسله

نازه به نشر مذهب برائی مشغول گردیدند و تقریباً تا قرن ۴ هـ برگنده‌ها را مسلط بودند، آثار مذهب برهمنی که در نواح لغمانات در نتیجه حفريات بدست آمده نیز منسوب بدوره اینهاست. معینا وادیهای کندهارا در تحت ریاست رؤسای وطنی بشکل مستقلی اداره میشد. سبکتگین غزنوی در سال ۳۶۶ هـ خانواده همد را در کابل منقرض نمود، و شهنشاه محمود، آخرین شاه بودائی وطنی را در جلگه پشاور مستاصل ساخت. بعد ازین اسلام در حصص کابل و ننگر و پشاور منتشر گردید، و اهمیت پایه تحق کابل به غزنی انتقال نمود.

بعد از انقراض سلسله غزنوی و استقرار سلطنت غوری در نصف قرن هشتم هجری (۵۴۷) ولایت کابل در تحت اطاعت شاهان غور آمد و عمال غوریه کندها را را اشغال نمودند، درین دور ها بود که آهسته آهسته مدنیت جدید اسلام صفحات کند هارا را بیک حیات و معارف نوی آشنا ساخت، متأسفانه عمر این دوره کوتاه بود و در اوایل قرن هفت هجری (۶۱۲) هجوم خوارزم شاه سر تاسر کند هارا را استیلا نمود، متعاقباً (۶۱۸ هـ) سیلاب چنگیز خان از کابل تا ساحل سند سرا زیر شده و آنچه آثار عمرانات و مدنیت قدیم و جدید بود همه را بهشت، این آتش تاریخی در تمام ولایت کندهارا از خشک و تر نسوخته نگذاشت. از آن بعد قاضی تیمور گورکان (قرن ۸ هـ) ولایت کندهارا داخل حدود سیاسی چغتایان وحشی بشمار رفت، ولی وادیهای شرقی و شمال کندهارا، با اتکاء بدولتهای مقتدر افغانی در هند و پنجاب، دائماً موجودیت و استقلال داخلی خود شان را محافظه توانسته، و در تحت ریاست رؤسای بومی زنده گی بسر میبردند، ولایت پشاور نسبتاً زیاد تر بادولتهای افغانی هند، داخل روابط و علائق سیاسی بود. در ظهور تیمور و اولاد او تقریباً این ترتیبات اداری کندهارا برهم خورد، تیمور تادهلی بتاخت، و بابر مرزای مشهور در اوایل قرن ده

هجری (۹۱۰) کابل را مقر حکومت خویش بساخت ، و متعاقباً گندهارا را عبور و ملطات افغانی را در دهلی خاتمه داد . ازان پس بعضاً خانهای مغول از دربار هند در منتها الیه گندها رای غربی (کابل) بصفت حاکم مامور و احزام می گردید ، نادر شاه ترکان در سال (۱۱۵۱) ه آخرین خان مغول (ناصر خان) را در کابل سقوط داد .

معیناً اقتدار مغول هند را در گندهارای شرقی و شمالی وقعت و مقصداری نبوده ، مغولهای هند از ظهور تادوره فتور خود ها بلافاصله با محاربات ملی این صفحات دوچار بودند ، انسکلپدی بریتانی میگوید : - مغولهای هند از دست افغانهای پشاور بسی عذاب کشیدند ، حتی درعهد اورنگ زیب (بزرگترین پادشاهان مغول که خریطه سیاسی حکومت هند درعهد هیچ دولتی مثل دوره او کسب وسعت نموده نتوانست) نیز افغانها مستقلانه در انجا حکومت مینمودند . گندها رای شرقی و شمالی در قرن ۱۵ مسیحی برخلاف تسلط مغول ، در محاربات مقاومت شدیدی بروز میداد ، و ازان جمله است محاربات شیخ بایزید (پیروشن) و پسران او (شیخ عمر و شیخ جلال الدین) و احفاد او در مقابل نعل ها ، ولی متاسفانه اختلاف های مذهبی و ظهور مبتدعین و مجتهدین متعدده دینی و نفاق های داخله ، اسباب شکست این مقاومت ها گردید هکذا جهادهای ملی یوسف زهی ها بعد از طی تقریباً ۱۲ سال در مقابل مغولها بهمان علت اختلافات داخلی عقیم ماند . مشهور ترین حکمرانان محلی یوسف زهی ها ملک احمد کجوالی و ملک علی اصغر خان بود که ولایات سوات را اشغال کردند . یوسف زاهی ها درین محاربات داخلی اگرچه بفتح باجور و بونیر کامیاب شدند ؛ ولی این نفاق های داخله فرصت بدست مغولهای هند داد که بنیاد آنها را بر اندازد ، ملادر ویزه معروف در تذکرت الابرار خود ازین نفاق ها و محاربات مبتدعین و مجتهدین داخلی

بناك الحن مذهبی سخن میراند . انتشار دیانت مقدسه اسلام در درهای دشوار
کنندار کند هاری شمالی نیز در همان قرنهای ۸ ، ۹ هجری بکلی تعمیم یافت .
ظهور دولت هوتک که قندهار در اوایل قرن ۱۸ مسیحی تأثیری در وضعیات
گذر ها . پایه نمود ، چونکه مساعی و هم دوان مذکور فقط مضروب مسایل
ملك غمری و تسخیر مملکت فارس بود . اما نادر شاه ترکان بعد از سقوط دولت
هوتک در همان قرن کند هارا را بغرض فتح هند با مشکلات زیادی روبرو نمود ، و
چندین بار در و د خورد کابل و ننگهار و خیبر و پشاور معروض هجوم های شدید
اهالی و حتی دو بار . و قصد افراد گردید . تشکیلات قویه دولت ابدالی قندهار ،
بعد از چندین قرن اختلافات داخلی و تجاوزات خارجه را بر طرف ، و مملکت
افغانستان را بتوحد اداره موفق ساخت ، و منجمه کند هارا بصفت عمده ترین
ولایات افغانستان قسده عامه و ده بعد از کمی کابل سمت پایه ترقی امپراطوری
افغانستان را کسب کرد . این اهمیت سیاسی کند هارا تا نصف اول قرن ۱۹
مسیحی برقرار بوده و بعد ها رو با خطوط رفت .

در سال ۱۸۰۹ مسیحی اولین سفارت دولت انگلیز در پشاور شرفیاب حضور
شه شجاع شده ، و معاهده نخستین بین دولتین امضاء شد . در سالهای ۳۴ - ۱۲۴۴
قری بواسطه فتور خاندان احمدشاهی و مشغولیت داخلی برادران وزیر فتح خان
رحیمت سنگه ملك را تا کشمیر بهمان تفصیلی که در مجله ۹ گفتیم اشغال نمود ،
و در ۲۹ - ۱۲۵۰ قری . ۱۸۳۴ مسیحی پشاور و نواحی آن را استیلا کرد
اما زلزل اویتا بل در سنه ۱۸۴۸ مسیحی این ولایت را ضمه حدود دهند انگلیزی
نمود . معاهده لاهور (۱۸۳۹ مسیحی) تمام حصص ملك ، پشاور ، یوسفزی ،
هشت زکرا تا حد خیبر با ولایت کشمیر از کند هارا مجزا نمود ، محاربان اولین
افغان و انگلیز در سالهای ۳۹ - ۴۰ - ۱۸۴۲ مسیحی آغاز نمود ؛ و تلفات فاریخی

باردو های منهزم برتیانی در ولایت کندهارا وارد شد . (۱۸۴۲ مسیحی)
 در بلوای عام هندوستان پشاور مخزن قوا بود ، سرجهان انگلیز لازم دید برای
 حفظ حصص باقیمانده شمالی ، پشاور را بدولت افغانستان واگذار نماید ، ولی
 اتفاقات نگذاشت . حرب دویمین افغان و انگلیز نیز بدو در ولایت کندهارا
 شروع گردید ، و معاهده کندمک (۱۸۷۹) در خیبرپاکستان شرقی . ی
 کوتل از کندهارا جدا نمود ، در سپتامبر ۱۸۷۹ مسیحی سفارت انگلیز در کابل
 مصادف با این حادثه تاریخی گردیده و تعاقباً شهر بالاحصار کابل در معرض عتاب
 حکومت انگلیز واقع گردید و بعد از آن مطابق معاهده ۱۸۹۳ مسیحی وحدت بخشی دیوبند
 علاقه ای سوات ، باجور از کندهارا منزع گردید ، و حالا امرای مقتدر آن مناطق
 مستقله از قبیل بواب دیر ، پادشاه سوات بعنوان امرای دوستدار محاورانگلیس
 امرار عمر می نمایند . حرب سومین افغان و انگلیز در سال ۱۹۱۹ مسیحی هم امر
 جهات زود تر در ولایت کندهارا مشتعل گردید ، و اهالی شجاعت زاید الوسی
 در دفاع وطن از خود بروز داد .

والحاصل ولایت کندهارا یکی از منابع قدیمترین نژاد پختانه و دارای افتخارات
 يك تمدن تاریخی افغانستان بوده ، از حیث پولیک و اقتصاد از مهمترین ولایات
 او بشمار میرود .



ناله ، ناله ، ناله ، ناله

افغانستان و نگاه تاریخی آن

(۹)

ولایت غور یا عرجستان (هزاره جات حایه و غور)

ولایت غور یا بابا و پامیس Paropamisus از ولایات مرکزی افغانستان بوده ، شمالاً بولایت باختر و جنوباً بولایت زابل و سیستان ، غرباً بولایت آریانه و سیستان و شرقاً بولایت زابل و کندھار را شمول و متصل است . ولایت غور بعد از سطح مرتفع پامیرات ، از مرتفعترین سطوح افغانستان بوده ، برفگیر و دارای زمستان و برودت شدید ، و ضمناً در دره‌های باریک و همراه مالک دادن قیمت در آهن ، ذغال سنگ ، گوگرد ، سرب میباشد . ولایت غور در حوضه افغانستان بمنزله يك قاعه عظیم و برج آهنگین دست ناپسی بشمار میرود . شهرهای تاریخی ، معروف غور عبارت از اینهاست : - فبرو ، کوه (- سیاحان) ، تخت‌های مقدس و مزیّن آسیا و دارای انبوه و عمارات عالی در قرن ۱۲ میلادی بوده و هنوز محل وقوع آن معین و حفريات عامی نگ دیده (بامیان) - یکی از شهرهای مدنی آسیا و ظریفترین پایه تختهای افغانستان از قرن اول تا ۷ و ۱۳ میلادی بوده و حالا خراب اوغمانه (شهرک) با کل قریه ای موجود است و بعضی محققین آنرا در منزلت بابه تخت مسعود ، نو ، شاه اند (تهاب) ، قریه دارد و تحقیقاتی در آن بار آمده (آهنگران) (بیه تبه) - نیز در محل غور که در قرن یازدهم میلادی در این قریه و در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی قریه ثی درست علیای هرود باقیست) قریه مان (در شبهه ای است که

مسکوکات منسوب بدوره اسکندر کبیر از آنجا پیدا میشود، و بطوریکه بارتولد میگوید محتمل است پایه تخت قدیم ولایت غور باشد (کرامان) واقع در هزاره جان حایه که فرشته از آن در دوره غزنویه نام برده و اکنون محو و معدوم است) شهر ضحاک و شهرشاهی قدیم (مؤخرالذکر در جانب جنوب غربی اصنام جسیمه بامیان واقع بوده و هونستن ازان ذکر کرده، و اول الذکر در نزد یکی شهرشاهی معمور بود که چنکیز آنرا تخریب نمود) شهر غلغله (معموره دوره اسلام و بجهت جنوب مقابل اصنام عظیمه بامیان واقع بود، و در حمله مغول منهدم گردید) پشین و شورمین (شهرهای که در شرق غرجستان واقع بوده و بارتولد ازان ذکر میکند) فردوسی خراسانی ولایت غور را با ولایت کابل، سیستان، بلوچ، قنوج جزو زابل (قندهار) حساب کرده، و ضمناً اهالی غور را بشجاعت وصف میباید، و از پادشاه قدیم غور بدین بیت یاد میکند :-

سر غوریان بود بسطام شیر کجا پشت پیل آوریدی بزیر
در ازمنه قبل تاریخ بعد از آنکه آریانه وارد هرات و بلخ گردیده، و از آنجا بسیار صفحات افغانستان منقسم شدند، قسمتی هم از شاخه پختانه ها بدرهای ولایت غور سرا زیر گردیده، و در ارتفاع جبال و درهای سهمناک او مسکن گزیدند. زیرا درهای سرسبز و چراگاههای معروف و آبهای جاری و انهار خوشگوار این ولایت برای اقامت مال داران طایفه شریفه آریه بسی مساعد بود، و طن اینها پسان معروف به غور گردید، و بنوعیکه ما در قسمت تاریخ باختیا نوشتیم کلمه غور و یا غریک لغت قدیم پختانه بوده و تا امروز در زبان پشتو مستعمل و موجود است، تحریفات و تبدلات این کلمه بمرور زمان غرج و غرچ و غرش شده، و در دوره اسلام مشهور به

غرجستان و غرجستان و غرجستان گردید ، اسم طایفه بزرگ بختانه (غلجائی ویا غارائی) نیز منسوب بهمان نام ولایت غرج ویا غور است که بعضی مورخین آنها را بنام خلیج و خلیجی یاد کرده اند ، باکل حال اسم غور که محرف غرو است و غرو در پختا نه جمع غر (کوه) و بمعنی کوهها و کوهستان میباشد مناسب ترین اسمی است که در مورد این ولایت کوهستانی اطلاق گردیده است . اما از اینکه ولایت غور در حصص وسطی و مشرقی خود بعد از حمله های مغول موسوم به هزاره و هزاره جات گردید ، در سطور نزدیکی سخن خواهیم گفت ، عجالتاً بایستی دانست :

اهالی پس از تشکیل جمعیت در غور ، دارای همان دیانت عناصر پرستی قدیم بودند ، و ولایت باصول حکومت های محلی اداره میشد ، و ضعیف مستحکمه جغرافیائی ایشانرا ار هر گونه نفوذ و تسلط همجواران مصئون و محفوظ میداشت ، معیناً بجز دیانت زرتشت از کانون بلخ ، در هفت قرن قبل از میلاد به درهای غور روشنی انداخت . بعد از سقوط دولت باختر و نفوذ هخامنشیان در افغانستان ، برخلاف سایر صفحات مملکت و ولایت غور در سایه جبال شاخه و دره های هولناک خویش ، توانست آزادی و حریت داخلی خودش را حفظ و صیانت نماید و میتوان گفت در آن عهد فقط در تمام مملکت افغانستان سه منطقه بود که مالک استقلال شمرده میشدند ؛ این مناطق ثلاثة در وضعیات جغرافیائی شبیه همدیگر واز آنجمله بود ولایت غور ، و آن دوی دیگر عبارت است از ولایت پاختیا در مشرق و ولایت بلور در شرق شمال .

دوره تسلط سکندر مقدونی این ترتیبات اداری را در ولایت غور برهم زد ، واردوی یونان شاهراه غور را در بوغاز بامیان گذر کرد ، ولی تلفات سنگین عساکر یونان که تاریخهای جهان از آن ذکر می کنند ، نیز در حدود این ولایت

واقع شد ، در عهد دولت یونانیان باختر ؛ غور مستعد قبول رژیم و مدنیت باختری گردیده و حتی یکوقتی از مهمترین کانوهای این تمدن بحساب رفت ؛ پروفیسر فوشه در یاد داشتهای خود بموزه کابل مینویسد :-

در عهد « ایقی ما کس » مشهورترین یاد شاهان یونانی باختر (۷۰ - ۱۴۰ ق .) مسکوکات این پادشاه فاتح ارطرف شهزاده کان « کون » تقلید شد ؛ و این حکومت کون در غرب شاهراه بلخ یعنی گوهستان هزاره (غور) متشکل بود . پس میتوان فهمید غور در عهد نیز به تشکیل حکومت محلی و حفظ آزادی داخلی پرداخته است .

ولایت غور در دوره یونان مراتب اعتلا و ترقی را سپر نمود ؛ و هم در آن دوره بود که دیانت بودا از دامنه های شرقی آن داخل شده ، و غور را مدنیت جدیدتری آشناساخت ، صنایع گریکو بودیک درین منطقه گوهستانی به نهجی ترقی نمود که بقایای آثار قیمتمدار او هنوز در صفحات صنایع مستظرفه عالم موقع حیرت آوری را جایز است ، در عهد دولت کوشانیان افغانستان ، غور مشرقی یکی از مهمترین مراکز مذهب بودا بشمار میرفت ، و شهر شهیر بامیان قلب این مرکز را تشکیل مینمود ، قلل حبال و بقایای دیوار بامیان میتواند یادی از منظر قدیم و حقیقی آن شهر مشهور دهد ، خرابه زارهای شهرهای عتیق ، مینارهای ویران شده ، سردابه های بیشمار ، و منظر خونین شفق مانند خرابه ها بیننده را سخت بحیرت و تأثر می اندازد ، اصنام عظیم الجثه (آنکه جغرافیا دان معروف عرب یاقوت بن نام خنک بت و سرخ بت یادی از آن کرده) نقاشی های آبی و طلائی (منقوشه برواق فوقانی اصنام) هر یک خود اسباب تعجب نظاره گیان عالم است ، تپه های محیط وادی شهر بامیان ، مغارهای متعدده آن ، مناظر مقامات :- - چهل برج ، زاری ، سوخته چی ، شهر بهر در فاصله چندین میل اربامیان ، مظهر همان عجوبه

های روزگاران قدیم بامیان بحساب میروند ، زوار معروف چین خوشبختانه تمام این مناظر حیرت انگیز را سیزده قرن پیشتر بهمان جلوه و رونق که داشت تماشا کرده است . آری بامیان عجبوه بلاد است ونمی توان آن را يك شهر جغرافیائی کلاسی دانست ، مهربامیان دریک رشته کوه های که بارتفاع ۲۵۹۰ متر است منزلگاه غنی ترین قوافل عمده تجار تی و مرکز کاروانهای مالک تاتار و تورکستان و هندوستان بود . خوب است اینقصه هارا گراشته و درجای مناسبی از آن سخن گوئیم ؛ درینجا بطور اختصار باید دانست :

ولایت غور درعهد دولت هیاطمه کافی لسابق رو بمرءج میرفته ؛ و برخلاف سایر حصص مملکت که بزعم بعض مورخین دوجار حرابی ها شده بودند ؛ از هر گونه اختلالی محفوظ و مسام ماند . در قرن ششم تورکان و ساسانیان فارس بصفحات شمال و غرب افغانستان دستی درار کردند ، اما ولایت غور در تحت تسلط هیچ قدرتی نرفته و مستقلانه زیست مینمود ، رواق و مدنیت غور با استقلال داخلی آن تا زمان ظهور و شیوع اسلام امتداد داشت ، بعد ازان داخل سرنوشت جدیدی گردید که آن سرنوشت شامل تمام قطعات افغانستان بود .

درطول ایندوره های که شمردیم بعد از مذهب بت پرستی قدیم ؛ دیانت غور عبارت از زرتشتی و متعاقباً بودائیت بود که تا ظهور اسلام طول کشید ، هکذا زبان آریائی قدیم ولایت در مرور دهور و نفوذ السنه یونان و هند ؛ متروک گردیده و بالتدریج جای خود را بعلاوه لهجه های محلی بزبان پشتو گراشت ، و مهاجرت های دوباره داخله از بختانه های کندهارا و پاختیا در صفحات غور ، برعمومیت این زمان افزود ؛ بقول بیاو مهاجرت مانویه بختانه ها از ولایت کندها را بجانب وادی های غور در همان قرن

اول مسیحی آغاز نموده است ، شهزاده مسعود غزنوی در حملاتی که بولایت غور برد ، مجبور شد توسط ترجان با اهالی غور مذاکره نماید ، و بهیچ ازین مذاکره شمه ثی مینویسد . در ادوار قبل الاسلام ولایت غور یکی از تمدن ترین ولایات افغانستان بشمار میرفت ، هرچند در سرتاسر ولایت غور تحقیقات علمی نشده ، معینا حفريات و تحقیقات در بامیان ، توانست از عظمت و جلال قدیم این ولایت نماینده گوی کند ، و ما ناچار دایم درینجا مختصری از آنهمه تحقیقات محققین مغرب زمین متذکر گردیم ، مسیو گودارد و مسیوها کن در کتاب (آثار عتیقه بودائی در بامیان ۱) خودها منطعه پاریس (۱۹۲۸) چنین میگویند .

در نوامبر ۱۹۲۹ مسیو الفرد فوشه رئیس هیئت عتیقه شناسی در بامیان برای تحقیقات آثار عتیقه این مقام شهر وقشنگک شروع بکار نمود ، تشریحات فوشه که بعنوان مسیو امیل سنار عضو مؤسسه و رئیس کبسیون مشاوره و سرستاده شد ، در ژورنال آسیاتک انتشار یافت . در زمانیکه بلخ مرکز تجارت بین المللی و محور شاهراه های عمده و ثلاثه آسیا (از غرب بجانب امپراطوری رومن ، از شمال شرق بطرف براعظم چین ، از جنوب شرق بجهت سواد عظیم هندوستان) بود ، و صنعت کریک و بدیک در درهای کابل و گندهارا بمنتهای خروج رسیده ، و منزل بسمت باختریان پیش میرفت ، امپراطوری و سبوع و مسخر کننده بزرگ کوشانی کانیسکا تمام اقتدار و دارائی خود را در دسترس عشق بمذهب بودا گذاشت ، و بامیان رو بارتقا و اعتلا نهاد . موقعیت بامیان بین پشاور و بلخ ، معبر متمولترین قافله های تجارتی بوده ، نزدی مقام مرکزیت

(۱) Les Antiquites Boudhiques de Bamiyan Par M. Godard et Hackin

بارونتی را احراز کرد . موجودیت تپه ها و جدارهای سنگی بامیان که غیر قابل تخریب است ، برای بوجود آوردن مجسمه ها و سیمچ ها نیز بهترین مقامی بشمار میرفت . گفته میتوانیم اولین ابنیه بودائی بامیان مربوط به قرن اول میلادی است . در اختتام قرن هفت مسیحی اولین تهاجمات عرب در افغانستان شروع شد ؛ راهبین بودائی مقتول و تبعید و یا مسلمان شدند ، معابد آنها ویران و تروک اصنام شان خراب و مجروح گردید . پایه تخت قدیمی بامیان که هونستن بجانب جنوب غربی صنم ها خاطر نشان کرده بود منهدم ؛ وار گک (شهر غلغله) در دامنه مقابل بحصه جنوب شرقی اصنام آباد و معمور شد ؛ شهر مؤخرالد کر از دست جنگیز خراب گردید ؛ و شهر قدیمی دیگری موسوم به شهر ضحاک نیز بنوبت خود محو و معدوم شد . بس ملتفت باید بود آثار خرابهای که در بامیان موجود است ؛ بدو دسته بودائی و اسلامی منقسم می شود .

اولین اروپائی که از مجسمه های عظیم الشان بامیان ذکر نمود مسیو هید Hyde است ؛ و بعدارو مسیو ولفورد Wilford شمه دبینخووع نگاشت مونتس تورات الیفنستن Mounts Twart Elphanstone نیز شرحی باین بر عقاید ولفورد (ارتباط اصنام و دین بودا) انتشار داد . چند سال بعد مور کروفت Moorcroft و تری بك Trebeck بامیان را معاینه نمودند (۱۸۲۴ مسیحی) از سال ۱۸۲۴ تا سال ۱۹۲۴ مسیحی چندین نفر دیگر از قبیل الکزاندر برن Alexander Burnes ، داکتر ژرارد D. Gerard (۱۸۳۲ مسیحی) هونیک برگر Honighberger شارل مسن Ch. Masson (۱۸۳۵ م) و غیره بامیان را عبور و ملاحظه نمودند ، درین میانه صاحب منصبان انگلیسی که سمت نماینده گی کمیسر بون حد بخشی افغان و روس را داشتند نسبتاً بامیان را بسموات دیده و منجمله کاپیتن میلاند C. Mailland و تالبوت Tallbot در حین اقامت بامیان (۱۸۸۵ م) یاد داشتهای قبل نویسنی از خود

بیاد کار گذاشتند ، هکذا ایضاحات مور کروف وتری يك قابل تقدیر میباشد .
 در سال ۱۸۴۲ مستر ونسان ایر Wincent.Eyre کروکی اصنام بامیان را
 بعد از معاینه تحریر کرد ، و در همان سال Lady-Sale و دخترش کاپی تصاویر
 دیوار و سقف مجاور اصنام عظیم بامیان را کشید ، با الاخره در قطار کسانیه که
 بمعاینه بامیان آمده انداز اسم دا کتر گری فیت W.Griffith با ایستی
 متذکر شویم که اخبار مسافرت اورا ز . ماك - کله لاند J.mac-clelland
 در ۱۸۳۹ شایع نمود ، هکذا از نام دا کتر یابورسکی Yauorskii که نقل
 سفرش در ۱۸۸۲ منتشر گردید . اما مهمترین تمام تشریحات منتشره از انجمن
 شاهی آسیائی و جریده آسیائی انجمن بنگال (که راجع بآثار عتیقه بامیان نگاشته
 شده) عبارت است از آریتکل مجله انجمن مذکور (۱) که بعنوان
 The Rockout cavesand Statuesan Bamiyan (سمیع ها
 و مجسمه های حجاری شده بامیان) در ۱۸۸۶ مسیحی شایع شده ، این آریتکل
 شامل مقدمه کانل یول Yule مکانیب کطان قابوت نقل کاپیهای تولیدمشر
 هیتلاند و تشریحات ویلیام سم سن William Simpson میباشد .
 دا کتر گری J.A.Giray در سال ۱۸۹۵ برای اولین بار در کتاب
 موسوم به « اقامتگاه من در دربار امیر » کایشه عکس بت ۳۵ تری را شایع
 کرد ، و آخرآ در سال ۱۹۱۰ مستر هدن در جلد ۱۱۱ خاطرهای انجمن آسیائی
 بنگال نقل آریتکل فوق را انتشار داد . در سال ۱۹۲۳ انجمن روسیه از طرف
 کمیساریای ملی برای تحقیقات ملیت شرق نزدیک معین شد و پروفیسر بورو زدن
 JN·Borozdin که قسمت تاریخی صنایع و نژاد شناسی آنرا اداره می نمود
 کتابی بعنوان افغانستان (حصه اول) بزبان روسی منتشر ساخت .

این مضامین و کروکی‌ها تا ۱۹۲۲ به‌ترین اسنادی راجع به بامیان شمرده می‌شد ولی از سال ۱۹۲۴ هیئت عتیقه شناس فرانسه دامنۀ تحقیقات خود شان را در بامیان ادامه دادند و در نتیجه معلوم کردند اصنام عظیم بامیان در جدار سنگی متعلق به عهد سیوم طبقات الارضی است، (آخرین قصۀ مسافرت در بامیان با تصاویر آنجا در ۱۹۲۵ از طرف دکتر ترنر ل المانی در برلین انتشار یافت) ملاحظات عدم تکامل و سلیقۀ طاقها و ساختن اصنام و موجودیت سمیچهای قدیم در جوار آن ظاهر می‌نماید که - سمیچها مربوط به قرن اول مسیحی و اصنام مذکور بدورۀ ماقبل عصر پنجم میلادی است . پاهای صنم ۵۳ متری را نادر شاه ترکمان بهر توپ تخریب نمود . نمونه کوچک این اصنام در تمام دنیای بودائی فروخته می‌شد و عیسایان هم کویک قدیمه و جدیدۀ آن در چین و ژاپن و تبت نمونه بت‌های بامیان را طاهر نمود ، کارهای ساختمان نیزه داخلی و دینۀ سمیچهای صنم ۵۳ متری بواطة هجوم اعراب تا تمام مانده است . تصاویر رنگه بامیان در صفحات رواق صنم ۵۳ متری از روی قیافت و وضعیت باردها و تصاویر گیزرها را قرابت تامی دارد ، رو به هر فته آثار و تصاویر بامیان مجموعه اریای افغانستان و فارس و طبرستان هندوچین و یونان را نشان میدهد ، و هکذا نفوذ طرح بامیان در سایر ممالک به نظر آمد از قبیل اسکالندریۀ شاپور فارس که فتح شاپور را به امپراطور والریس نشان میدهد ، و وفایۀ له مسیو روتر M. Reuther در شهر بابل مشابه و قریب به تصور و رب النوع مهتاب - بامیان ، کشف نموده و امثالها . کاپیهای این تصاویر و مخنه‌های وسیعۀ بامیان در موزۀ « گیمه » پاریس نهاده شده ، مشابۀ این تزیینات بامیان با تزیینات آسیای مرکزی (کای رایل و غیره) اسباب حیرت است ، زیرا اختلاط و ارتباط عجیب طرح اریائی افغانستان و فارس ، هندوچین را ارائه می‌نماید .

مضامین هونستن می‌فهماند که تهاجمات هونها ی سفید (دولت هیهله افغانستان)

که یک قرن قبل از هونستن در دره بامیان سرکشیده بود ، هیچ يك خرابی و بی انتظامی اساسی و قصدی در معابد بودائی تولید نکرده است ، و هکذا این نظریه را در وقت ورود به گندهارا سیاح مذکور تصدیق مینماید و الحاصل سخنان منقوشه بامیان بعد از سمیچهای اجانتا و میران Ajanta - miran آسیای مرکزی قدیمترین نقاشی های بودائی است که تا حال شناخته شده ، و میتوان گفت آثار نقاشی بامیان اولین سخانی است که در معبر بسط بودسم در جهت آسیای مرکزی مشاهده می شود . راجع بنفوذ آثار چینی در بامیان معلوم می شود نازمانیکه هندیهادین بودارا ترك نکرده بودند ، راهبین و زوار و صنعت گران در طول قرنهای درازی از بامیان گذشته بچین و یا از چین بهند سفر می نمودند ، و غالب مسافرین نقاش و روحانی آنچه از نقاشی و تزئینات متلونه و مخنثانی که می دانستند نمونه برسم احترام و یادگار در بامیان ساخته و میگذاشتند آری در چنین مقامی که تمام تمدن ها در آن جلوه می نماید ، محتمل است کم و بیش آثار کار تمام مکاتب نقاشی از قرن ۲ مسیحی گرفته تا سوقیات اسلام در اینجا بوجود رسیده باشد .

اسلام از قرن هفت در ولایت غور پانهاد و تا قرن یازده مسیحی بکلی در تمام ولایت تعمیم یافت ، درین میانه مدتی به کشاکش های مذهبی گزشت ، حصص مسلمان شده با آن قسمت های که هنوز اسلام را قبول نه نموده بودند از در بیگانگی داخل شد ، و ازین بعد است که ولایت غور در دو حصه سیاسی غور و غور جستان منقسم گردید ، و در مقابل پادشاهان محلی غور (خانواده سور) حکمرانان محلی غرجستان ملقب به (شار) ها عرض و جود نمود . خانواده سوری غور از قدیمترین خانواد های حکمران ماقبل اسلام و ولایت است ، فخرالدین مبارکشاه رودی مورخ اینخاندان شرحی بسوطی از شجره

انساب قدیم آنها می‌نکارد ، بطوریکه فتوح البلدان و یعقوبی مینویسد ماهوی
 سوای (منسوب بخاندان موصوف) یزد کرد آخرین پادشاه فارس را بقتل
 رساند ، ماهوی در آن عهد نایب الحکومه ولایت مرو بود و در عهد حضرت
 خلیفه رابع رضی الله عنه بسکوفه آمد ، حضرت خلیفه رضی به دهاقین و اساوره
 خراسان حکم نوشت که جمیع جزیه و مالیات قلمرو خود را باو به بردارند ،
 خور شید جهان گوید بهرام شاه سوری (یکی از پادشاهان محلی غور ،
 در عصر حضرت اسد الله بسکوفه رفته و منشور غور را حاصل نمود ، بعضی
 مورخین بهرام شاه مذکور را همان شهنشاه جد علای خانواده سلاطین قرن
 ۱۲ غور و بامیان دانسته اند که معاصر خلیفه چارم رضی بوده و بردست او ایمان
 آورده است . بعد از قرن ۱۲ تمام سلسله های سلاطین سوری و غوری که
 در هندوستان سلطنت کرده اند منسوب به همین خاندان سوری غورند که ما
 در آینده شرحی مبسوطی بنام (افغان در هندوستان) از آنها خواهیم نوشت .
 اما شهر های غرجستان برای حفظ موجودیت خود ها در عهد دولت
 سامانیان باخی از سلاطین آل فرینون (پادشاهان محلی جوزجان - ولایت
 میمنه ، اطاعت نمودند و آل فرینون در تحت حمایت سامانیان قرار گرفته بودند ؛
 شارهای غرجستان از خانواده حکمرانان وطنی غرجستان بوده و در تاریخها کمتر
 تفصیلی از آنها موجود است . باکل حال اسلامیت آنها را در عهد حضرت
 امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه قدم بغور نهاد ، و عبدالله بن عامر بواسطه غور
 غربی را فتح نمود و خالد بن عبدالله بحکومت هرات و غور مفتوحه مامور شد ،
 اما حمله های شدید عرب در اوایل قرن ۲ هجری (۱۰۷) توسط زرارال اسد
 بن عبدالله در غور آغاز نموده و حتی بامیان در غور شرقی نیز معروض یغما گردید ،
 معینا نتیجه قطعی حاصل نشده و بقول جغرافیا نویسان قرن دهم در آن عهد

غوردیگانه و لایقی بود ، که از هر طرف محصور بمالك اسلامى بوده و هنوز مسلمان نشده بودند ، اصطخرى مینویسد در زمان سامانیان فقط کسانی از اهالی غور مسلمان بودند که در جوار علاقه های اسلامى سکونت داشتند . در قرن دهم اقتدار شارهای غرجستان بدرجه ای بود که بقول بار تولد حقى مرورود (مرغاب) نیز مربوط به شارهای آنجا گردید .

حملات پیایی و محکم سلطان محمود غزنوی در قرن یازده مسیحى بکلی ولایت غور را سر تاسر مفتوح ، و اسلامیت را در آنجا تعمیم نمود ، یاد شاهان محلی غرجستان و غور و خانواده های مقتدر وطنی یکی پی دیگری سقوط نمودند و آخرین شاه غور در آهنگران محمد ابن سوری خودش را در دربار سلطان به نسکین زهر آگینی مسموم کرد و آخرین شار غرجستان ابو محمد ابن نصر (معروف به شاه شار) اسیر سلطان گردید . ازین بعد ولایت غور اسماً تابع دولت مقتدر غزنوی گردیده ولی اهالی همان هوای تحکم در سرداشت . عهد غزنوی تأثیرات مهمی در مورد غور نداشت مع هذا شیوع اسلام که انقلابی در ماده و روح اهالی تولید کرده بود ، آهسته آهسته نضج گرفته و ولایت را مستعد پرورش فضلا و دانشمندان زمان می نمود . در قرن ۱۲ اقدام بزرگی از اهالی غور بروز نمود ، و خانواده سوربا طرح حیرت آوری به تشکیل قویترین سلطنتی در افغانستان پرداخت ، جهانسوز معروف دولت فرسود و از هم ریخته غزنوی را از پا در آورده ولایت غور را بمدارج ارتقا سوق نمود ، درین دوره ولایت غور توانست به تلافی خساراتی متوجه گردد که از قرن هفت بعد بآن ولایت وارد گردیده بود ، فیروزه کوه و بامیان جدید و سایر شهرها از قبیل کرمان و شبوران هریک در صحنه مدنیت و جمال عرض اندام نمودند :

افسوس حوادث سوء جهان با استعجال تمام این دولت درخشنده را از میان

برداشت ، در اوایل قرن سیزده آندولت خیره که وقتی سمت نایب الحکومه کی افغانستان را داشت (دوره غزنویه) بهجوم آغاز کرد ، قدرت مهیب عسکریه سلطان محمد خوارزم شاه که آسیای وسطی را میلرزاند با قلاع سهمناک غور و غابل گردید ، بالاخره آخرین شهنشاهان غور محمود بن محمد در ارگت فیروز کوه با ما کامی جان سپرده و خلف او بهاؤالالدین سام فرار شد . ملک الجبال بامیان جلال الدین علی بن بهاؤالالدین سام نیز پایه تخت ملوک هیاطله (شاهان غوری بامیان) را به بعد از جان دادن به شهزاده معروف آسیا جلال الدین خوارزم شاه تحویل داد ، درین میانه هنوز سرداران مقتدر غور در صحنه هندوستان مشغول و رما نفرمندی بوده و از حال زار قلب ممالک یادی نمیکردند . قدرت و اسامه خوارزم شاهیان در ولایت غور طولی نکشید و متعاقباً (۱۲۲۲ مسیحی) نهب مغول بد آن دوات مغرور را در خوارزم برانداخت ، سلطان مشهور خوارزم از ترس اردوهای وحشی چنگیزخان فرار کرد ، و ولایعهد جوان (جلال الدین) غارت شایع افغانستان پناه آورد و غزنی مرکزی برای تشکیل تابو عسکریه او قرار گرفت .

درین میانه ولایت غور مغرور سیلاب مغول گردید ، و بنوعیه مغرورین شرق و غرب مینویسند قلاع متین و کوهستانی غور دره نابل سه کر بر روی مغول مقاومت سختی منصفه ظهور رسانید ، و چندین شهزاده ها و سرداران بزرگ و هزارها نفر سپاه مغول را بخراب و هلاک و کشت ، مغولها مجبور شدند که تمام قدرت پر وحشت خود را درین ولایت اعلایف نمایند ، و بعد از تسخیر این ولایت بقیامت صدمات بزرگی بمغولها تمام شد ، اما سر تا سر ولایت نیز برباد رفت و اهالی قتل عام شدند ، اندیه و عمارات شهرم گردید ، و هزارها خانوار اهالی ولایت غور از قبایل سور گرفته تا افعان مساکن خود را گذاشته

بجانب حصص شرق و جنوب مملکت فرار کردند ، و بجز قسمتی کوچک آنها
 بناچار در دره‌های این سرزمین باقی نماند . بامیان بعد از تخریب مغول مشهور به
 (موبالك) و بقول رشیدالدین معروف (موكرغان) یعنی (قلعه نحس) شد ،
 اران تاریخ تاجیک سال دیگر این شهر شهیر ویران و غیر معمور ماند ، و قرن‌ها
 میگذرد ولایت غور از آنهمه خرابیهای وارده قد علم نمی نماید .
 بهر حال بعد از آنکه مغول ولایت غور را اشغال و عساكر وحشی مغول آهسته آهسته اهلی
 گردید ، و باقیای پریشان ساکنین آن سرزمین آمیختند ، و آنقسمت اهالی
 خون مغول را جذب نمود ، که تا هنوز آثار آن در سیای عدّه از طوایف
 آشکار و پدیدار است ، و هکذا بعد از مدتی از حصص زابل و سیستان طوایفی
 در دره‌های خالی غرچستان هجرت کرده و رحل اقامت افکندند ، از اینجاست
 که احتلاطهای طوایف مختلفه در داخله غرچستان شروع شده و بالاخره در تحت
 اثر وضعیات جغرافیائی تشکیل يك وحدت وطنی بظهور میرسد ، همچنانکه
 طوایف چرنشین غوری الاصل در حصص غور غربی با آریانه‌های هرات
 و ترکمان آمیخته ، طوایف جدیدی از قبیل چهارایماق و غیره بمیدان کشیدند ؛
 این طوایف مختلفه عبارت بود از قسمتی عساكر مستعمراتی چنگیز خان که
 در صفحات هزاره منقسم و باوجود اختلاط و حلول بطوایف سایر افغانستانی
 هنوز همان اسامی قبیله‌وی مغولی خود را شناخته میشوند ، ارقییل دسته‌های :-
 نکودری ، قره صوب ، شیرداغ و غیره . نکودر يك شهزاده چغتائی بود که
 در معیت هلاکو خان مغول فارس خدمت می نمود ، طایفه نکودری در غرچستان
 تا عهد بابر مشهور به همان زبان مغولی تکلم می کردند ، و بعد هازبان جدید وطنی را
 قبول کردند ، مع هذا لغات مغولی در لهجه آنها باقی ماند و همین جهت است که

بعضی محققین فرنک از قبیل لیتوان لیچ و کابلنس زبان آنها را از حیث ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه های زبان مغول حساب کرده اند ، همگذا طایفه معروف بصحرائی که درست علیای مرطاب زندگی و با وجود تکلم به لهجه هراتی خود را از نسل مغول می شمارند :

همچنان مهاجرین زابلستان (ولایت قند هار) در ورود خود به غرچستان با آمیزش بطوایف سایره ، اسم وطن اصلی خود را محافظه نمودند که تا امروز جسیمترین طوایف آنجا را تشکیل داده و هنوز بنام (راولی) یاد میشوند ، و بهین مناسبت است که غالب محققین مغرب لهجه حایه غرچستارا نمونه از زبان زابلی قدیم افغانستان حساب میکنند و انسکاپیدی اسلامی انگلیزی این نظریه را تأیید نماید . قسمتی هم از شاخه طوایف پشه ئی ولایت کند هارا (درهای نجراد) درین هجرت به غرچستان شرکت کرده و با طوایف سایره در آنجا آمیختند ، و با الطبع تغیر لهجه و زبان نمودند ، با مراتب مذکوره تا امروز بهمان اسم قدیم طایفه (پشه ئی) خوانده می شود .

اما طوایف سیستانی که وارد غرچستان گردیدند ، موسوم به (داهی) بودند ، در زمان اقامت بمسلن جدید خود ها نیز همان اسم سابق خود را ، و نه کرده و تمام شعب تازه آنها کلمه داهی را در ابتدای اسمای جدید خویش گذاشتند از قبیل : - داهی زنگی ، داهی کنندی ، داهی چوپان ، داهی فولاد ، داهی میرداد و غیره ، این عشیره داهی از قدیمترین عشایر سیستان است و حتی بقول مورخین فارس دهستان حالیه بنام آنها (مردم داه) موسوم شده ، و بعض چادر نشین های شان مثل مردم های داهی و درویش ها در حوالی پاریس نیز سکونت گزین شدند ، کورش هخامنشی که بعد از غلبه مابل بر مکت افغانستان پرداخته ، نیز از دست قبیله دها (شاخه اسکائی ها) کشته شد

(۵۲۹ . ق م .) مستربیلو میگوید لفظ داهی یا دیسه در اسامی طوایف غرچستان يك اسم قومی است که شاید سراغ قوم داهای ماورالنهر را میدهد، آنها مردمانی بودند که دراوایل برخلاف مردم ساکا جنگ نموده و سپس با آنها در هجوم آوردن باینقطعه در زمانه میلاد شرکت نمودند .

به حال ترکیبات و ساختمان عضوی و بدنی طوایف حایه غور و غرچستان مدلل میکند که باستانیای قسمت کوچکی از اهالی غرچستان (که از روی تیپ سر و ساختمان چشم و موی و دماغ و رخساره و زنج و قد نمایندگی عرق و خون مغول را مینماید) سایر طوایف اینولایت رویهمرفته از زمره اقوام آریائی افغانستان بوده و در ساختمان بدنی اساساً يك نسل شمرده میشوند . آنهده مستثنا که گفتیم نیز در مرور قرنهای بنوعی جزو لاینفك وحدت وطنیه غرچستان گردیده اند که سوای سیای ظاهری، در اخلاق و روحیات فرقی با سایرین ندارند . اما اسم هزاره و هزاره جات که تا امروز در مورد عموم سکنه غرچستان اطلاق میشود ، ابدآ نام ملی و قومی و تاریخی آنها نبوده ، اسمی است که دراوایل فقط مورد عساکر مستملکاتی چنکیزخان (که در دسته های هزارنفری منقسم شده و در ولایت غور مقیم بودند) اطلاق می شد ، و میتوان این اسم را در سایر مقامات افغانستان که دارای اهمیت نظامی و محل سکناي عساکر چنکیز گردید . بودند ، یافت ، از قبیل مقام هزاره برسرک مابین کابل و کرم نزدیک شترگردن، و محل هزاره بربل سرکی که جانب نهرسند میرود در نزدیکی شهر اٹک ، مستربیلو این نظریه را تصدیق مینماید . و مسیو بارتولد میگوید :- « اسم هزاره در مورد یکی از مهمترین قسمتهای عسکر مغول بکار میرفت ، و بعد ها در مورد مغولهای ساکنه غور معمول گردید . » معینا اهالی غور و غرچستان تا هنوز خود را هزاره نخواهند و بلکه بهمان اسمی قبیله وی و دهاتی یاد میکنند از قبیل :- قلندر ،

مسکه، آته، اردری، باغ چری، ارز کان، هالستان، اجرستان، چهاردسته
محمدخواجه، الودنی، یسود، خواجه مری، گراب، چوره، چهارسبزه
وغیره.

با کمال حال بعد از حمله مغول بنوعیکه گفتیم مهاجرین جدیدالورود داخله
افغانستان از قبیل :- نجر اوی، زابلی، سیدستانی، مغول، و باشندگان قریبی
غوری و سوری و افغان باهم آمیخته، وجعیت نویی در غور و خراسان تشکیل
نمودند، و ضمناً لهجه خاصی مرکب از زبان رابی قدیم و فارسی کوهستانی
افغانستان بین شان مروج گردید که لغات مغول در آن جا گشت. مری، رمن
تأثیر وضعیات جغرافیائی این جمعیت جدید را وادار نمود، به تشکیل ریاست های
محلی به پردازند و رؤسای مقتدری پرورش دهند، و این آنمندی بود که معاولها
دروادی های کشاده و سر سبز سایر حصص افغانستان مشغول تفرج بوده و دیگر
یادی ازین منطقه کوهستانی نینمودند، اقتدار حکمرانان محلی غور و خراسان
بحدی رسید که در وقت ظهور امیر تیمور فاتح مشهور بکلی مستهل و آرا بودید،
وامیر تیمور درینجا دوچار محاربات سخت و مقاومت های صعبی گردید.

جانشینان تیمور در افغانستان نیز مجبور بودند با اهالی شجاع غور و خراسان
محاربات سخت نمایند. ازین بیجه تا قرن هژده مسیحی (ط ۱۷۰۰) دولت های
ابدالی هرات و هوتکیه و ابدالی قندهار (ولایت غور و خراسان همیشه
دارای استقلال داخلی بوده و ارتجاعاوت مغول و فارس محمول و مستول بوده
است. در عهد دولت قوی شوکت احمد شاهی مجدد این ولایت به دست
مملکت شناخته شده، اهالی غور و خراسان مقتدران در محاربات و فتوحات خارج
افغانستان، مجاهدات را بدالوصی بروز دادند، متأسفانه در قرن ۱۹ تبایع
دشمن ها و اغراض خوانین داخله و تعصب مذهبی و قومی، آتش ساق و شعله

واقلاب را در نخطه با صلابت آتش زده، و حکومت اعلیحضرت امیر عبد الرحمن خان برای حفظ وحدت اداری و سیاسی افغانستان مجبور با اقدامات عسکری شد .
 علی ای حال بیاد ماید داشت که ولایت غور و غرچستان در مرله قلب مملکت افغانستان بوده، و در صفحات تاریخ وطن عزیز مقام برجسته و با افتخاری را داراست .

تقدیر

نظر باقدام قابل قدر ریاست تنظیمیه و مجلس بلدیہ قندهار راجع بهیصله و تصمیمیکه در خصوص تعمیر و ترمیم مرادات مبارکه در حال مشهور و مای افغانستان اعلیحضرت احمد شاه کبیر و جناب میرویس بزرگ گرفته اند ؛ انجمن ادبی تشکرات صمیمانه خود را بحاج محمد گل خان رئیس صاحب تنظیمیه و حصاران وکلای محترم بلدیہ قندهار نسبت باحیای آثار رجال مفاخر تا بخشی وطن تقدیر داشته ان اقدام و احرا آن شانرا همیشه بطرحبت و قدر شناسی مینگرد .
 ما ارحدای متعال آردو داریم نظر بتوححات ترقیدخواهانه اعلیحضرت هاری سایر حکام و مامورین و ریاست های بلدیہ ولایات و محالات وطن محبوب هر کدام دارای ان افکار خیرخواهانه بوده و برای احیای ابنیه و آثار تاریخی و افتخار وطن و مراد رجال معروه مملکت خود که غالباً در حاک های غزنی مرآت ، باج ، عورات و دیگر قساطر وطن با وضع حا کساری و حال حرابی داده اند توحبات و اقدامات غم حوارانه خود را بذل فرموده و ارین راه خدمتی شایسته تاریخ اجداد نامدار خویش نمایند .

تشکر

بعضی محلات و حراید مهمه تورک و ایران ، اسمی از محله کابل برده و تقریظی نموده اند ، محله کابل توسط این مختصر تشکرات خودش را بحراید شریعه مد کور تقدیم میکند .

فلم آقای غبار

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

(۱۰)

ولایت بلوریا بولر (نورستان حالیه وچترال)

بلورستان ولایتی است در شرق شمال افغانستان که شمالاً بسلسله هندوکوه (ولایت بدخشان از واکان و زیباک گرفته تا منجان) جنوباً بولایت کندها را (صفحات سوات و باجور و سمت شرقی حالیه) شرقاً بولایت کنهیر ، غرباً بولایت کندها را (وادی نجر او و پنجشیر) محدود بوده ، و از گوشه شرق شمال بسلسله و سطح پامیر متصل است . بلورستان را یکرشته کوتلها در حصه بالائی شرقی آن بدو حصه شرقی (چترال) و غربی (نورستان حالیه) تقسیم می کنند ، این کوتلها غالباً از ۱۲ تا ۱۴ هزارفوت ارتفاع دارد از قبیل کوتلهای زیدیک ، شوئی ، شوال ، پریت و غیره . رویهم رفته بلورستان یکولایت کوهستانی و از صعب‌المرورترین دامنه های هندوکوه است ، ساختمان اراضی اینولایت برنجی است که میتوان گفت در سرتاسر آن تقریباً هیچ یکمقطعه زمینی وجود ندارد که بتوان اورا میدان نامید . وادیهای بزرگ اما غیرمرتب و عمیق و تنگ بلورستان (که چندین وادیها و درهای عمیقتر و تنگتر و کج و پیچتری از ان منشعب گردیده) بواسطه جبال مرتفعه که نشیب و فرازهای دشوار گذاری دارد ارهمدیگر جدا و آنها تقسیم می شود . این رودهای پر آب و سریع السیری که درهای ولایت را تقاطع می کند غالباً پاهای بروی خود بسته دارند که عبارت است از تنه درختان قطور یا یک دودانه چوبهای تیر ، اغلب راها از کمرش

بلوستان عموماً بدرمان کابل میریزد، که از شهرور تریس آسمان در حصص شرق و لایت دریای چترال یا کبر است، و نو میان اورا بیلام و گاهی کاشمر خواسد، منبع دریای حیرال بند آب، بر وهصب او نزدیک حلال آباد دریای کابل است، این دنا در طول (۲۷۰) میل حرمان دارد و در ساحل عربی خود از جنوب ارنندو از معاویین آب میگیرد که موسومند به اسپار ارسون، جنجریت کو، دیر، آئین، اجست، حترال، شبلی، اوردگل، (گل یا گول در دبا، چترالی حوی را خواسد) ارد، ارکاری، لتکو، معاونین آن آرمان شرقی (جنو آسماناً) عبارت است از اسپار ارنندو (بلهجه پشتو ارنوی) دمل، مشریت، گله تک، دروش، ششی کوه، گیسو، کهرت، روز، حمور، دین، وردت، گولکو. معاونین آن محمت شمال گولنکو اسپار است. حوی حرام (عمرق است و آب نمایی دهد) پری ایت، مروای، بری، برگل، دلشون، گوکر، تیرچ، تورکو، بون، پراگرم، نوغور، لاسپور، حرکند، یارخون. دریای باشکل حصه وسط مشرقی بلوستان را آب یاری عمده نزدیک ارنندو در دریای چترال می آید. دیا مدکو، دقرب دهن وادی باشکل سه منبع مهم دارد، وار معاونهای عمده او یکی دریای، گوریکن است که قدری بالاتر ارقیه نشوئی باو ملحق یدمو، دیگر دریای منان گل که از دره بشوال به تندی و راحه در نزدیک براگمتن (لوت ده) دریای باشکل میریزد، دریای باشکل د حوار دکده از درقاب یدره تاریک و تنگ داخل ویک هر حوضان و خروشه تمل یامته ته هاب صخیم اشجار و صخرهای بزرگ را که در راه او واقع میشوند، مینماید وار جوار قریه باگل کروم سرع. گذشته بدوریکد ماغه عطیعی دور میخورد که (۱۸۰۰) فو بلندی

دارد ، جویهای وادی پتی کل و وادی گردیش نیز بکنار چپ دبیای باشک داخل میشود . دریائیکه باسهای چهار کانه خوانده میشود یعنی بیچ ، کامه ، پریسون ، و برون وادیهای مسکن قبایل پریسون ، کتی ، آشیخون ، وائی را در وسط بلورستان آب داده و از چشمه ها و برفهای وادی بالائی پریسون و جوییکه از کامه می آید (نزدیک قریه شبتوگروم) آب میگیرد ، اینسدریا از قرب مرغزاریکه سابق بصفه ارض مقدس نگه داشته میشد بخاموشی عبور کرده و تمام قریه های پریسون را شاداب میسازد . آخرین دریاهای بسلامت سنگلاخ تساروداخل شده ، از ساحل راست از جویهای کتی ، آشیخون ، و از ساحل چپ از جویهای وائی آب گرفته ، نزدیک چغرسرای مدریای چترال میریزد . بلورستان دارای جنگلهای بلوت و ارچه و اشجار سبب ، ناک ، شفتالو ، انار ، انجیر ، آلو بخارا ، چار مقز ، زیتون ، صنوبر و سرو آزاد ، باغهای وحشی بوده ، گندم ، جو ، برنج ، جواری ، ارزن ، ماقلی ، خود ، ماش ، نسک ، میرو یاند . حیوانات و سباع اوعبارده است از گاو ، گوسفند گدی ، بز ، اوریال ، غز گاو ، اسب ، خر ، مار خور ، خرس ، پانگ ، بوزینه ، کرک ، روباه ، خفک ، سگ آبی ، آهوی ماه ، مرغ زری . مرغ چیده . کبک ، کفتار . روی هم رفته بلورستان ولایتی است که مسافران در آن پر بدج و تاب ، تنگه های غیر قابل عبور ، رودهای خروشنده و بر آب ، جنگلهای عظیم و سایه ، و در نشیب آن جنگلهای غلو و ظام مرغزارهای کو چک و زمردین ، و در پهلوی جویبارهای درخشنده اشجار بیشمار زیون و اوطه سبز و سایه دار ، سرو و صنوبر دیده و هوش را می فریبد . و از طرفی مسدود و کوهنمایی سرتفع ، قال ساکت و خاموش . پشته های خشک و صعب المروار . اراضی برف و یخچال ، طوفانهای باد و باران او خاطر را افزوده و ملول می نماید .

قری و قصبات مشهوره امروزه بلورستان عبارت از اینهاست : - چترال (پابه تخت چترال) دروش ، آئین ، بروز، لشغور ، درشپ (دوقریه موخرالذکر بدره واقع است که بزیاك می رود) ریشون ، بونی، سنوغور ، استوج ، یارخون (عموماً دردرة كه بواخان می رود واقع می باشد) لاسپور ، ملكوۀ ، تو، یكو [اینها دردرة استند كه به كلسك می رود] پتسی گروم ، لشوئی ، آپسائی ، شیدكل ، براگا، تل ، باجندره ، بادا، لك ، اولاكل ، چپو ، پیروك، پرستم ، ارمیر ، كامدیش ، میرگروم ، كامو، سارت ، پنی گك ، بازكل (اینها دروادی باشند افتاده اند) كتی ، شمو، و دردرة وای قریه های انجی ، نیشی ، جه ، امنائی ، جپی اون ، كیكلی ، آكون ، مللایش ، باركل ، پرینته ، ودر دره بربسون قصبات شیتوگروم ، پروتیزگروم ، دیورگروم ، كستیکی گروم ، ستسوگروم . اما بقول بعضی ها جغرافیای ولایت بلورستان وسیعتر از اینست كه ما گفتیم، منجمله مستربیلو می گوید بلورستان شامل علاقه های كافرستان (نورستان) چترال (كاشكر) یاسین و كلسك (درشمال غرب علاقه کشمیر حالیه بجهت راست نهرسند) سكا ردو (در شمال سری نگر - پابه تخت کشمیر - بكینار چپ نهرسند) است .

بابر مرزای مشهور نیز در قرن ۱۶ (۱۵۰۴) نه تنها چترال و نورستان را باسم كافرستان ذكر کرده ، بلكه موضع چغن سرای (چغه سرای حالیۀ اسمار) را جزو كافرستان شمرده است ، وازین پاك معلوم میشود كه در عهد بابر اهالی بلورستان بر قطعات متجاور باجور (مشرق دریای كنر) قابض بودند . مسبو بارتولد بحواله قول محمدحیدر كه یکی از نویسندگان قرن ۱۶ است مینویسد كلمه بلور و بلورستان به تمام مملكتی كه از وادی كابل بطرف شمال مشرق تا کشمیر وپاركند و كاشغرستان كشیده شده اطلاق میگردد . « مر هنری پول كه در عهد

بلورستان در مواردیکه ملت خود را قبیله‌ای مسلمین قرار میدادند، نام کافره را در مورد خود استعمال نموده، ممکن است نام کافره بساط کافره و کافرستان گردیده باشد.

بلورستان در عهد قدیم جزو ولایت باختر بوده و بعضی جغرافیادانها آن را در ضمن ولایت باختر شناخته و اسم برده اند چنانچه معریلو حدود ولایت باختر بدین هیچ تعریف مینماید: باختر در شمال و مشرق افغانستان شامل تمام علاقه‌های است که در میان دریای آمون تا سرحد بلخ و حصه بالای دریای سند واقع گردیده، و سرحد مذکور از سلسله کوه دوما که بطرف مشرق و مغرب از متاع سوات و پنجکوره امتداد دارد منقطع می‌شود، و در جهت جنوب و غرب سرحد باختر متوازیست به کوه‌های پغمان الی سلسله جبال الیمور، که باین حساب علاقه‌های لهوگرد و وردک بطرف سرحد باختر می‌ماند و شیرین دهن دره غزنی را بدره پری جکدک متصل می‌سازد؛ و پیشتر این علاقه دریای کابل تا محلی اتصال بدریای چترال سرحد باختر را تشکیل می‌نمود، پس بطرف شمال و مشرق ولایت بلور داخل حدود باختر یا شمرده می‌شد.

آرین‌های بلورستان بعد از تشکیل جمعیت در این ولایت دارای همان مذهب زرتشتی قدیم بوده و حق تا قرن ۱۹ علایم آئین پرستی در میان مذهب بت پرستی آنها دیده می‌شد، چنانکه اسکالپدی بریتانی درین موضوع اشارتی می‌کند. دکتر کارل گوستاوفن پلاتن المانی بعد از مسافرت علمی خود در بلورستان تشریحی به کلیشه تسایتونک مطبوعه کلن مرقوم نموده و ضمناً اظهار داشت برادر هند و ژرمن در شمال هند و کوه دوات قدیم باختری را تشکیل نموده و

مذهب روشنی پرست زرتشت را از بین خود ایجاد کردند و در ۲۵۰۰ سال قبل از مسیح طبقه فرمانروا ساختند ، اکنون این نژاد شمالی آریائی در تمام مشرق ایران (افغانستان) با طبقات زیر دست مخلوط شده و منحل گشته اند ، فقط ساکنین امروزی کافرستان (بلورستان) که خود را در میان قلل جبال از دیگران جدا کرده اند ، از حیث نژاد خالص مانده اند می توان گفت از ملاحظه در دین اخلاق ، عادات ، اسلحه و سایر امور اهالی بلورستان ، بطرز حیثیات پدران و اجداد آریائی خود مان پی برده می شود . ولی از تحقیقات علمی سایر محققین معلوم می شود که مرور زمان این شاخه خاص آریائی افغانستان را از اختلاط سایر طوایف آریائی داخله و حتی نژادهای خارجه چندان معاف نداشته است که ما در سطور نزدیکی بآن اشاره خواهیم نمود .

بعد از سقوط دولت باختری و نفوذ سلسله هخامنشی در افغانستان ، بلورستان با استقلال داخلی زیست کرده ، و از روی هیچ علایمی نمیتوان گفت کمترین سلطه از آنها درین مملکت داخل شده باشد ، هکذا در دوره سلطه یونانیان واقعاً تا حال علایمی بدست نیامده که بتوان گفت یونانیان در بلورستان به تشکیل دولت و مدنیتی پرداخته اند . ولی بعد از آنکه دواب های کوشانی و هیطل از قرن اول تاشش مسیحی در افغانستان حکمفرما بوده و یونانیان برای ابد سقوط کردند ، عده از باختریهای مدنی در همان محساربات اولین تخارها با باختر ، غلوباً بدره های بلورستان پناه بردند و ضمناً با اهالی آمیخته رسوم و عادات مدنیته باختری را بآنها از خان دادند ، چنانکه هنوز آداب نشستن و خوردن غذا در روی میز و صندلی و مراسم تکفین و تجهیز و اصول خطابه و نطق ها و تشکیل انجمن و جرگه ها برای حل و فصل امور قبله وی و طرز شرب مدام و رقص و غیرها پیاد کار همان مدنیته قدیم باختری در بلورستان آشکارا و پدیدار است .

درین ضمن ارباب انواع پرستی یونانیان باختر نیز در مذهب روشنی پرست بلورستان تاثیر کرده و تا قرن ۱۹ در جامه بت پرستی باقی ماند ، هر چند ارباب انواع بلورستان بسی زیاده بوده و بهر يك قربانی ها تقدیم می شد ولی از همه بزرگتر همان امرارب النوع اعظم تمام قوتها و گیش رب النوع جنگک بود ، موتی از قدیمترین ارباب انواع بحساب میرفت ، ماده کاو قربانی امرا و کائونر قربانی گیش و کوسفند برای رب النوع ثروت و بالعموم بزها تحفه سایر ارباب انواع و معابد عمومیه شمرده می شد ، و گاهی اسیر حرب هم بقربانگاه سوق می گردید ، شیخ کلان هدایا و قربانی را بواسطه پاشیدن آب تطهیر و خون قربانی را به همراه آرد و شراب و مسکه بر معبد انداخته فریاد می کرد :- سوچ ! سوچ ! یعنی پاك شو پاك شو ! (سچه در پشتو عیناً همین معنی پاك را دارد .) درین میانه دین بودا نیز از ماوای سند در بلورستان شرقی پانهاده ، و در قرون اولیه مسیحی چنانیکه اسکامپی ریستانی میگوید حتال از ظرف زوار حین بصفت يك مرکز مقدس بده شمرده میشد . در سایه همین مذهب بود که لغات پراکریت هند قسماً در لهجه های بلورستان منتشر گردیده و حتی زبان طایفه سیاه پوشها بطوریکه نیدولف میگوید و بارتولد اشاره میکند منسوب بشاخه هندی السنه اریائی گردیده است ، معیناً آثاری از مذهب بودا در کافرستان دیده نشده و درینمورد حکمی نمیتوان کرد .

دورهای کوشانی و هیاطله ها تاثیرات مهمی در مورد بلورستان نداشته ، و تاریخ اینولایت در آن عهد بسی تاریک است . در قرن ششم میلادی تورکاییکه با اتفاق ساسانی های فارس دولت هیاطله افغانستان را منقرض نموده ، و خود در ولایت تخارستان و شرق شمال (بدخشان) حکمران شده بودند ، از طرف قوای مهاجم چینی ها طرد و تبعید شده ، بلورستان ضمیمه حکومت چین

گردید ، و ضمناً نفوس تبت ها در حصص انتهائی شرقی بلورستان ، مثل کلکت و کنجوت و لاک ریشه گرفت که تا امروز باقیست ، با این مراتب تسلط چینی ها در بلورستان غربی موقتی و مارضی بود ، فقط بلورستان شرقی (چترال) مدتی در تحت اداره ککاشغریستان چین واقع گردیده ، و حتی پساً طایفه زبردست دونا و یاروناس را که از جهت شمال فرود آمده و زمام حکمرانی چترال را بدست گرفته بودند ، نیز در خود تحلیل کردند ، باندازه که زبردست های خارجی مجبور شدند زبان و اطوار اهالی اصلی و زبردست خود را در چترال اختیار نمایند .

با کل حال تا زمان ظهور اسلام در چترال و نورستان مذهب عمومی همان بت پرستی بوده و ولایت در تحت امر رؤسای بومی ملقب به ادایا ادا شو (عدا شو) که پساً به جاشت یا جاست معروف شدند اداره میشد ، چنانیکه بلورستان غربی تا قرن ۹ و بلورستان شرقی تا قرن ۱۷ بهمان مذهب بت پرستی قدیم و استقلال داخلی باقی بوده و حتی تا حال نمونه از مذهب بت پرستی در دره های ارسون ، جنجریت کو ، بریر ، بمبوریت ، رنبور (ساحل راست در یای چترال در بلورستان شرقی) باقیست و کافرهای آنجا بدو دسته گائش و بش گلی یا کافر سرخ منقسم میشوند ، که اول الذکر از باشندگان اصلی چترال و دومی از فرادیه های نورستان بوده و بدانجا مهاجرت نموده اند . در قرن دهم مسیحی که اسلام در صفحات افغانستان شرقی ترویج میشد ، دسته دسته مردم اربابل آنحصص از قبول اسلام انکار نموده و بدره های بلورستان پناه می بردند ، این پناه برده گان بمرور زمان طوایف کمزور بلورستانی را مغلوب و مطیع خود ساخته و ضمناً با آنها آمیختند ، انسکلبیدی بریتانی درینمورد میگوید باشندگان موجوده از اخاذف همان قبایل افغانستان شرقی هستند که در قرن دهم از مقابل اسلام گریخته و درینجا

پناه آورده اند . »

بایستی دانست دراز منة قدیمه طایفه بزرگ داد یکای پختانه (تاجیک ها) از ولایت پاختا و گندهار یا بجا نب شرق شمال افغانستان و سایر حصص مملکت منتشر گردیدند که از انجمله بود اهالی قدیم کوهستان ، خنجستان ، سیدستان ، پشهئی (ولوموخر) ذکر زبان غیر اریانی تکلم مینماید (ارمیهای قدیم لهوگرد ، کافی کرم (وحصه مسعود و زیر) که لهجه معروف به با رکستا تکلم میکنند ، طوایف کالسی و خان بدخشان (تاجیکهای سرقول ، و خان ، شغنان ، منجان سنکلیچ ، اشکاشم) که بزبان مشهور به کالسا تکلم مینمایند ، سارت های شمالی هندوکوه ، سایر حصص بدخشان و درواز که فارسی صاف تلفظ مینمایند ، و حق بعضی ها زبان دری قدیم را منسوب بآنها میدانند ، منجمله قسمتی از شاخه دادیکا در نهایت شرق شمالی ولایت کندهار یا (صفحات سوات ، دیر ، باجور) سکونت داشتند ، این قسمت از طرف شعبه کند اربن های پختانه بالتدریج بطرف بالا رانده میشدند ، در قرن پانزده یوسف زی ها بکلی آنها را از صفحات با جور طرد و تبعید نمود ، عده از اینها بدرهای بلورستان مشرقی (چترال) کشیده و با اهالی آمیختند . اما قسمت عمده دادیکها دراز منة قدیمتری با اهالی بلورستان اختلاط ورزیده اند که تا هنوز قصبیات سارت و پشهئی دروادی باشکل (بلورستان غربی) و دره که به کلکت میرود (در بلورستان شرقی) نماینده کی آنها (دادیک ها) را مینماید . بعلاوه چون اهالی بلورستان نظربه حصان و متانت مکان و مقام سلحشور و جنگجو و اغلباً با همجواران خود در ستیز بودند ، در محارب اکثراً فاتح و عده زیادی اسیر می گرفتند ، این اسرا بعنوان غلام بکار واداشته شده و تقریباً با حقوق محدودی زنده می کردند ، البته آنها سیاه و بعضاً درخشان و برخی بصناعت های نجاری و آهنگری و چرم

دوزی خدمت می نمودند و به بعضی مقامات مقدسه نزدیک شده نمیتوانستند ،
 عده این غلامان نسبتاً زیاد است و دایرت المعارف انگلیسی احتمال میدهد آنها
 از احفاد باشندگان بسیار قدیم ، ملک استند .

این اختلاطهای طوایف داخلی افغانستان از قبیل باختری ، دادیک های
 پختانه ، اهالی افغانستان مشرقی ، محبوبین جنگی اهالی منجان و اندراب
 تخارستان ، اهالی متهاجم تبت و کاشغرستان چین باوضعیات جغرافیائی بلورستان
 که راهای دشوار گذار و عدم سهولت حمل و نقل و عسرت روا بط باهمی را
 التزام مینماید ، دست بدست داده سکنه بلورستان را در عادت ، اخلاق ،
 زبان و سایر امور حیاتی از هم متفاوت و ممتاز ساخت بحدیکه جنگ های داخلی
 بین شان بشدت مشتعل گردید و مشهورترین این محارب خانگی همان جنگی
 است که در قرن ۱۶ و آخر قرن ۱۹ بین طوایف سیاه پوش واقع شده
 باندازه که مصادمات مسلمین در برابر آن قابل مقایسه نبود .

اهالی بلورستان بچندین اسم معروف و منشعب بوده باهمچه های مختلطی تکلم
 میکنند ، در بلورستان شرقی یعنی جترال اهالی بدو حصه عمده منقسم میگردد که - ستاول
 ساکنین قدیم اینسر زمین و دارای اکثریت بوده موسوم به خو یا فوستند ،
 و زبان مستقلی بنام خو وار تکلم مینمایند ، دسته دوم موسوم به رونا یا رونا س است
 که از مهاجرین صحرات سمالی بوده و صفت ریاست را گرفتند ، مع هذا در اهالی
 جترال تحلیل شده زبان و اطوار آنها را اختیار کردند . در بلورستان غربی
 اگر از تقسیمات قدیمه بنام (سیاه پوشان و سفید پوشان) که ابداءات سهولت
 شناخت نیست ، صرف نظر کنیم باید بگوئیم اهالی بسه دسته سیاه پوش ،
 وایگی ، بریسنگی یا یرون منقسم میشوند ، سیاه پوشها مشتمل است بر یک
 قبیله عظیم یعنی کنیرها و چهار قبیله خورد کام ، مادوگی ، کشنان یا گشتوز ،

کردیش ، زبان سیاه پوشها با آنکه تحقیقات عمیق علمی نشده عجلانه بشاخصه السنه هندی آر یائی منسوب است . وایگی ها بزبانی تکلم میکنند که از لسان سیاه پوشها و پریسینگی ها جدا و متمایز است . پریسینگی ها در همه اوضاع تقریباً با سیاه پوشها و وایگی ها اختلاف دارند ، و اگرچه در سلاحشوری از آنها کمتر استند ولی در زحمت کشی و قوت تحمل ممتاز میباشند . زبانهای بلورستان چنانیکه گفتیم بعلاوه محاورهای مختلفه بجهت تقسیم میشود چترالی یا خووار ، زبان سیاه پوشها که بسیار مروج است ، زبان وای و پریسون . اهالی میگویند که زبان وای را بجهت ها هم یاد گرفته میتوانند ، اما زبان پریسون را تا کسی در آن منطقه تولد نشده باشد یاد گرفته نمیتواند .

راجع بتاریخ ولایت بلورستان بایستی بگوئیم سخت تاریک و مجهول است ، روایات وطنی اینها در پرده های اساطیری و آمیخته باقص پرهای قشنگ و عفاریت خشن است ، معیناً تا اندازه بس مختصری از صفحات تواریخ میتوان در بنموضوع معلوماتی بدست آورد ، در تاریخهای مسامین نسبتاً بطور و ضوح اولین ذکری که راجع باین ولایت شده همان تاریخ تیمور کور کان است ، باینیز در ترك خود اسمی از اهالی بلورستان میدهد ، و آئین اکبری گاهی از اینها یاد مینماید . شرف الدین هم در جلد ۲ کتاب خود از زبان اهالی بلورستان ذکری کرده میگوید لسان آنها بتورکی و هندی و نه فارسی شباهتی دارد . از فرنگیها اولین کسی که دست باین کار زد سردبایولوک هارت Sir W Lockhart است مشارالیه در ۸۶ - ۱۸۸۵ باوقد مخصوصی بغرض معاينه درهای هندو کوهریمت نموده و تا حصص فوقانی وادی باشگل در بلورستان ضربی رفته تو نیست ، بعدها ببلورستان شرقی (چترال) عودت نمود . ماژور تانور Major Tanor نیز کوشش نمود که براه جلال آباد به نورستان داخل شود ، ولی بعلمت بجمادی نا کام ماند .

مستر نیر M.Noir کشاف معروف (در شعبه کشافی هند) به تبدیل لباس از هند برای چترال عازم نورستان شد ، و او علاقه کلاش چترال را که مسدن اهالی بت پرست بود نورستان صحیح پنداشت ، این اشتباه او از صورت راپورتی که داده است معلوم میشود . در سال ۱۸۸۹ مستر رابرت سن G.S.Rabertson داخل نورستان شد و بعد از یکسال این مسافرت خود را تکرار نمود ، معلومات این شخص راجع به بلورستان غربی نسبتاً مفید و دلچسپ است . بنیدکت کوز BenedictGoes نیز وقتی که از پشاور بکابل میرفت در باب نورستان شنیده بود از ترس مرگ هیچ مسلمانانی در آنجا رفته نمیتواند ، و تجاران هندو رفته میتوانند اما در معبد اجازه داخل شدن ندارند ، مشارالیه شراب کافر ها را هم نوشیده بود و گمان می کرد آنها نصاری هستند . از آن بعد راجع باین ولایت چسبزی شنیده نشد حتی در تذکره نقشه هندوستان « منتشره رنیل Rennell و کتاب « کابل » مصنفه الفذین .

ره پیمرفته می توان فهمید بلورستان در دوره اسلام تا ظهور تیمور مستقل و مطلق العنان زنده گئی کرده و بمذهب قدیم خویش پابند بودند ، چون ولایت دارای قلاع متین و هر قریه ای قلعه ئی داشت بزرگان قلاع در عین حال سمت ریاست عسکری را در محارب داشته و در مقابل رئیس قویتری مطیع شمرده می شد . تیمور در سال ۱۳۹۸ هنگامی که بهندوستان حمله میبرد در اثر ظلم رعایای اندراب تخارستان از یغمای کتورها و بلورها بجانب بلورستان عسکر کشید ، و از جهت شمال از گردنه خاواک برای حصار فوقانی وادی پنجشیر عبور کرد ، تیمور درین مسافرت زمستانی در سبیدی نشسته بواسطه یخها لك خوردن از کوه سرازیر شد ، و او می گوید در جناح چپ خود يك دسته ده هزار سواری روان کردم معلوم میشود این عده مهم بمحصه شمالی نورستان

رفته و تباه شده اند ، اما تیمور دعوی میکند من غالب بودم بهر حال تیمور بسرعت این ولایت صعب المرو و جبال مخوف را تخلیه نموده و از راه خا واک بدررفت ، و ضمناً در دره کتور کتیبه بیاد کار این سفر خود گذاشت ، در در داخل نورستان بر کنار دریای نابل یا الیشنگ تاحال قلعه موجوده است که اورا قلعه تیمور نامند ، در قلعه قلم سنگی است که بر آن آخرین نقطه پیشرفت تیمور منقوش گردیده و اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان در همان سنگ یادگاری نقر کرده است . بعد از تیمور تازمان امیر عبدالرحمن خان ازین راه شمال غرب دیگر عساکری ببلورستان داخل نشده است ، مسبو بارتولد میگوید علاوه بر هجومی که ازین راه به نورستان شده ، از بدخشان در شمال و از وادی کابل در جنوب و چترال در شرق نیز حملاتی به بلورستان غربی شده است .

ترك باری در ذکری که از اهالی بلورستان مینماید میگوید که در وادی پنجشیر چپاولها میبازند و شراب مینوشند ، و هر آدمی بوطلی از چرم مملو از شراب در گردن همایل دارد . آئین اکبری در ذیل نوشته های خود یکبارگی گفته است که کافرها (اهالی بلورستان) احفاد یونانی ها هستند . همین تذکار آئین اکبری است که مصدر این قصه مادرست گردیده و تاهنوز مردم را راجع به نژاد بلورها در اشتباه میبازد ، مستریول این نوشته را تردید نموده و از سکابیدی بریتانی ذکری از آن میکند . بعد از تیمور بابر و محمد حیدر نیز حملاتی بلورستان نمودند ، ولی دسته های سواره آنها عاجز بود از اینکه موفقیت محکمی در انجا احراز نمایند ، این حملات فقط در منزله یتما و چپاولی بشمار رفت . بهر حال بعد از قرن شانزده با لندریج اسلامیت در بلورستان شرقی قدم نهاد ، در قرن دهم شاهرا های بزرگی از راه هندو کوه بوادی پنجشیر که از شعبات رود کابل است میرفت ، علاوه بر آن یکراهی هم از بدخشان به نابت ذکر می کنند یعنی بولایت سمت عیای هند که سکنه آنجا از اهل تبت و در این زمان ولایات تحت الاطاعه انگلیس (گلگیت ،

کنجوت)، لاک در انجا واقع است ، نفوذ اسلام هم از همین راها در چترال پیش می‌رفت . در وسط قرن هجده باورستان شرقی (چترال) زیر تسلط چینی‌ها رفت ، و بعد ها دوباره ازاد گردیده در تحت رایت مهترهای چترال مستقل گردید و حتی بعضی قبایل سیاه پوشهای بلورستان غربی نیز اطاعت سیاسی مهتر چترال را قبول نمودند . و بقول محمد ابن ولی یکی از مهتران چترال بابر شاه مام به امام قلی خان بخارائی اظهار تمکین و انقیاد نمود .

در قرن ۱۹ مطابق معاهده دیورند (۱۲ نومبر ۱۸۹۳) منعقد بین دولین افغان و انگلیز حقوق افغانستان از چترال سلب گردیده و در ۱۸۹۵ عسا کر انگلیز تمام آنعلاقه را اشغال نمود . عمراخان رئیس جندول و شیرافضل خان باجوری پناه گزین سیاسی کابل که برضد استعمار انگلیز و امیر المملک برادر نظام المملک مهتر چترال حرب می‌نمودند اسیر گردیدند ، و چترال بصفت یکمعلقه مربوطه کشمیر قرار داده شد و شیجاع المملک مهتر چترال در جنوری ۱۹۰۳ بدربار تاج پوشی دهلی حضور بهم رساند . در عهد و ابسرائی کرزن عسا کر انگلیز در رسته‌های جنوبی علاقه چترال در قلمه دروش قامت داشت و درها بوقت تها به های سرحدی بعوض عسا کر منظم به پیشیای چترالی تحویل داده شد .

در همان حالیکه قدرات چترال بر نهج مذکور فیصله میشد ، مطابق مواد معاهده دولین افغان و انگلیز علاقه باورستان غربی (نورستان) از احتراصات مستقیم بریتانیا محفوظ ماند ، و لهذا اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان بسرعت در سال ۱۸۹۵ داخل اقصاءات عسکری شده ، و بواسطه اشاعه اسلامیت ولایت مذکور را جزو لاینفک افغانستان قرار داد ، و امروزه اهالی ذکی و فعال بلورستان در ردیف متدین و وطن پرست ترین طبقات افغانستان بشمار می‌روند . انتهای .

افغانستان و نگاه‌های بتاریخ آن

نگارش آقای م غبار

(۱۳)

افغان درهندوستان

سلسله غاجیه (خاجیه) سلاطین دهلی از سال ۶۸۷ تا ۷۲۱ هجری (پنجفر) :-
دران عهدی که ما از آن سخن میگوئیم رسم بود اشخاص و طوایف در غالب آسیا بنام موطن و مسکن
ایالتی خود شان معروف می شدند از قبیل شیرازی ، اصفهانی ، قزوینی (در مملکت فارس)

بخاری، سمرقندی (در ماورالنهر) و یانام قبیله وی و عشیره وی شهرت داشتند از قبیل بنی هاشم بنی تمیم (در عرب) خلجی، سوری، لودی، افغان، لنگا، بنگری و امثالها (در افغانستان) و گاهی این هردو نسبت در مملکتی رعایت میگردد از قبیل حجازی، نجدی (در عربستان) غزنوی، بلخی، هروی و غیرها (در افغانستان) این فیشن هنوز در بعض موارد معمول و باقیست و با ای-تی هم باشد طبیعی است افغان ها در هندوستان تحت همین قاعده مشهور و معروف شدند، و از انجمله در دوره فتوحات غزنویان غالباً با اسم طبقه غزنوی و غوری یاد میگرددند، و بعد با اسمای قبیله وی پختانه ها معتبر گردید چون خلجی، لودی، سوری و غیره شك نیست درین میانه گاهی نامهای فامیلی پختانه ها هم مشتق گردیده از قبیل سلسله تغلقیه که بنام جد امجد خود ها (تغلق خان) معروف و مقام سلطنت هندوستان را احراز نمودند در واقع همین اسم های فامیلی است که بالتدریج نام قبیله وی می شوند، و سلاسل سلاطین اکثر نام فامیلی را بر سایر اسما ترجیح داده اند چون خانواده شیبانی (در ماورالنهر) و صفویه (در فارس) و امثالها مؤرخین در تشهیر این اسمای فامیلی سلاطین مدخلیت بزرگی دارند چه خواسته اند بهر نوعی است نسبی بآنها درست کرده و حسب برای آن خاندان قایل شوند. با کل حال افغانها در هند نام ملی نیز داشته و بعضاً بهمان اسم یاد میشدند چنانکه وقتی آنها را روهیله (در لانت هند کوهستانی) میخواندند و حتی مسکن اولین شان در وادی کنج به (روهل خند) معروف، گردید، انسکلپیدی اسلامی بریتانی هم اشارتی بدینمعنی میکند، ولی عمومیت این اسم طولی نکشیده و بزودی در مفهوم خاصی باقیماند، و پس آنها، افغانها بنام ملی خود شان (پختانه) باندك تحریفی در هندوستان (پتهان) مشهور شدند، و این اسم ملی از قرن پانزده مسیحی عمومیت یافت.

بعدیکه هنوز چندین مایون نفوس افغان در ولایات رامپور، بریلی، جمون، بهو پال، جهوناگر، گجرات، مرشد آباد و بنگال حتی در کشمیر (پتهان) نامیده میشوند با آنکه زبان پشتورا فرا موش کرده اند، فقط در رامپور کسانی محدود هستند که تا حال میتوانند به پشتو گفتگو نمایند. اما راجع به خاج ها (نجاجائی) دا استعمال شده و مؤرخین اسلام مکرراً ازان ذکر کرده اند،

در آن عهد هنوز اسم (ابدالی) معروف نبود و قبایل شعبه ابدالی باسهای خصوصی قبیله وی یاد میشدند، پس آن کلمه (افغان) که در اوایل ظهور اسلام بقبایل چندی از افغانان غور اطلاق میشد در مورد شعبه ابدالی پختانه مستعمل و در قرن شش هجری در مقابل قبایل خلیج اسم افغان تواتر مذکور گردید تا آنکه اسم عمومی پختانه هاشده و بالاخره در قرن هجده مسیحی نام ملی افغانستان قرار یافت و ما ازین مطالب در مقالات پیشتر خود شرحی نوشته ایم (رجوع شود بشماره نهم سال اول کابل) بهمین جهت است که تا هنوز مؤرخین اسم خلیج را که که محرف خلیج است در مورد این شعبه بزرگ پختانه استعمال مینمایند و از انجمله است بارتولد مستشرق مشهور روس که قائل معروف افغان حاجی میر ویس هوتک غلجائی را بنام خلیج ذکر کرده (رجوع شود بجغرافیای تاریخی ایران مؤلفه بارتولد) ولی چون اسم خلیج در مورد یکی از طوایف تورکان ماورالنهر نیز استعمال میشد مؤرخین نامحقق شرق بعضاً به تفریق بین این هر دو نه پرداخته و رویهم رفته خلیج های افغان را جزو نژاد تورک و تاتار حساب کرده اند، نظام الدین احمد نخشبی آنها را از نسل قالج خان داماد چنگیز خان میداند و محمد قاسم ازو نقل میکند در حالیکه ظاهر است خلیج ها در تاریخ عهد محمود زبلی مکرر یاد شده اند و ازین پاکت معلوم شود زمانه خلیج ها بمراتبی از عهد چنگیز پیشتر است صاحب تاریخ سلجوقیان بهمان فیشن مؤرخین اساطیری که تمام ملل و اقوام عالم را یکی از پسران یافث و نوح می چسپانند خلیج ها را از جمله یازده پسر تورک بنیافت شمار میکند و این نه تنها طریقه مؤرخین آن زمان مشرق زمین بود بلکه جغرافیا نگاران معروف آن عهد هم همین عادت داشته هر شهر و قریه را که در شرق و غرب آسیا موجود بود آباد کرده یکی از هیر و های افسانوی از قبیل طهمورث دیوبند جمشید جم و هوشنگ بن سیامک و امثالها حساب مینمودند .

تراکم این اشتباهات با تعداد اسمای عشیره وی وعدم وحدت دایمی اسم ملی سبب شد هویت قبایل مختلفه افغان در هندوستان تقریباً مشکوک بماند و از انجمله است طایفه بزرگ (ککی زئی) پختانه در پنجاب که امروز در عالم اقتصاد، معارف، زراعت، و تمام امور مدنی اکثریت ساکنین آنسر زمین را احراز کرده و شجاعت صفت بارزه اخلاقیه آنها است و از قاندين مشهور احزاب سیاسي هند یکی هم مولوی محمد علیخان (متوفی) مولوی شوکت علیخان ککی زئی است ؛

که تا امروز هویت و نژاد این طایفه در نظر اکثر مؤرخین معاصر مستور و مجهول است با آنکه پنجاب فی حد ذاتها یکی از مساکین تاریخی آرین های افغانستان بوده و از دوره اسلام بعد مراکز تشکیلات ثانویه نژادی افغان بحساب رفته است .

برگردیم بطلب ولی قبلا لازم است بگوئیم بعد از آنکه اسلامیت در افغانستان قدم گذاشته و بین افغانان غور مروج شد و زبان عرب نفوذی درین خطه بهم رساند ، افغانان لقب (ملك) را از عرب استعاره و بین خود مستعمل ساختند چنانکه تا امروز در افغانستان معمول و در مورد روسا و حتی خوانین کوچک قریه ها و دهات اطلاق میشود ، این لقب در هندوستان نخست با سرداران و امرای افغانی غور برده شد و تا چندین قرن در هند معروف ولی مخصوص همان روسا و سرداران نژاد افغان بود از قبیل ملك قطب الدین ایك و ملك شمس الدین التمش و ملك غیاث الدین بلبن و امثالها و از انجمله ملکان افغان بود ملك جلال الدین فیروز بن ملك یغرس خلجی (غلجائی) که برسلطنت خانواده غیاثیه خاتمه داده و خود قدم برمسند سلطنت هندوستان گذاشت .

سلطان جلال الدین فیروز شاه غلجی در سال ۶۸۷ هجری به تفصیلی که در شماره ۱۴ کابل گفتیم اعلان پادشاهی نمود ، جلال الدین سرداری شجاع و پادشاهی حلیم و درعین حال مردی فاضل و مدنیت پرور بود ، جلال الدین در دوره سلطنت غیاثیه چون صفت صاحب منصب نظامی داشت در هجوم های مغل مکرراً از هندوستان دفاع کرده و دشمن را بسختی شکست هدا داده بود لهذا بزودی از درجه سرداری به رتبه پادشاهی ارتقا یافت و او همت به تنظیم امور از هم گسیخته مملکت گماشت ، نخست سید موله نام صوفی معروف و متنفذ دهلی را که اسباب اختلال امور دولتیان بود در ۶۸۸ اعدام نمود و در سال ۶۹۰ عسکر کشیده بتخانهای مالوهر را تخریب کرد ، در سال ۶۹۱ مغلهای متهاجم را در حدود هرام شکست صعبی داد . کارهای که در عهد جلال الدین اتفاق افتاد عبارت از غلبه افغان بر قطعات مملکت دکن است ، برادر زاده شجاع جلال الدین نایب الحکومه ولایت (کره) بود و او با اجازه سلطان در ۶۹۲ بمالك مالوه ، کنده واره ، خاندیس را بطور ناگهانی عبور و بغته در پایتخت دیو کده ولایت دیو کر (مملکت دکن) با قطعات سراره خود بهجوم آغاز کرد ، مهاراج رامدیو

بدفاع مشغول گردید ولی علاوالدین برادر زاده سلطان تمام ترتیبات دفاعیه دشمن را برهم زده بالاخره مهاراج را مجبور به تسلیم غرامات جنگ نمود و طلا و جواهر و فیلهای زیادی از او بگرفت ، از همین تاریخ است که راه سلطه و نفوذ افغان در مملکت دکن کشاده شده و بالاخره منجر به تشکیل دولت افغانی و ترویج دیانت اسلامیه در آنولایت وسیع گردید . گفتیم جلالالدین مرد فاضلی بود چونکه از شعرای عهد خود بحساب میرفت ، در سال ۶۹۲ جلالالدین در گوالیار گنبدی بس بلند با چوبتره تعمیر کرد و در پیشگاه گنبد کتیبه یادگار گذاشت و رباعی ذیل را که خود سرانیده بود بفرمود در آن کتیبه نقر نمودند :

ما را که قدم بر سر گردون سایید از توده سنگ و گل چه قدر افزایش
این سنگ شکسته زان نهادیم درست باشد که شکسته درو آساید
شعرا و مؤرخینی که در دربار سلطان زنده گی میکردند طرف احترام مخصوص جلالالدین از قبیل تاج الدین عراقی ، امیر خسرو دهلوی ، خواجه حسن دهلوی مؤید جاجرمی ، مؤید دیوانه ، امیر ارسلان کلامی ، اختیارالدین باغی ، باقی خطیب و امثالها ، مولانا سراج ساوقی نیز از مداحان معروف جلالالدین بود ، جلالالدین با آنکه در ادبیات فارسی ذوق مخصوصی داشت معینا در پرورش زبان مادری خود (پشتو) اهتمام زیادی مینمود و بطوریکه صاحب خورشید جهان میگوید تقدم و پیشرفت در دربار او مربوط بدانستن زبان پشتو بود ، وزیر اعظم جلالالدین خانجهان لودی و سپه سالار او ملک بیرم خان ، میتی (میتی یکی از قبایل افغانی است) باندمای خاصش از قبیل ملک تاج الدین کوچی و ملک فخرالدین کوچی ، ملک عزالدین غوری ، ملک اعزالدین ایبک ، ملک نصرت صباح ، ملک حبیب و ملک کمال الدین و ملک نصیرالدین افغان و ملک سعد الدین منطقی هر یک بطوریکه فرشته میگوید دارای لطف طبع و هوش سرشاری بودند .

جلالالدین در عین آنکه پادشاهی متشرع بود (ملک فخرالدین غوری امیرالامرای او تنها مالک دوازده هزار نفر حافظ و در شباروزی هزار بار ختم قرآن مینمود) در بار او بوجود صنعت کاران معروفی زینت داشت از قبیل امیر خاصه ، حمید راجه ، محمد شاه

چنگی ، فتوحا ، هرور ، نصیر خان که هر یک در فن موزیک و سراینده گی معروف عهد خود بودند و محمد قاسم از ینها ذکر می نماید .

بهر حال جلال الدین در سال ۶۹۵ هجری از طرف برادر زاده داعیه دار و سرشور خود ملک علاؤالدین خلجی نایب الحکومه ولایت کره و فاتح دکن به بهانه ضیافتی کشته شد . ملکه جهان حرم محترم سلطان شهید بر خلاف شهزاده و ولیعهد کاری سلطان ارکلیخان نایب الحکومه ملتان پسر نا آزموده و جوان خرد شهزاده رکن الدین ابراهیم قدر خان را در پایه تخت دهلی بسلطنت برداشت و لهذا اختلافی در آرای خانواده سلطنت رخ داد و ملک علاؤالدین را فرصتی بدست افتاد تا عسکری دهلی کشیده و در سال ۶۹۶ هجری خود قدم بر تخت سلطنت هندوستان گذاشت و فامیل شخصی سلطان جلال الدین را بمرور زمان منقرض نمود .

علاؤالدین والدین سلطان علاؤالدین خلجی ملقب به سکندر ثانی یکی از شهنشاهان معروف افغان در هندوستان و از بزرگترین پادشاهان آسیا است ، علاؤالدین هجوم های شدید مغول را از هندوستان بچنان طرحی دفع نمود که بالاخره مغول مجبور شد از تاج هندوستان منصرف گردد و این انصراف یغما کنندگان آسیا تا دوره سلطنت سلطان قطب الدین غلجی طول کشید (۷۱۷ - ۷۲۱) علاؤ الدین در همان سال اول جلوس خود (۶۹۶) صد هزار عسکر مغول در نواح سند که بهوای هند تاخته بودند تار و مار نمود ، مغولها در سال ۶۹۷ مکرر آبا احساس انتقام حدود هند را عبور و تا کنار آب جون مثل سیلاب آتش سرازیر شدند و در عرض راه از خشک و تر نسوخته نگذاشتند و در صدد محاصره دهلی برآمدند ، عساکر مغول را مؤرخین درین حرب دوصد هزار نفر تعیین کرده اند ، علاؤالدین با سه صد هزار عسکر سواره و دوهزار و هفتصد فیل جنگی (بقول فرشته) بمقابله مغول شتافت و در میدان کیلی تلاقی طرفین اتفاق افتاد محمد قاسم مینویسد بعد از ارتفاع رایات اسلام در هیچ عهدی چنین دواشکر عظیم تاحال (۱۰۱۵ هجری) بهم مقابل نشده اند . بهر حال جنگ شروع شد و میمنه اردوی افغان در تحت رایات سپه سالار مشهور ملک دژ برالدینخان جناح چپ مغول را از هم شکافت و ملک الماس خان و ملک رکن خان برادران سلطان جناح

راست دشمن را از پیش برداشتند . درین میانه سلطان با لذات با ملك نصرت خان از قلب سپاه
 بهجوم آغاز نمود . مغولها باندازه وحشت نمودند كه تاسی میل تعاقب شدند در وقت
 فرار بسی از عساكر مغول كشته گردید ولي ملك هزارالدین خان هم درین حرب
 شهید شد و او همان صاحب منصبی است كه نهیب او ضرب المثل مغول بود و فی المثل اگر اسب
 مغول آب نخوردی گفتند هزارالدین را در آب دیده . بهر حال مغول ها بعد ازین شكست
 مدّش مدتی به تهیه حرب پرداخته و در سال ۷۰۳ يكصد و بیست هزار عسکر برای تخریب
 هند مخصوصاً دهلی سوق نمودند ، علاؤالدین اردوی دشمن را دوباره در كنار آب چون استقبال
 نمود دوماه حرب بین الطرفین جاری بوده با آخره منجر به شكست سخت مغول گردید .
 در سال ۷۰۴ چهل هزار سواره مغول بسر داری علي بيك و تریال خواجه داخل هند شده
 ولي چون از جنگ مستقیم هراس داشتند بچنگهای داره اقدام نمودند و بدامان جبال سوالك
 تاخته بقتل و غارت ، فسق و فجور ، كشتن و سوختن اهالی بیگناه پرداختند ، سلطان علاؤالدین
 ملك نائب و ملك غازی خان افسران دلیر خود را با عسکر زیاد برای محو نمودن دارهای مغول
 سوق نمود و اینها بچنان ترتیبی پیش رفتند كه مغول محصور و بالآخره سرداران دوگانه دشمن
 باهشت هزار دانه كله افراد مغول بدر بار دهلی حاضر شدند ، در مكافات این خدمت غازی ملك لودی
 بنایب الحکومه گئی ولایت پنجاب مقرر شد و این همان سردار شجاع افغان است كه بانی
 سلطنت خانوادۀ خرد (تغلقشاهیه) در هند گردید . در سال ۷۰۵ كنسك نام قوماندان مغول
 باشصت هزار عسکر حدود لمقان را گذشته و بتاراج علاقۀ سوالك مشغول گردید . غازی
 ملك نایب الحکومه پنجاب از شهر دیبال پور پا بخت خود عسکر كشیده آنها را مغلوب و قوماندان
 دشمن را اسیر نمود ، فرشته میگوید درین حرب فقط چهار هزار نفر مغول موفق بفرار شدند
 و باقی متجاوز از پنجاه هزار مغول از دم شمشیر تیر گردید ، معبداً یکبار دیگر مغولها به پنجاب
 تاختند ولی از طرف غازی ملك بنوعی قتل عام شدند كه دیگر تاء علاؤالدین در حیات بود
 آرزوی هندوستان نه نمودند ، بلکه بالعكس عساكر افغانی پنجاب چندین بار بقوماندانی
 غازی ملك خان لودی در افغانستان داخل شده و در غزنی ، كابل ، قندهار ، گرمسیر با مغولهای

وحشی رزم ها داده و دشمن را بسختی شکسته اند، اما بعلا مشغولیت بامور هند موفق باستخلاص کامل وطن خود افغانستان نگردیدند. واقعاً این عہدی بود کہ وحشت مغول در بہترین قسمت های متمدنہ آسیا از قبیل افغانستان، فارس و غیرہ ہا حکومت مینمود. سلطان علاؤالدین نہ تنها باین محارب مغول و غلبہ برانہا اکتفا کردہ بلکہ او اولین بادشاہ افغانی است کہ حدود شہنشاہی ہند را از سند و بحر عمان تا مملکت دکن در جنوب ہندوستان وسعت داده است، علاؤالدین بعد از فتح قطعی نہر والہ و گجرات (سال ۶۹۷) و تسخیر قلاع رتہمور و جہاین (در سال ۶۹۹) ازراہ بنگالہ عسکر بولایت (در نکل) کہ از علاقہ های مربوطہ بہ حکومت (تلنک) در اقصای مملکت دکن است سوق نمودہ آنجا را ضبط و در سال ۷۰۳ قلعہ جیتور را کہ تا آن وقت عسکر اسلام در آنجا نرسیدہ بود مفتوح فرمود. در سال ۷۰۴ علاؤالدین بسرداری عین الملک اردو بفتح بلاد او جین، چندیری، جالور گسیل نمودہ و مہاراج کوکانام را با صد ہزار پیادہ و چہل ہزار سوارہ او مغلوب و بلدہ او جین، مندو، ہارا نکری، چندیری را مسخر کرد، و کاتر دیو حکمران قلعہ جالور بدربار دہلی تسلیم گردید. در سال ۷۰۶ ملک نائب کافور ہزار دیناری و خواجہ حاجی با صد ہزار عسکر از حضور علاؤالدین بفتح مملکت دکن مامور و بحکمرانہای مالوہ و کجرات امر شد قوۃ الظہر آنہا باشند، اردوی افغان ازراہ مالوہ داخل دکن گردید و الغخان نائب الحکومۃ گجرات بآنہا بہ پیوست، راجہای مشہورہ مملکت دکن چون را مدیو حکمران کرن و مہاراج دیو کرن و امثالہا برای دفاع حاضر شدند ولی بعد از محارب خونین و غلبہ اردوی علاؤالدین بناچار تسلیم در بار دہلی گردیدند و شہزادہ بیگم رای کرن (دیولدی) نامی کہ از مشاہیر دوشیزگان حسنا ی آن مملکت بشمار میرفت و شہزادہ خضر خان پسر سلطان از عشاق غائبانہ او بود از حضرت سلطان بعاشق بیچارہ دادہ شد و این همان داستان شور انگیز یست کہ کتاب خضر خانی ازان قصہ میکنند. بعد از فتح قلعہ سیوانہ و قلعہ جالور عساکر علاؤالدین در سال ۷۰۹ لدر دیونام راجہ تلنک را در دکن مغلوب نمودہ و غرامات جنگ حصول کردند. علاؤالدین در سال ۷۱۰ برای فتح بنادر سواحلی عمان و اقصی مملکت دکن عسکر سوق نمود و ملک نائب و خواجہ

حاجی سرداران نامی او بندر دهور سمنه را در کنار آب عمان و کرنا تک را در دکن فتح و هندو را شکسته بتخانه هارا تخریب کردند و مساجد اعمار نمودند ، درین محاربه بیست هزار اسپ ، ۳۱۲ فیل ، ۹۶ من زر سرخ مساوی یکصد ملیون تنگه آن زمان ، چندین صندوق مسکوکات طلا و جواهر بدست عسکر علاؤالدین افتاد فرشته میگوید این ممالک را که علاؤالدین فتح کرد آنقدر ثروت مند بود که اهالی تا آن وقت مسکوکات نقره نداشتند و تمام مسکوکات شان طلا بود حتی غربای ملک زیور های طلائی استعمال مینمودند و غالب ظروف و اوانی آنها طلا بود . علاؤالدین در سال ۷۱۲ توسط ملک نائب افسر معروف خود اکثر بلاد مرهت و گابر که دکل ، راجور ، کرنا یل ، دابل ، جیپور را در نمکت دکن مسخر ساخت . و الحاصل علاؤالدین شهریار فاتح و پادشاه قهاری بوده در مدت العمر هشتاد و چهار جنگ نمود و حیرت درینجا است که در تمام این محاربات فاتح و مظفر بوده است .

علاؤالدین امنیت داخله مملکت را بدرجه تادین نمود که از دهلی تا بنگاله و بحر محیط و از سند تا گجرات و تلنک و از کشمیر تا ملتان تمام طرق و شوارع مثل جاده های داخل شهر دهلی ما مون و مصئون شد ، قوافل تجارتی بدون پاسبان در دشت ها مال التجاره خود انبار مینمودند و از اتلاف آن اندیشه نداشتند اهالی قری و قصبات و قریه داران موظف بودند مسافران تنهارا پذیره نمایند و ازو درهمه امور دستگیری کنند ، علاؤالدین در وقت حضر مخصوصاً سفر حربی برای تنظیم پوسته مملکت مقرر نمود در هر شهر ، قصبه ، قریه عرض راء يك يکنفر کاتب برای تحریر واقعات و تحویل مکاتیب نشسته و توسط پیاده های پوسته (بهندی پایک مینا میدند) که در هر یکنیم میل مامور بودند سلسله اخبارات را جاری داشته باشند (این ترتیب پوسته را هندیها داکچو کی میخواندند) لهذا علاؤالدین در کمترین اوقاتی مرتباً از حالات تمام مملکت آگاه میشد .

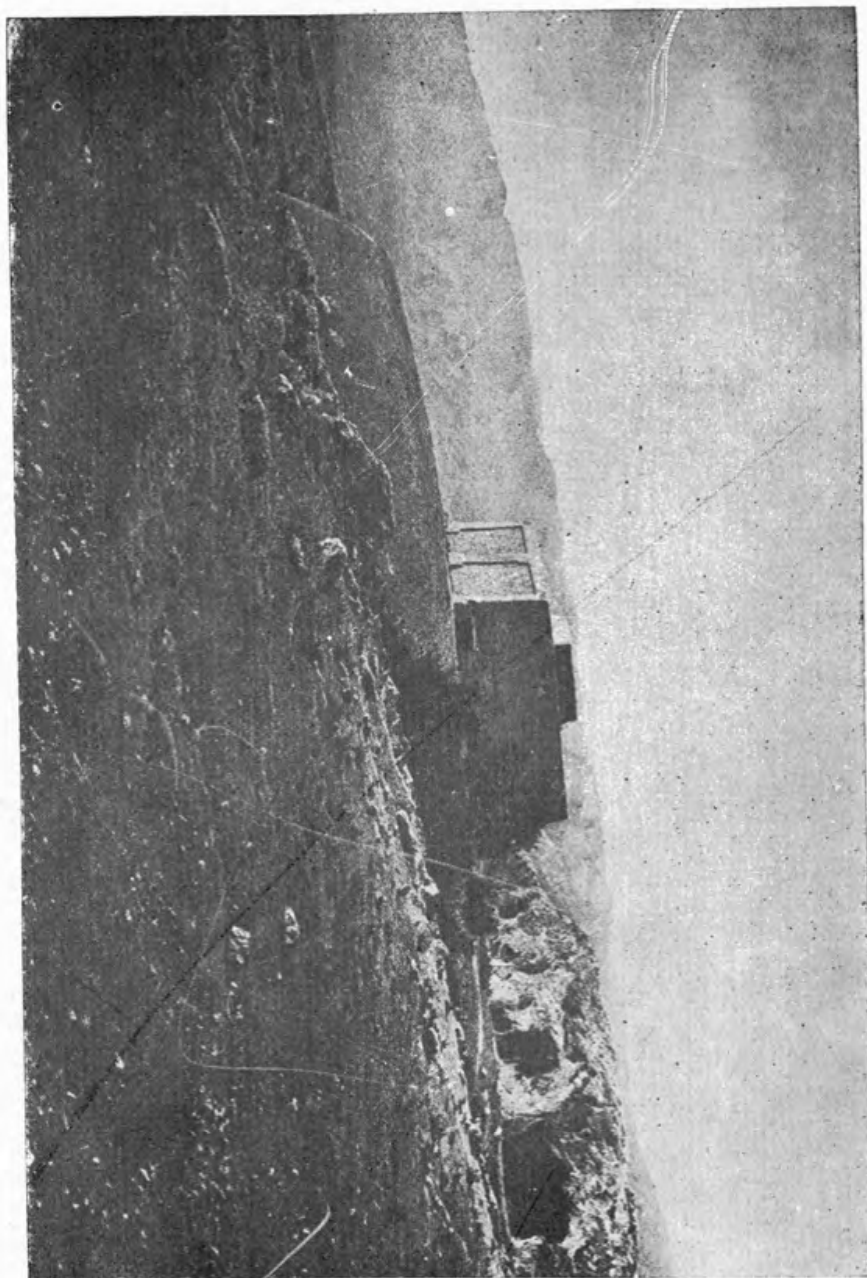
علاؤالدین در عین آنکه شهریار جنگجو و عسکر منش بود پادشاه مدنیست پرور و معارف خواهی هم بشمار میرفت ، و در حالیکه اردوی تحت السلاح پایه تخت او بالغ بر چهار صد و هفتاد و پنجهزار نفر بود و معاش سالانه هر نفر را بسه درجه از ۷۸ گرفته تا ۱۵۶ و ۲۳۴ تنگه میپرداخت (این تنگه ها نقره و هر تنگه مساوی

پنجاه پول مسی بود که دران عهد این پول را جلیل میگفتند ، تعین وزن تنگه مختلف فیه است بعض یك توله مس و برخی ربع کم دو توله گفته ، فرشته گوید يك توله طلا و نقره مسكوك را تنگه میدانستند) تعداد قطعات سفر مینای (انشاآت) علاؤالدین نیز بالغ بر هفتاد هزار نفر میگردد که ازان جمله هفت هزار نفر بیسدار بود ، فرشته میگوید ترتیب تعمیرات دولتی نوعی بود که بزرگترین عمارات در کمتر از ماهی ساخته میشد مشهور ترین عمارات علاؤالدین قصر هائیسست که در منطقه سیری (قریب دهلی) بساخت و از آنهمه مشهور تر عمارت هزارستون اوست که تامس ولیم ییل ازان ذکر می کند . هکذا علاؤالدین بشعر و فضلا معاش لایقی میداد و احترامی بسزا می نمود و اهل فن می پرورید . صوفیون معروف آن زمان از قبیل شیخ تاج الدین پسر سید قطب الدین و سید رکن الدین و قاضی صدر الدین عارف در جمله قضات دولت علاؤالدین مثل آفتاب میدرخشیدند و شعرائی از قبیل امیر حسن سنجری صاحب فواید الفوا و تالیفات متعدده (آنکه او را سعدی هندوستان خوانند) و صدر الدین عالی ، حمید الدین راجه ، مولا ناعارف ، عبدالحکیم خان ، شهاب الدین صدر نشین و امثالها در دربار علاؤالدین زندگی مینمودند . دهلی در عهد علاؤالدین مرکز اجله علما و فضلا اطبا و منجمین ، مورخین و صوفیون زمان گردید ، و انجمله است شیخ نظام الدین اولیا صوفی معروف ، قاضی فخر الدین نافله فاضل مشهور ، مولا ناشاطی استاد علم قرأت ، شهاب الدین جلیلی واعظ و خطیب نامی و امثالها محمد قاسم متجاء از شصت نفر معاصرین فاضل و نامی علاؤالدین را در دهلی حساب میکند ، مورخین هندی میگویند هیچ پادشاهی را در عهد اسلام مثل علاؤالدین فتوحات وسیعه هند میسر نشد ، و آنقدر که در عهد او عمارات ، مساجد مینارها ، خوانات حوضه ها ، حصارها در هندوستان ساخته شد در دولت هیچ پادشاهی ساخته نگردد ، همچنان آنقدر صنعت کاران و اهل فن که در دربار او پروریده شد در دربار هیچ شهنشاه هند پرورش نیافت علاؤالدین در عین آنکه پادشاه متشرع بوده و شرب مسکرات را در تمام مملکت وسیعه خویش بشدت ممنوع قرار داد و ظروف و آوانی زرین را آب کرده سکه زد ، دارای عصیت ملی نیز بود چنانکه در یکروز پانزده هزار مغول مسلمان شده و مستخدم دولت را قتل عام نمود چونکه این مسلمانهای اجنبی را برخلاف مصالح پولتیک ملی میدانست ، وندمای حضور او عبارت از خواص افغانی بوده اند از قبیل

خداوند زاده چاشنی گیر نواسه بلبن بزرگ (بطوریکه فرشته میگوید اسم خداوند زاده درانعهد مخصوص شهزاده گان غوری نژاد « افغان » بوده است) و ملک رکن الدین و ملک اعز الدین تغال خان و نصیر الدین نورخان غوری و امثالها علاؤالدین مثل سایر پادشاهان غلجی به اتفاق و اعزاز طایفه ابدالی متوجه شد، و التماس افغانی را از قبیل نصرت خان، ظفر خان: تغال خان و غیره باین امرای دولت بکثرت شایع ساخت .

یکی از کارهای عجیب علاؤالدین آن است که او در صدد شد بین زراعت کاران بعلاوه تساوی حقوق در برابر قوانین، تساوی احوال برقرار نماید لهذا قوانینی ایجاد و نافذ نمود که اولاً تمام ملاکین و قریه دارها (درانعهد مقدم و چودهری نامیده میشدند) برحسب مساحت اراضی و املاک مثل دهقانان و سایر اهالی تادیبه مالیات نمایند و در بین مالیه دهندگان هیچ نوع امتیاز و معافی نباشد، دویم مقدم ها و چودهریها نمیتوانند از سایر رعایا بیشتر ملکیت داشته باشند و سایرین نیز بایستی ملکیت و مالدارى شان از اندازه معین زیاده نباشد از قبیل آنکه يك نفر از چهار، قلبه گاو دو گاو میش بار برادر دو گاو شیرى، دوازده گوسفند بیشتر مالدارى کرده نمیتواند . در تعمیل این قانون شخص شاه آنقدر انهمك و توغل ورزید که در تمام دفاتر مالیاتی ملکیت یکدینا رشوت بغرض مسامحه در قانون میسر نمیشد از ان رو غالب پیتورىها (مامورین مالیات) مستعفی شدند و چودهریها و مقدمها از اسراف و لعب باز ماندند . بعدها علاؤالدین قانون دیگری مرکب از چندین ماده صادر و نافذ نمود که مطابق آن تجارت غله و پارچه و سایر اشیا برای تجار كوچك و تجار خود سر و محتكرین ممكن گريد، برای بیع و شری مندیها و بازارهای مخصوصی در تمام ملك معین گردید و تمام اشیا به نرخ نازل و مستقری که قانون تعیین کرده بود بفروش میرسید فروش و تجارت این اشیا متعلق بحکومت بودولى تجارت بزرگ و محدودى نیز درین احتكار و تجارت آزاد ماند، زمین دران مطابق این قانون مجبور شدند در وقت رفع خرمن حاصلات خود را بعد از استثنای کار آمد شخصی در همان سرزمین بفروشند تا احتکاری برای آنها ممکن نشود، این قانون وسیع و دارای مواد متعددیست (رجوع شود بتاریخ فرشته) هم چنین علاؤالدین قوانین زیادى تدوین و در ملک خود ترویج نمود .

تخت « رستم » در ايلك



۱۰۲۵۱

بالاخره علاؤالدین یعنی بزرگترین پادشاهان هندوستان در پایان شب ششم شوال سال ۷۱۶ هجری رخت بسرای دیگر کشید و سلطنت عظیم او دستخوش میراث یافته گان بوالهوس و بیتجربه گردید تا آنکه چهره زوال بر آنها دیده کشود فسیحان حی الذی لایموت .

بعد از علاؤالدین شهاب الدین عمر شهزاده هفت ساله او پادشاه و زمام امور بدست افسران دربار و ملک نایب نائب السلطنه افتاد در محرم ۷۱۷ انقلاب کوچکی واقع و نائب السلطنه مقتول و شاه صغیر مخلوع گردید ، مبارکخان پسر بزرگتر علاؤالدین ملقب به سلطان قطب الدین مبارکشاه پادشاه گردیده و او از تدابیر پدر انصراف نمود و در عیش فرو رفت و خود بینی و خود خواهی پیشه کرد امرا بخیر خواهی او زبان کشادند ولی جز تحقیر و عذاب ندیدند قطب الدین برادران بزرگ خود خضرخان و شادیکان را که مکحول شده بودند بکشت عاقبت خودش نیز در سال ۷۲۱ هجری بدست خسرو خان نامی یکی از امرای دربار خویش کشته شد و سلطنت خلیجه خاتمه یافت خسروخان بعد از قتل قطب الدین شاه خود اعلان سلطنت نموده ملقب به ناصر الدین شاه گردید و او در اداره سلطنت عاجز ماند و سرداران افغان بر خلاف او آماده شدند ، از انجمله است غازی ملک خان پسر تغلق خان لودی نائب الحکومه پنجاب که عسکر از لاهور بدلی کشیده و در صحرائی اندر پت خسروخان را مغلوب و معدوم نمود . چون در خانواده سلطنت هیچ پسری نیافتند و همه کشته شده بود لهذا رؤسا و متنفذین دربار غازی ملک خان را بسلطنت قبول نمودند و او همان است که بعنوان سلطان غیاث الدین تغلقشاه در شعبان ۷۲۱ هجری تاج پادشاهی بسر گذاشت .

در عهد خجسته سلسله خلیجه اسلام در حصص اقصی دکن شایع و مدنیت افغانی دران مملکت ترویج گردید ، درین دوره ادبیات افغانستان سرپای هند را فرا گرفت و شعرائی از قبیل فخری غواص صاحب فرهنگ فارسی ، احمد لاهوری ، حمید الدین لاهوری ، شهاب الدین بداونی ، مظهر گجراتی ، مجد الدین باهری و امثالها در خود هند قدم بعرضه شهود گذاشت ، و علوم عربیه رو به ترقی و عروج رفت .



نگارش م . غبار

— افغانستان و نگاه‌های تاریخی آن —

(۱۶)

افغان در هندوستان

سلاطین لودیه دهلی

بطوریکه در قسمت ۱۵ گفتیم خاندان خضرخانیه افغان در دهلی سقوط کرد، ولی جای خود را بخاندانی تحویل داد که در تاریخ هند مقام مهمتری دارند. اینخاندان جدید عبارت است از فامیل ملک بهلول معروف لودی پسر ملک کالاخان، ملک بهلول بعد از آنکه بر تخت سلطنت عروج نمود دست بکاری زد که خانواده سلف او از اجرای آن عاجز آمدند، یعنی اعاده عظمت تاریخی افغانها در هند، سلطان بهلول نخست ولایات داخله شهنشاهی هند را تأمین نمود و ولایات میوات، برن، سنبل، کول، برهان آباد، را بری، اتاوه و غیره را شخصاً سفر کرده منتظم ساخت، معاوین جدی بهلول که ۳۴ نفر روسای دانشمندان افغان بودند (فرشته اسمای آنها را ذکر میکند) آنقدر زحمت کشیدند تا سر مملکت شهنشاهی هندوستان سراز نو دارای رونق و انتظام گذشته گردید، بهلول در نظر داشت بمالک مستقلة هند را از قبیل دکن و غیره ها دوباره الحاق نموده و نقشه سیاسی شهنشاهی هند را مثل زمانه سلاطین غلج توسعه نماید. متأسفانه عمر او وفا نکرد، و تازنده بود در محارب عظیم رقیب زبردست خود سلطان محمود غلجی شهر یار جاپنور و اخلاف نامدار او سلطان محمد شاه و سلطان حسین (مشهور به سلاطین الشرق) مصروفیت داشت، و بالاخره نه اینکه هجومهای مهیب آنها را دفاع کرد، بلکه مملکت آنها را اشغال و

جونپور پا به تخت شانرا بشزاده بار بك پسر خویش عنایت نمود، و خودش در حالیکه طرح بزرگی در نظر داشت در سال ۸۹۴ هجری بقرب مقام ۳-اولی (از مضافات سیکت) با دنیای فریبده و داع نمود.

خلف بهلول نظام خان ملقب بسطان سکندر همان نقشه بدر در پیش گرفت، بغاوتهای و لایات را از قبیل بیانه و آگره فرو نشاند، و تخمه سلاطین الشرق را از بیخ و بن بر آورد، و از تمام راجهای تحت الحما یه باج گرفت. سپس بفتح بلاد خارجه و اشاعه دیانت و مدنیت اسلامی مشغول گردید، و از انجمله بود قلعه مندرایل (مربوط به گوالیار) و راجپوت نشین های گوالیار، و قلعه اودیت نگر، و قلعه ترور من (از توابع مالوه) که از سال ۹۱۰ تا سال ۹۱۴ مفتوح شدند، و سکندر کدایس و معا بد اراضی مفتوحه را تخریب و مساجد اعمار و شعائر اسلامی را مروج و معمول ساخت. بعدها سکندر به آبادی مملکت ونشر معارف همت گماشت و او پایه تخت را از حصار سیری معروف به دهلی نو در شهر مشهور آگره نقل داد. سکندر فضلا و علما را بنواخت، خط و زبان فارسی را میان هنودی که هنوز معمول نبود رواج داد، مؤلفین در عهد او و بنام او کتابها نوشتند که یکی از ان جمله فرهنگ معروف سکندری است، سکندر خودش نیز شخص فاضلی بود، و مورخین از او به حدت فهم وصف کرده اند، و او شعر هم میگفت و در اشعار گلرخی تخلص میکرد. محمد قاسم مینویسد در عهد سکندر امرا و ارکان دوات حتی سپاهیان او بکسب فضایل مشغول شدند. و الحاصل این پادشاه فاضل و مدبر که مورخین او را بدیع الجمال و عادل گفته اند در ذیقعه ۹۲۳ هجری رخت جانب آخرت کشید.

بعد از سکندر پسر بزرگ او ابراهیم که بصفت نیکو، و دانشمندی متصف بود تاج سلطنت بسر گذاشت، ولی ابراهیم عیبی که داشت بی اندازه متکبر و خود خواه بود، و همین عیب او بود که بالاخره منجر بزوال خاندان او گردیده و مملکتی که تقریباً سهونیم قرن در زیر سیادت افغان زندگی میکرد بدست مغل افتاد. اخلاق سلطان بهلول و سلطان سکندر روح مساوات در افغانها دمیده بود چنانیکه بهلول و سکندر با امرا و دانشمندان قوم مساویانه

رفتار مینمودند و در مقابل آنها حتی به تخت نمی نشستند، لهذا مشکل بود تکبر و خود خواهی ابراهیم باسانی این روح را از آنها سلب نماید، پس از همان روزیکه سلطان ابراهیم بقولی فرشته به تخت مرصع و مکمل بجواهر در دیوانخانه آگره (۱۵ ذی الحجه ۹۲۳) جلوس نمود، اتفاق و دورنگی بین پادشاه و امرای دربار شروع شد نخست شهزاده جلال برادر سیکندر در جانپور اعلان استقلال کرد و متعاقباً بفتح آگره عسکر کشید، ولی شجاعت زاید الوصف ابراهیم او را مغلوب و معدوم نمود، بعدها ابراهیم به امرای دربار بدین شد، و سرداران بزرگ را از قبیل اعظم همایون شیروانی و فتح خان شیروانی و غیرها حبس نمود، اعظم همایون قضاء در محبس فوت شد و مرگ او اسباب یأس و نفرت و خوف سایر رجال افغان گردیده بناچار در مخالفت کوفتند، و از آن جمله بود اسلام خان پسر اعظم همایون شیروانی که در ولایت کره علم عصیان برافراشت، اعظم همایون لودی و سعید خان لودی از دربار گریخته به لکنهو رفتند و اعلان استقلال نمودند، ابراهیم که بی نهایت شجاع بود باین عاصیان نیز فایق آمد، ولی متعاقباً سایر امرای از قبیل دریاخان لوحانی حاکم بهار و خانجهان لودی سر از جاده اطاعت کشیدند، ابراهیم درین میانه مرتکب خطائی گردید که برای او بسی گران تمام شد چه او برای دفع دشمنان خود متشبث بجای رفته شده و به پاره شیخزاده های چندیری نوشت که حسن خان فرملی را در خفا کشتند، اتفاقاً این راز فاش گردیده و یکباره گمی مردم را دل از جای بشد و هر کس از ترس جان از در مخالفت داخل گردید، بهادر خان پسر حاکم بهار علناً اعلان سلطنت کرد و امرای دربار باو پیوستند و مکرراً عساکر ابراهیم را شکستند. در عین حال غازخان پسر دو اتخان نائب الحکومه پنجاب که در دربار آگره زندگي مینمود از طبع نا اعتماد سلطان خائف شده و جانب پدر فرار کرد، پدر او که مراتبی اعتمادی درباریان و شاه را حالی شد بجان خود ترسیده دست توسل بدامن دشمن دیرینه دراز کرد، این دشمن عبارت از یکنفر مغول گرم و سرد دیده بود که بر تخت کابل نشسته و از فاصله صدها میل بجانب تخت و تاج مشعشع هندوستان با چشمان کوچک اما پر از حرص و آرزو تماشا میکرد و الحاصل دشمن (با برکور کانی) که منتظر چنین فرصتی بود شهزاده علاؤالدین را در سلطان ابراهیم را که از نا اعتمادی برادر تاجدار خود بدربار او پناه هنده شده بود، روکش

کرده و بنام استرداد حق موروثی با قطعات عسکری بجانب هند اعزام نمود، شهرزاده با اتفاق نائب الحکومه پنجاب دولتخان لودی عسکر بدلی کشید، سلطان ابراهیم از تجاوز برادر شنیده در صدد دفاع برآمد، ولی صاحب منصبان نظامی او که آزرده دل بودند برعکس دفاع، برقیب و لینعمت خویش پیوستند و در یکشب اردوی سلطان تاراج گردید. اگر شجاعت مفرط سلطان ابراهیم نبود و شخصاً در موقف برادر هجوم نمیداد هر آینه اینبار بکلی از تاج و تخت محروم میشد، ولی یکبار دیگر دست قضا و شجاعت فوق العاده اش او را بر علیه عاصی ها غالب ساخت.

ابراهیم هر چند بعاصیان مملکت غالب آمد اما نفاق های داخله دیگر کار او را ساخته و بنیاد دولت را متزلزل کرده بود، محدیکه که اگر یکضربت محکمی باو وارد میشد دیگر مقاومت محال بود، این ضربت را نیز دشمن مغولی بالآخره حواله پیکر او نمود. بابر پادشاه کابل از وقتی که سلطان ابراهیم به تخت هند جلوس کرد از نفاق های داخله پادشاه و رعیت آگاه شده و در صدد حمله بود، چنانیکه بار اول در سال ۹۲۰ تا کنار رود بار سند عسکر کشید ولی در عرض راه معرض هجوم های شدید افغانان یوسف زی گردید، و مثل مسافرت سال ۹۲۴ در باجور دو چار خسارتهای هنگفتی شد، بالآخره بعد از تخریبات مدهشه بزرگت و مدنیت یوسف زی ها با آنها مصالحه نموده بکابل عودت نموده، و بطوریکه گلبند دختر او در همایون نامه مینویسد بابر درین سفر دختر رئیس قبیله یوسف زی ملک منصورخان را که موسوم به (افغانی اغاچه) بود در حباله ازدواج خود کشید.

بابر در مسافرت دوم خود بجانب هند بلحاظ مقابله های شدید افغان ها از پشاور مجبور بعودت کابل شد، و در مسافرت سوم خود (۹۲۶) تا سیالکوت پیش رفت و تمام اراضی مفتوحه را تخریب نمود. سفر چهارم بابر در سال ۹۳۰ بوقوع پیوست و او حسب درخواست دولتخان نائب الحکومه پنجاب که از شهریار متوهم بود تاشش گروهی لاهور رسید، سایر امرای افغان برخلاف درخواست دولتخان جلو خصم را گرفتند، ولی بابر غالب آمده لاهور را متصرف شد و بنوعیکه فرشته مینویسد: — چنانیکه رسم و داب چنگیزیانست بازارهای معمور شهر لاهور را جهت فال و شگون آتش زد و قلعه دیپالپور را

قتل عام نمود . دولتخان نائب الحکومه که اینحال دید برخلاف سابق از در مخالفت داخل شد ، اما بابر که اقتداری بهمرسانده بود او را محبوس کرده و خودش بعد از قتل و تاراج اکثر حصص ، پنجاب را بعالم مغلی سپرده ، بکابل عودت نمود ، بعد از عودت او ، دولتخان نائب الحکومه که از حبس خلاص شده بود جمعیتی بهمرسانده مغل ها را مغلوب و پنجاب را تخلص کرد . دیری نگذشت که بابر برای مرتبه پنجم (۹۳۲ هجری) عسکر به پنجاب کشید ، دولتخان لودی نائب الحکومه پنجاب و غازخان پسر او در جوار لاهور بابر مقابل شدند ولی از عساکر کابل مغلوب گردیدند ، بابر قلعه ملوت (مقر غازخان لودی) را تاراج و کتابخانه نفیس غازخان را ضبط نموده فرشته درین مورد می نویسد : — (غازخان لودی از علم بهره تمام داشت و شعر خوب می فهمید درینصورت از همه قسم کتابهای نفیس صحیح خوشخط جمع کرده بود القصه (بابر) بعضی ازان را برای خاصه خود نگهداشت و پاره بشهرزاده محمد همايون (پسر بابر) داده باقی را برای شهزاده کامران مرزا (پسر دیگر بابر) بکابل فرستاد) در عین حال دولتخان نائب الحکومه فوت و پسرش غازخان بعد از جنگها و مغلوبیتها بدربارسلطان ابراهیم در آگره پناه برد . متعاقباً بابر به تحریض امرای دهلی عسکر به پایتخت هندوستان کشید ، و در کنار آب کهک مدافعین افغان را باحمید خان حاکم حصار فیروزه مغلوب نمود .

سلطان ابراهیم که هنوز متوجه اصلاح نفاق های داخله بود از استماع این خبر ۲۷ هزار عسکر ببرداری جرنیل های معروف خود داؤد خان و خاتم خان در مقابل بابر سوق نمود ، و خود بلافاصله باشصت هزار عسکر دیگر حرکت نمود ، اما بابر مقدمته الجیش ابراهیم را مغلوب و تمام اسرای جنگ را قتل عام نمود . تصادم عساکر بابر با ابراهیم در صحرای پانی پت اتفاق افتاد و جنگ عزیم بین دولشکر در گرفت و در حالیکه بالذات دوپادشاه در میدان کارزار میکوشیدند طالع بداد بابر رسید و تاریخ افغانها در هند دوچار یکسوء قسمت شد یعنی سلطان ابراهیم با شش هزار سوار شاهی خود در یک منطقه کشته شد و شانزده هزار افغان دیگر در میدان جنگ مقتول افتاد ، عساکر هندی ابراهیم هم فرار کردند و در نتیجه بابر پادشاه کابل فاتح هندوستان گردید .

بابر بعد ازین فتح بزرگ در ۱۲ رجب ۹۳۲ شهر دهلی را کشاد و در ۲۲ رجب آگره را داخل شد و تمام آن خزاینی را که در عرصه عمرها جمع شده و در آسیا نظیری نداشت در یکروز متصرف گردید و از آن جمله بود یکدانه الماسی که از خزانه سلطان علاءالدین غلجی شهر یار مالوه بدست شهنشاه دهلی افتاده بود فرشته مینویسد این الماس مشهور را که هفت مثقال وزن داشت و جوهریان خراج یکروزه تمام ربع مسکون میدانستند بابر به همایون پسر خود بخشید (۱) بعلاوه بابر از فرط خوشحالی تمام خزاین نقدی را بفا میل و سر داران اردوی خود بخشیده و حتی در افغانستان و ثمرقند و کاشغر مقداری بدوستان خود فرستاد، منجمله بفرمود تانفوس شهر شهر کابل را که بابر او را میپرستید شمار کردند و از روی سر شماری بهر نفر یکشاهری (یکمثقال نقره) از سال کرد، هندیها که این وضع دور از عقل بابر را دیدند او را قلندر نام نهادند.

بابر با آنکه در نظر اول فاتح هندوستان بنظر آمده از پنجاب تا آگره بدست داشت معینا هنوز شهنشاهی هند او را مسلم نشده بود، زیرا انقراض قطعی قومی مثل افغان که از سه صد سال متجاوز در سر تا سر هند ریشه دوانده بودند چندان آسان بنظر نمی آمد، از طرف دیگر هند و هاهم که قرن ها در زیر تاثیر عادات، مدنیت، زبان افغانها پرورش یافته بودند بسهولت نمیتوانستند حاکمیت قوم جدیدتری را بدهند، لهذا در تمام حصص مملکت هند تلم های جهاد افراشته گردید، چنانیکه قاسم خان افغان در سنبل، علی خان فرملی افغان در هیوات، محمد رتیون خان در دهولپور، تاتار خان افغان در گوالیار،

(۱) این همان الماس معروف به (کوه نور) است که در زمانه فتور خانواده بابر در هند در قرن ۱۸ مسیحی بدست نادرشاه ترکان افتاده بعد از مرگ نادر شهنشاه مشهور افغانستان احمدشاه بابای بزرگ الماس مذکور را زیب تاج خود قرار داد، در قرن ۱۹ مسیحی هنگامی که شه شجاع الملک افغان در محبس رنجیت سنگه پادشاه لاهور بود این الماس را مجبوراً از دست داد، بعد از انقراض دلیپ سنگه آخرین پادشاه لاهور. کورنر انگلیس هند او را به وکتور یا ملکه انگلستان هدیه کرد که تا هنوز در خانواده سلطنت انگلیز باقیست. و این الماس قبل از آنکه تراش شود $793 \frac{3}{8}$ قیراط وزن داشت

و حالا $106 \frac{1}{6}$ قیراط وزن دارد، و از جمله ده پانزده دانه الماسهای مشهوره عالم بشمار میرود.

حسینخان لوحانی در را بری ، قطبخان افغان در اتاوه ، عالمخان در کالپی ، نظام خان دریانه ؛ نصیرخان لوحانی و معروفخان فر ملی در ماورای کنگ ، دم از استقلال زده و بغرض استخلاص هند از دست مغول بحرکات عسکری آغاز نمودند ، و در ماورای کنگ عجلتاً بهارخان لودی را ملقب به سلطان محمد ساخته و با اردوی زیاد از قنوج جانب آگره حرکت کردند ، در عین حال بین خان جلوانی سردار بزرگ افغانه که در دربار بابر بود از وجودا شده و باردوی قنوج پیوست ، فرشته میگوید اهالی قرا و قصبات نیز سر به مخالفت برداشتند و راهارای قطع کردند لهذا بابریان مشوش شدند و در مجلس بزرگی فتوای تخلیه هندستان دادند ، شخص بابر که حقیقه مرد الوالعزم و بزرگی بود این فتوایانه پذیرفت و برای مقابله حاضر شد ، اما زبردستترین سرداران مغل خواه کلات نامی که فی الحقیقت فاتح تمام محاربات هندوستان بود از مصلحت پادشاه خود سرتافته و با کسان خود عزیمت بافغانستان نمود و در حین عودت روی دیواریکی از عمارات دهلی این بیت را نگار داد :

اگر بخیر و سلامت گذر زسند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم
 علی کل حال بابر در سایه عزم متین خود بمرور زمان برا کثر عصیان های هند غالب
 آمد و از تفاق های داخله افغانها استفاده نمود ، و ملکه مادر سلطان ابراهیم را (که بابر را
 توسط مطبخیان شاهی مسموم کرده بود) محبوس و پسر دیگرش را بکابل تبعید کرد .
 بابر تازنده بود بکندن ریشه های نفوذ افغان در هند مساعی ورزید ، ولی چنانچه میخواست
 موفق نشد ، حتی همایون خلف او نیز درین کوشش های خود ناکام ماند ، عاقبت افغانها
 در زیر قیادت نابغه معروف شیرخان سوری شهنشاهی موروئی خود را از چنگال مغل
 خلاص کرده و آنها را از رود بارهای هند یکسره بجانب شرق روفتند .

